

تفسیر سوره حمد

نویسنده:

خادم القرآن محمد صادقی تهرانی

مقدمه ناشر

بنام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است؛ همو که به راز ذاتی دلها، بسی داناست. او که بر سر و سامانمان نعمت فرو ریخت؛ و ما را توفیق نشر معارف قرآن - که رهنمودی است برای تقوا پیشگان - عطا فرمود. و سپاس فراوان، حضرت اقدس خدای منان را سزاست؛ که قرآن - این آخرین حجت و حیانی - را هادی جهانیان فرستاده، و ما را در طریقت بندگی، یاری فرمود. کتاب حاضر، ترجمان « فاتحة الكتاب » از تفسیر الفرقان است. این ترجمان گرانقدر، تفسیر سوره حمد است؛ به گونه‌ای شایسته، و با کمال باریکبینی و حقیقت‌نگری و به دور از پیش فرض‌ها، عوامل بیرونی، آراء و اقوال مختلف و انتظارات تحمیلی، تنها بر مبنای قرآن و با استفاده از ابزار و لغات و یافته‌های درونی آیات آن، که با آگاهی دقیق، به زبان فارسی، برگردان شده است.

تفسیر الفرقان، از جهت سبک و محتوا، یکی از تفاسیر بدیع امامیه، و در ردیف تفاسیر تحلیلی، اجتهادی، تربیتی و اجتماعی است؛ از نظر محتوا - بر خلاف اکثر تفاسیر که غالب محتوای آنها تکرار گذشتگان است - دارای مطالب و نکات تازه‌ای است که خواننده را در فهم قرآن و استدلال به آن، در فضای جدیدی از مفاهیم و معانی قرار می‌دهد، و از نظر سبک و شیوه تفسیری نیز، ویژگی‌های قابل توجه و تأملی در آن وجود دارد؛ که تفاسیر موجود، کمتر از آن برخوردارند.

نگارنده این اثر گرانبها، علامه عارف، آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس‌الله
تربته الزکیه) است که به حق، از نوادر دوران در تفسیر حقایق و لطائف قرآن کریم و شهید راه
خدا بود. ایشان، با پیشینه بیش از نیم قرن کاوش بی شائبه درون قرآنی، برای دریافت حقایق
و ظرایف کلام وحی الهی، با تالیف سی جلد تفسیر الفرقان (به زبان عربی)، تنظیم تفسیر
موضوعی سی جلدی آن، و نیز، تفسیر البلاغ که فشرده تفسیر قرآن به قرآن است؛ و ترجمان
وحی (ترجمان قرآن کریم)، و همچنین در حدود شصت سال تدریس تفسیر قرآن، به زبان‌های
عربی و فارسی، در حوزه‌های علمیه قم، تهران، نجف، مکه، مدینه، بیروت، و سوریه و تالیف
تعداد بسیاری کتب فقهی، اصولی، مقارنات ادیان، فلسفی، عرفانی، عقیدتی، سیاسی و ... این
تفسیر گرانمایه را، برای اهل تحقیق، حجت و بیانی روشنگر، و برای سایر زبان‌ها، پس از متن
قرآن، اصل و بنیادی شایسته، به یادگار گذارد؛ و روح پاکش به ملکوت اعلا و نزد پروردگار
جهانیان شتافت؛ امید آنکه طالبان حقیقت و جویندگان طریقت، از آن بهره گیرند و ما را سهمیم
دعای خیرشان دارند.

والسلام علی من اتبع الهدی

انتشارات شکرانه

محمود صادقی

هفدهم آبان ۱۳۹۰

سوره فاتحه - مکی است و هفت آیه دارد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان ۸
هر ستایش (شایسته‌ای) ویژه خدا - پروردگار جهانیان - است ۹ (خدای)
رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان ۱۰ مالک روز بروز؛
طاعت ۱۱ تنها تو را می‌پرستیم، و تنها تو را (به) کمک می‌طلبیم ۱۲ ما را به
راه راست هدایت فرما ۱۳ راه کسانی که بر (سر و سامان)شان نعمت فرو
ریختی، نه (راه) غضب شدگان، و نه (راه) گمراهان ۱۴

سوره فاتحه که قرآن - چه هنگام نزولش و چه هنگام گردآوری و نگارشش - با آن آغاز می‌گردد، نمودار کوچکی است از «تفصیل کتابی که شکی در آن نیست و از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. «۱۰: ۳۷» خدا با نازل نمودن آن سوره، بر پیامبر بزرگش ﷺ منت نهاده چرا که آن سوره را در ردیف قرآن قرار داده است «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي^۱ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ^۲؛ «و به راستی و درستی، تو را، هفت (آیه) از مثانی [سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم» (حجر ۱۵: ۸۷).

ما، در فاتحه الکتاب، هماهنگی و هم‌سویی شگفت‌انگیزی بین قرآن: «کتاب تدوین» و آفرینش: «کتاب تکوین» می‌یابیم، رابطه‌ای زیبا و هنرمندانه!

آیا سوره هفت، و نام‌های آن نیز هفت است، چنان‌که آسمان‌ها هفت است و زمین‌ها نیز هفت. و هفته، هفت روز است. و طواف خانه خدا و سعی بین صفا و مروه، هفت دور است. آن‌گاه توسط آن هفت آیه، درهای هفت گانه جهنم مسدود می‌گردد.^۳ و ما، شیطان‌ها

۱. مثانی، به معنای:

۱/۱ - تکرار شده‌ها «آیاتی که تکرار گردیده‌اند و در مقاطع مختلف دارای معانی مشترک و یا متفاوت هستند.

۲/۱ - همراه با ثناء = که در آن ثناء الهی مطرح شده است.

۳/۱ - عطف شده‌ها = که به یکدیگر مربوط و معطوف هستند و همدیگر را می‌شناسانند.

۴/۱ - این‌که دوباره فرود آمده است.

۲. **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام به اسنادش به امام حسن عسگری بطور مسلسل از پدرش از اجدادش از علی علیه‌السلام که فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: ای محمد! به درستی که ما هفت آیه از مثانی و قرآن با عظمت را بر تو فرو فرستادیم، پس خداوند با انزال فاتحه الکتاب، بر من، منت نهاد و آن را در مقابل قرآن باعظمت قرار داد و به درستی که فاتحه الکتاب گرمی‌ترین گنج‌های عرش خداست و خداوند عزوجل، محمد ﷺ را بدان ویژگی بخشید و توسط آن سوره، وی را گرمی داشت. و در این گرمی‌داشت، هیچ‌کدام از پیامبران را شریک او نگردانید مگر سلیمان را که به او «بسم الله الرحمن الرحیم» را عطا فرمود که از اجزاء سوره فاتحه می‌باشد. ۱: ۳۰ و **بحار الانوار** ۹۲: ۲۲۷.

و در کتاب **الدر المنثور** ۱: ۲ - واحدی در اسباب النزول و ثعلبی در تفسیرش از علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: فاتحه الکتاب در مکه نازل شد که گنجی است از گنج‌های عرش خداوند.

۳. تفسیر فخر رازی ۱: ۱۷۵، روایت شده است که جبریل علیه‌السلام به پیامبر ﷺ گفت: ای محمد! من از غذایی که متوجه امت تو بود، نگران بودم؛ اما هنگامی که فاتحه الکتاب نازل شد، آرام گرفتم. پیامبر ﷺ فرمود: چرا ای جبرئیل! گفت: زیرا که خداوند تعالی فرمود: «و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم» «و البته وعده‌گاه آنان، جهنم است که دارای هفت در است و هر کدام از درها برای دسته‌ای از گمراهان معین شده است». ۱۵: ۴۳ و ۴۴. و فاتحه الکتاب، هفت آیه

را در «مُنَى» با هفت دانه ریگ، تیرباران می‌کنیم؛ چرا که شیطنتها نیز هفت‌گونه‌اند.^۱
همچنین درهای هشت‌گانه بهشت توسط هفت آیه فاتحة الكتاب، گشوده می‌شود.^۲

«نام‌هایی از سوره حمد»

۱- **فاتحة الكتاب**^۳ چرا که قرآن چه هنگام فرود آمدن و چه هنگام نگرارش و گردآوری‌اش، به جهت آغازی خوش و شروعی زیبا و دل‌انگیز با آن افتتاح می‌گردد. و چون که این سوره، درهای علوم قرآن را به گونه‌ای اجمالی و مختصر، به روی ما می‌گشاید، همان‌گونه که آغازگر علوم و معارف گسترده و دامنه‌دار قرآن نیز هست، توسط این سوره، درهای گنجینه‌های اسرار و رموز قرآن گشوده می‌گردد؛ چرا که این سوره، کلید گنج‌های خطابات لطیف الهی است.

۲- **۳- امّ القرآن و امّ الكتاب**^۴ امّ است برای تفصیل و تبیین قرآن با آیات محکم و

دارد و هر آنکس که آن را قرائت نماید، هر کدام از آن آیات همچون سرپوشی بر روی درهای هفت‌گانه جهنم فرار گرفته و آنها را مسدود می‌کنند و در نتیجه، امت تو به راحتی از آن عبور می‌کنند.

۱. شیطنتها عبارتند از: شیطان «سمبل مکر»، گاو «سمبل خورندگی» و پلنگ «سمبل درندگی»، که با پیوندهای سه‌گانه و دو گانه و نمودهای یگانه، روی هم رفته هفت تا می‌شوند. «آن هفت نمود بدین ترتیب است که: ۱- مکارند و شیطان که درندگی و خورندگی ندارند. ۲- گاوند که از مکر و درندگی عاجزند ۳- پلنگ‌اند که تنها می‌درند و نه مکارند و نه برخور. ۴- هم شیطانند و هم گاوپلنگ ۵- شیطانند و گاو ۶- شیطانند و پلنگ. ۷- گاوند و پلنگ. «مترجم» بر گرفته از کتاب حج نوشته مؤلف.»

۲. شاید مراد از هشت در بهشت این‌گونه باشد که:

۳/۱- در شناخت به آن چه که در نماز خدا را به بزرگی می‌ستایی.

۳/۲- در ذکر خدا با بسم الله الرحمن الرحيم «بسمله».

۳/۳- در شکر خداوند با الحمد لله رب العالمين «حمد له».

۳/۴- در امید به دو رحمت رحمانی «فراگیر» و رحیمی «ویژه» خداوند.

۳/۵- در خوف از روز قیامت.

۳/۶- در اخلاص در عبودیت «بندگی» و استعانتی که ناشی از شناخت ربوبیت حق تعالی است.

۳/۷- در دعا و تضرع، جهت هدایت‌طلبی.

۳/۸- در راه یابی به سوی راه آنان که نعمت الهی به آنها عطا شده است.

۳. احادیث راجع به این نام برای سوره حمد، متواتر است. «یک» حدیث متواتر، حدیثی است که توسط گروه‌های روایی بسیاری نقل شده است به حدی که به طور عادی، محال است که اتفاق این افراد و گروه‌ها بر کذب و دروغ باشد. «مترجم».

۴. **الدّر المشهور** از پیامبر ﷺ نقل نموده است که سوره حمد، ام القرآن است. و ام الكتاب. و در همین رابطه، بخاری و دارمی در سننش و ابو داود و ترمذی و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفسیرهایشان از ابی هریره نقل کرده‌اند که او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «الحمد لله رب العالمين»، ام القرآن و ام الكتاب و سبع المثانی است. و از طریق اهل بیت علیهم السلام

متشابه‌اش، کما این که محکّمات «أمّ الكتاب» هستند. و همان گونه که محکّمات، همچون مادری است برای فرزندان متشابه‌اش، تمامی آیات قرآن نیز به منزله فرزندان این مادرند؛ و هر ریشه و اصل و هر کانون و محور و پایگاهی، مادر و مقصد، محسوب می‌شود. و قرآن مفصّل و کامل، با تفصیلاتش، دربرگیرنده چهار اصل ربوبیّت الهی و نبوت و معاد و حد فاصل مبدأ و معاد می‌باشد، و أمّ القرآن که همان سوره حمد است، این چهار اصل را مختصراً و اجمالاً و به گونه‌ای حکیمانه و فراگیر، دربر دارد، و از آن جا که «کتاب» خصوصی، قرآن، و عمومی‌اش تمامی کتاب‌های آسمانی است، سوره حمد برای هر دو «أم» است.

و از آن جا که امّ، به معنای پرچم سیاه نیز آمده است، فاتحة‌الکتاب به منزله پرچم لشکر سوره‌های قرآن همراه با آیاتش می‌باشد، و همچنین سمبل ابهت و جلالتی برای سربازان خود است، و به حق که سوره حمد، پرچم قرآن است و طلایه‌دار آن. چرا که آن را می‌شناساند و بر آن اشارت دارد!

۴- «اساس القرآن». چرا که تفصیلات قرآن به گونه‌ای مختصر و اجمالی و به شکل زیبا و شایسته در این سوره، پایه‌ریزی و تأسیس شده است.^۱ و قرآن مفصّل و کامل، اساس القرآن: «سوره حمد» را، پایه تفصیلاتش قرار داده است.

۵- «کافیة». چرا که سوره حمد، بی‌نیاز می‌کند آن چه را که هیچ بخشی از قرآن کفایت‌گر آن نیست، زیرا که از غیر خودش کفایت می‌کند، اما چیز دیگری نمی‌تواند

عیاشی ۱: ۱۹ از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: اسم اعظم خداوند در ام کتاب «سوره حمد» تجزیه شده است.

و از عبد الملک بن عمر از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: ابلیس در چهار نوبت ضجه زد و ناله سر داد... از جمله هنگامی که سوره حمد «ام کتاب» نازل شد.

و در دعوات راوندی از موسی بن جعفر علیه‌السلام که فرمود: یکی از اجداد من شنید که مردی، ام القرآن را می‌خواند، پس فرمود، مشکور و مأجور است «بحار - ۱۹۲: ۲۶۱».

و شبیه این حدیث را از محمد بن احمد بن یحیی به سندش از جعفر بن محمد علیه‌السلام از پدرش علیه‌السلام نقل نموده است «تهذیب الاحکام ۱: ۱۹۰».

و شیخ طوسی در کتاب تبیان ۱: ۲۲ از پیامبر ﷺ روایت کرده است که او «پیامبر» نام ام القرآن را بر سوره فاتحه نهاده است. و قُرطبی در جامع الاحکام القرآن از ترمذی و او از ابی بن کعب روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند نظیر ام القرآن «سوره حمد» را در تورات و انجیل نازل نکرده است «یعنی مختص به قرآن است». مترجم.

۱. الدر المنثور ۱: ۲، ثعلبی از شعبی نقل نموده است که مردی نزد او از درد خالصه شکایت کرد و او پاسخ داد که: به اساس قرآن مراجعه کن. پرسید: اساس قرآن چیست؟ پاسخ داد: فاتحة الكتاب.

او را کفایت کرده و جای او را بگیرد»^۱.

و این بی‌نیاز نمودن از دو زاویه مطرح است: لفظی و معنوی.

سوره حمد بی‌نیاز کننده لفظی است چرا که جایگزین تمام قرآن است در قرائت نماز، اما سوره‌های دیگر نمی‌توانند جای او را بگیرند. و بی‌نیاز کننده معنوی است، چرا که با ایجاز و اختصارش، بار و مایه فراگیر و شاملی از سرشاری وحی فرو ریزنده و نازله را بر دوش خود حمل می‌کند و گفتگویی است با پروردگاران در معراج نماز، آن‌گونه که مناسب این گفتگو و مناجات است، و از تمامی تفصیلات منظمی که در قرآن حکیم وجود دارد، کفایت می‌کند.

۶- «حمد». چرا که این سوره، دربر دارنده والاترین ستایش‌ها برای پروردگار جهانیان و نیکوترین وسیله‌ای است که ستایش‌گران توسط آن، پروردگار را می‌ستایند.

ستایشی غایب: «الحمد لله...» و آن‌گاه ستایشی در حضور: «ایک نعبد». و این ستایش با هر دو شکلش چه حاضر و چه غایب، حمد و ستایش‌اند، گرچه تعبیر و جایگاه آن دو متفاوت است، اما با این وجود، هر دو تعبیر، - هر یک در جای خود - شایسته و سزاوار است، و چون این سوره با حمد و ستایش آغاز می‌گردد، - هنگام نامیدن - سوره حمد، خوانده می‌شود.

۷- «سبع المثانی»^۲ چراکه به گفته قرآن عظیم، این سوره هفت آیه از مثنای است:

۱. همان، ثعلبی از عقیف بن سالم روایت کرده است که او گفت: از عبدالله بن یحیی بن ابی کثیر راجع به قرائت فاتحة الكتاب پشت امام جماعت سؤال نمودم. او گفت: منظورت کافیه است؟ پرسیدم کافیه چیست؟ گفت: فاتحه؛ آیا نمی‌دانی که فاتحة الكتاب، غیر خودش را کفایت می‌کند و غیر او، کفایت‌گر او نیست؟
و ابو نعیم و دیلمی از ابی درداء روایت کرده‌اند که او گفت که پیامبر ﷺ فرمود: فاتحة الكتاب بی‌نیاز می‌کند آن‌چه را که هیچ بخشی از قرآن بی‌نیاز کننده آن نیست.

و دار قطنی و حاکم از عبادة بن صامت روایت کرده‌اند که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: ام القرآن، جایگزین غیر خودش می‌شود، اما غیر او جایگزین او نمی‌گردد.

۲. **الذکر المنثور** ۴: ۱۰۵، دارمی و ابن مردویه از ابی بن کعب روایت کرده‌اند که او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: فاتحة الكتاب همان سبع المثانی است.

و در همان کتاب (۱:۳)، دار قطنی به عنوان صحیح* و بی‌هقی در سنن از ابی هریره نقل کرده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: هنگام قرائت سوره حمد، این‌گونه بخوانید: بسم الله الرحمن الرحيم - این سوره، ام القرآن و ام الكتاب و سبع المثانی است. و «بسم الله الرحمن الرحيم» یکی از آیات آن است.

و نظیر این روایت را از رسول خدا ﷺ بخاری و دارمی در مسند و ابن جریر و طبرانی در اوسط و بیهقی و بخاری و نسایی و ابن حبان و ابو عبید و ابن خزیمه و ابوذر هروی و عبدالله بن احمد بن حنبل در زوائد المسند و ابن ضریس در فضائل القرآن در کتب مسند خودشان نقل نموده‌اند.

همچنین علی علیه‌السلام و عمر نیز این روایت را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند. اما آن‌چه را که ابن عباس در تعدادی از روایاتش و

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»؛ «به راستی و درستی تو را، هفت (آیه) از مثنای [سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم». (حجر: ۸۷)، گرچه قرآن تماماً مثنای است: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي...»؛ «خدا زیباترین حدیث (وحیانی) را (به صورت) کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند) نازل کرده...» (زمر: ۲۳)؛ لیکن دو وصف «سبعاً - هفت» و «القرآن العظیم» در آیه مزبور، بیانگر اختصاصی بودن مثنای برای سوره فاتحه است، بدین ترتیب که این سوره دربر دارنده مجموعه‌ای از «مثنی»ها و معناها است، پس باید گفت که این سوره، حامل چند «مثنی» و زوج هماهنگ و همراه است و بین «مثنی»ها و «معنی»ها پیوند برقرار می‌کند.

مثنای، جمع مثنیه یا مثنی و عبارتست از آن چه که تکرار می‌گردد و نمود دوگانه دارد و لااقل از نظر کمترین جمعش دارای سه مثنی است، اما ما هفت مثنی برای آن می‌یابیم:

۱- مثنی، به جهت نزول قرآن در دو زمان؛ دوره مکی و مدنی، ابتدا در مکه نازل شد و هنگام تغییر قبله در مدینه نازل گشت، و این مثنایی است منحصر به فرد!

۲- مثنی است که قرآن چه هنگام گردآوری و نگارش‌اش و چه هنگام نزولش، به آن آغاز شده است و این مثنی نیز منحصر به فرد است!

سعید بن جبیر بدون انتساب به پیامبر خدا ﷺ نقل کرده‌اند مبنی بر این که، سبع المثنائی عبارتست از سبع طوال «هفت سوره طولانی» که عبارتند از بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و یونس، دور از حقیقت است چرا که با حدیث متواتر نبوی ﷺ مخالف است، چرا که در آن حدیث، سبع المثنائی عبارتست از فاتحة الكتاب و فاتحة الكتاب قبل از سبع طوال و سایر سوره‌ها اعم از مکی و مدنی، نازل گشته است؛ و این سوره‌ها، هیچ یک از معانی مثنائی را در خود ندارند، مگر این که بگوییم تمامی قرآن، مثنای است «کتاباً متشابهاً مثنائی» و مثنای را مقید به «هفت» نگردانیم.

و از طریق اهل بیت علیهم السلام محمد بن مسلم روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله (امام صادق علیه السلام) سؤال کردم پیرامون آیه**، حضرت فرمود: منظور فاتحة الكتاب است که کلام در آن تکرار می‌گردد (عیاشی (۱: ۲۲)). و نظیر این روایت از یونس بن عبد الرحمن از کسی که به عنوان مرفوعه** روایت کرده است، نقل شده است که او گفت: پیرامون این آیه از ابا عبدالله علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود: مراد، سوره حمد است.

و نظیر این روایت از محمد بن مسلم و از سدی از کسی که از امام علی علیه السلام شنیده است، نقل گردیده است.

* صحیح، حدیثی است که موافق قرآن باشد و اگر نه مخالف و نه موافق قرآن است باید متواتر بوده باشد با این که سندش به گونه‌ای متصل به معصوم علیه السلام باشد که علم آور بوده و توسط چندین راوی امامی و عادل روایت شده باشد. «مؤلف»

** مراد از آیه، آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» است. «مترجم».

*** مرفوعه، حدیثی است که از وسط با آخر سند آن، یک نفر و یا بیشتر ساقط شده باشد و لفظ «رفع - رفعه» در آن تصریح شده باشد. «مترجم»

۳- مَثْنِي است در نمازهای واجب و مستحب^۱، چراکه در هر دو رکعت نمازها تکرار می‌گردد مگر در نماز يك رکعتی و تَر در دل شب.

۴- مَثْنِي است، چرا که در تمامی نمازها به جز نماز دو رکعتی نشستۀ عشاء^۲ «و تیره عشاء» با غیر خودش جفت می‌شود و دوگانه می‌گردد.

۵- مَثْنِي است در دوگانگی تأویل، چرا که حمد، به طور اجمالی به کلّ قرآن اشاره دارد و خلاصه معارف آن است، و قرآن نیز تفصیلاً بدان سوره، اشاره داشته و آن را مورد توجه و عنایت خویش قرار می‌دهد.

۶- مَثْنِي است در جهت‌گیری معنوی و غیر لفظی سوره حمد، چرا که نیمی از سوره، ثناء و سپاس خدا است و نیمی دیگر بخشش و عطای اوست به بندگانش.

۷- و مَثْنِي است، چرا که آیات این سوره هر کدام از دو بخش تقسیم می‌شوند و دوباره‌اند. بدین صورت که:

- ۱- «بِسْمِ اللَّهِ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ۲- «الْحَمْدُ لِلَّهِ - رَبِّ الْعَالَمِينَ» ۳- «الرَّحْمَنِ - الرَّحِيمِ».
- ۴- «مَالِك - يَوْمَ الدِّينِ» ۵- «إِيَّاكَ نَعْبُدُ - وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» ۶- إِهْدِنَا - الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» ۷- «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ - غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»!

مَثْنِي_های هفت گانه در سبع المثانی در امّ الكتاب که کتاب تدوین است با نمودارهای هفت گانه کتاب آفرینش مطابق و مرتبط است، هفت روز هفته که سمبل زمان است، و هفت آسمان و هفت زمین که سمبل مکانند، و هفت دور طواف به گرد خانه خدا، و هفت دور بین صفا و مروه، که سمبل عبادتند.

چنان که آفرینش انسان نیز داری هفت مرحله است:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ × ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ

۱. الدّر المثنور ۶: ۱۰۴، بیهقی در شعب الایمان پیرامون آیه از ابن عباس روایت کرده است که گفت: مراد، ام القرآن است که در هر نماز دوبار خوانده شده و تکرار می‌گردد.

و ابن جریر و ابن ضریس از قتاده راجع به آیه روایت کرده‌اند که گفت: فاتحة الكتاب در هر نماز مستحب و واجب، تکرار می‌گردد. و نظیر این روایت را ابن ضریس از ابن صالح نقل نموده است.

و در تفسیر عیاشی ۱۹: ۱، از یونس بن عبدالرحمن به عنوان مرفوعه آورده است که گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال نمودم، فرمود: مراد، سوره حمد است و وجه تسمیه آن به مثانی این است که این سوره در دو رکعت تکرار می‌گردد. و از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مثانی، فاتحة الكتاب است که کلام در آن تکرار شده است.

۲. چرا که و تیره عشاء که به شکل نشستۀ خوانده می‌شود؛ در اصل يك رکعت است. «مترجم»

× **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**».

«و بی گمان انسان را به راستی از عصاره‌ای، از گلی آفریدیم (۱۲) سپس او را (به صورت) نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. (۱۳) سپس نطفه را (به صورت) علقه‌ای [آویزگی] آفریدیم. پس علقه را (به صورت) گوشتکی لهیده آفریدیم، و آن گاه (هم) آن گوشتک لهیده را (به چهره) استخوان‌هایی آفریدیم. پس (از آن) استخوان‌ها را با گوشتی پوشاندیم (و) سپس آن (جنین) را آفریده‌ای دگر [روح] ایجاد نمودیم. پس خدا (بسی) مبارک (و) بهترین آفرینندگان است». (مؤمنون ۱۲: ۲۳-۱۴).

و همچنین است مراتب و درجات باطنی و درونی انسان که هفت تاست: روح - فطرت - عقل - صدر «سینه» - قلب - مغز «لُب» و دل یا «حقیقت قلب» که «فؤاد» است یعنی دلی که از نور حقیقت شعله‌ور گشته است.

همان‌گونه که اعمال ظاهری نماز که محسوس و ملموس است نیز هفت تاست؛ البتّه نیت از این حکم خارج است چرا که محسوس نیست و عملی است قلبی، و آن اعمال عبارتند از: ۱- قیام ۲- رکوع ۳- برخاستن از رکوع ۴- سجده اول ۵- برخاستن از سجده ۶- سجده دوم ۷- نشستن برای تشهد و سلام، و سبع المثانی به منزله روح است در جسم این هفت عمل ظاهری، همان‌طور که به منزله روح و جان آدمی است. و همین‌گونه است شیطنتها و شیطان‌ها، و درهای جهنم نیز هفت‌گانه‌اند و این درها با هفت آیه سوره حمد، مسدود می‌گردند!

«وَأَلَدَى نَفْسٍ مَّحَمَّدٍ بَيَّدَهُ مَا أَنْزَلَ فِي التَّوْرَةِ وَ لَا فِي الْإِنْجِيلِ وَ لَا فِي الزَّبُورِ وَ لَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا»؛ «قسم به آن کس که جان محمد به دست اوست، نظیر فاتحة الكتاب در تورات و انجیل و زبور و حتی در خود قرآن نازل نشده است».

پس «مَنْ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ»؛

۱. **النَّبَأُ الْمَشْهُور** ۴: ۱، گروهی روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ نزد ابی بن کعب رفت و به او فرمود: ای ابی! و او در حال اقامه نماز بود. ابی متوجه پیامبر ﷺ شد، اما پاسخ ایشان را نداد و به نمازش ادامه داده و به سرعت آن را به پایان رسانید، آن‌گاه رو به سوی پیامبر ﷺ نمود و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ. پیامبر ﷺ فرمود: در نمازت، چگونه قرائت را به جا می‌آوری؟ ابی فاتحة الكتاب را قرائت نمود، پیامبر فرمود: **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ... قسم به آن که جانم به دست اوست...**

۲. همان مأخذ ۵: ۱، ابو عبید در فضائل از حسن روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: ...

«کسی که فاتحه کتاب را بخواند، گویا تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده است».

به همین جهت «رنّ ابلیس أربعاً حين نزلت فاتحة الكتاب و حين لعن و حين هبط الى الارض و حين بعث محمد ﷺ»؛ «شیطان در چهار نوبت ضجه زد و نالید: ۱- هنگام فرود آمدن فاتحه کتاب ۲- هنگام رانده شدنش از درگاه خدا ۳- هنگام هبوط به زمین ۴- و هنگام بعثت پیامبر ﷺ».

در این جا سوره فاتحه در ردیف پیامبر ﷺ قرار گرفته است، چنان که این سوره در کنار تمامی قرآن و بیان گر تمامی معارف آن است، چرا که پیامبر ﷺ عین قرآن است و قرآن نیز عین رسول ﷺ است، و فاتحه کتاب، تصویری اجمالی از قرآن و پیامبر است و قرآن و پیامبر نیز، تصویر مفصل و کامل آن سوره‌اند.

فاتحه کتاب، نخستین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ فرود آمد؛ چرا که آغازگر قرآن است: و قرآن در ابتدا بر پیامبر نازل شد و سپس گردآوری و نگاشته شد. و هر دوی فرود آمدن و ترتیب قرآن به گونه‌ای همگام، به وحی الهی بوده است، و قرآنی که بر پیامبر ﷺ فرود آمد، اصل و محور است و قرآن گردآوری شده در مرحله بعد از او قرار دارد، که در اصل بدون هیچ کم و کاستی همان است، با این مزیت که ترتیبش مناسب با ابدیت و جهان شمول بودن دعوت آن است، و پنج آیه نخست سوره علق که قبل از فاتحه، نازل شده است، دربردارنده معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» است.^۲

بر پیامبر ﷺ وحی شد که «اقرأ - بخوان» و او قبل از آن چیزی نخوانده بود؛ آن گاه وحی شد که «باسم ربك - به نام پروردگارت» به او می‌آموزد که چگونه قرائت وحی خدایی را آغاز نماید؛ چرا که والاترین و بافضیلت‌ترین نام‌های خدا، الله است، سپس مراد، «رحمان» است؛ چرا که آفرینش، فراگیرترین بخشایش‌هاست؛ و از «رحمن» فراگیرتر و شامل‌تر وجود ندارد. سپس وحی شد که «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»؛ «انسان را از مجموعه نطفه‌های زنده آفرید»، که مراد «رحیم» است؛ چراکه این مرحله، رحمت و بخشایش ویژه و خاص

۱. همان مأخذ، و کعب در تفسیر خود و ابن انباری در مصاحف و ابو الشیخ در عظمة و ابو نعیم در حلیه از مجاهد روایت کرده‌اند که گفت: شیطان چهار نوبت، ضجه زد. و از طریق اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر برهان ۱: ۴۱، از ابن عبدالله علیه‌السلام نظیر آن روایت شده است و شبیه همین روایت را عیاشی ۱: ۲۰، نقل نموده است.

۲. قمی در تفسیرش راجع به آیه شریفه اقرأ باسم ربك... گفته است که خداوند فرمود: اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم - بخوان به نام خداوند رحمان رحیم. و در اسباب النزول واحدی نیشابوری از ابن عباس روایت شده است که او گفت: اولین چیزی را که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل نمود این بود که گفت: ای محمد، به خدا پناه ببر و بگو: بسم الله الرحمن الرحيم.

پروردگاری است و ویژه‌تر از آن این است که: «**الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ**» «بخشش گرامی‌تری که توسط قلم، آموزش داد.» و آن‌گاه «**عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم**» «آن‌چه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت.» رحیم است به شکل بسیار ویژه و محدود، به طوری که تمامی وحی خود را بر تمامی فرستادگانش گسترش می‌دهد.

پس آغاز وحی، اشارتی است آشکار! به برترین و والاترین آیه کتاب خدا یعنی «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**»، چرا که این آیه، سرفصل تمامی کارهای مهم و با ارزش است؛ و قرآن، خود در رأس تمامی کارهای خطیر و مهم و با ارزش قرار دارد!

و پیامبر ﷺ هنگام بازگشت از دریافت نخستین وحی خدایی، همراه با علی علیه‌السلام و خدیجه، نماز گزارد و سوره حمد را نیز قرائت نمود، چرا که: «نمازی شکل نمی‌گیرد مگر با فاتحة الكتاب»^۱ و روایتی که بیان‌گر فرود آمدن سوره حمد در مدینه است، اشاره به دگربارش این سوره هنگام گردش قبله دارد؛ در حالی که این سوره پیش از آن در مکه فرود آمده بوده است، و آیه سبع مثانی که مکی است نمی‌خواهد سوره‌ای مدنی را بشناساند و بدان اشاره ورزد، و حال آن‌که آن سوره، نخستین بار در مکه فرود آمده است؛ و آیه مزبور خود، گواه این مطلب است.

قرآن به گونه‌ای محکم و اجمالی بعد از گذشت پنجاه شب از آغاز وحی، در شبی فرخنده که همان شب قدر است، بر قلب پیامبر ﷺ فرود آمد؛ و قرآن مفصل و تبیین شده نیز بعد از سوره حمد تا سوره مائده به عنوان تفصیل و بسط و گسترش قرآن محکمی که در شب قدر فرود آمده بود، نازل گردید.

پس ستایش خدایی را که بهره‌ای از قرآن محکم را نصیب ما گردانید، همان‌گونه که

۱. در المنثور ۲: ۱، ابن ابی شیبۀ در مصنف و ابو نعیم و بیهقی هر دو در دلائل النبوة و واحدی و ثعلبی از این مسیره عمر بن شریحیل روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ به خدیجه گفت: هنگامی که من تنها شدم، ندایی را شنیدم و به خدا قسم که مرا خشیت برداشت که می‌آید مبتلا شده باشم، خدیجه گفت: پناه بر خدا، خداوند تو را مبتلا نمی‌کند، چرا که قسم به او که تو امانت را بازمی‌گردانی و صله رحم می‌کنی و راستگو هستی - تا بدان‌جا که فرمود: از پشت سرم، صدایی شنیدم که می‌گفت: ای محمد ای محمد، و من به سرعت حرکت کرده و دور شدم. ورقه گفت: هنگامی که پرتو فرود آمد، چنین مکن، بلکه همان‌جا توقف کن و آن‌چه را که می‌گویدی بشنو، آن‌گاه نزد من بیا و برایم بازگو کن. پس هنگامی که او تنها شد، ندا دادیم که ای محمد! بگو: «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**» - تا رسید به - **و لا الضالین**؛ او نزد ورقه آمد و آن‌چه را که روی داده بود برایش بازگو نمود؛ ورقه گفت: بشارت بده، بشارت بده، من گواهی می‌دهم که تو همان کسی هستی که پسر مریم «مسیح» مژده او را داده بود؛ و تو همچون موسی دارای شریعت و ناموس هستی؛ و تو پیام آور خداوندی.

پیامبرش را در شب قدر به آن بهره‌وری ویژگی بخشید، اما محکمی که پیامبرش را به آن بهره‌مند ساخت کجا و محکمی که به ما ارزانی داشت کجا؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برترین و والاترین آیات سوره حمد است؛ همان‌گونه که سوره حمد برترین سوره قرآن است؛ گرچه نظرگاه‌ها پیرامون این که آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از آیات سوره حمد و سایر سوره‌ها غیر از سوره براءت است، گوناگون است و بالغ بر ده نظریه می‌شود؛ اما نه نظر از این دیدگاه‌های ده‌گانه با ادله و براهین قرآن و سنت، کشمکش داشته و با آن مخالفت می‌ورزد.^۱

و این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از آیات سوره نمل است، خود بیان‌گر آن است که، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در هرحال و جایگاهی، آیه‌ای است همچون سایر آیات قرآن. چگونه ممکن است که یک جمله در یک نقطه و جایگاه، از قرآن به شمار آید و در جایگاه دیگر، این‌گونه نباشد، پس حقیقت امر چیز دیگری است!

خود هفت: مثنی بودن سوره به گواهی قرآن و روایت متواتر، نیز بیان‌گر آن است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از آیات قرآن است، چرا که اگر این‌گونه نبود، سوره، شش مثنی می‌شد، پس آشکار است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیات این سوره به شمار می‌آید، گرچه در سوره‌هایی دیگر این‌گونه نباشد و حال آن که در تمامی جایگاه‌ها، مسئله یگانه است، چرا که این آیه، در تمامی مقاطع، همین نقش را بر عهده دارد و از شکل آیه بودن خارج نمی‌گردد بجز در سوره نمل که بخشی از یک آیه است.

و این که ما آیه را به عنوان جدا کننده بین سوره‌ها تلقی کنیم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را از شکل آیه بودن بیرون نمی‌کند، و سوره براءت، سوره‌ای است یگانه و منحصر به فرد که

۱. آن ده دیدگاه عبارتند از: ۱- به منزله آیه در هیچ‌کدام از سوره‌ها به شمار نمی‌آید ۲- آیه‌ای از تمامی سوره‌ها به جز سوره براءت است ۳- تنها آیه‌ای از سوره فاتحه است و بس. ۴- تنها بخشی از یکی از آیات سوره فاتحه است. ۵- آیه مستقلی است که به عنوان سرفصل سوره‌ها فرود آمده است و سوره‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و دیگر این که ارزش خجستگی و میمنت دارد. ۶- سزاوار است که آیه‌ای از سوره حمد باشد و در عین حال این‌گونه نباشد و دلیل آن، تکرار در فرود آمدنش با دو وصف می‌باشد. ۷- بخشی از آیه است در تمامی سوره‌ها. ۸- آیه‌ای است از سوره فاتحه و بخشی از آیه است از تمامی سوره‌ها مگر براءت. ۹- بخشی از آیه سوره فاتحه است و آیه است از سایر سوره‌ها مگر سوره براءت. ۱۰- این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در هر شرایطی، آیه‌ای مستقل است. و مشاهده می‌کنید که غیر از دیدگاه اول از این نظریات ده‌گانه، همگی هم رأی هستند که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای است از آیات قرآن، گرچه در جهات دیگری با یکدیگر اختلاف دارند. اما نظریه اول، هیچ‌گونه پذیرش و حجیت ندارد، کما این که اگر بگوییم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بخشی از یک آیه به شمار می‌آید، فاقد ارزش و حجیت است مگر در ضمن سوره نمل.

با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز نمی‌گردد و هیچ جای تعجب نیست که فاصله بین سوره‌ها، توسط آیه‌ای تکراری انجام پذیرد؛ چرا که به واسطه همین آیه است که پایان و آغاز سوره‌ها، شناخته می‌شود. و چگونه امکان دارد جمله‌ای در قرآن آورده شود که بخشی از آن به شمار نیاید، گرچه از آن به عنوان جداکننده بین سوره‌ها و یا غیر آن، تلقی گردد؛ چرا که می‌توان با روشی دیگر جدایی و فاصله بین سوره‌ها را ایجاد نمود.

آیا وجود جمله‌ای همچون يك آیه در تمامی سوره‌های قرآن به جز سوره براءت، دخل و تصرف در قرآن نیست؟ و حال آن که در آغاز وحی، به پیامبر ﷺ فرمان داده شد که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قرائت را آغاز کند. «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...**» «بخوان در سرآغاز وحی» به نام پروردگارت» (عَلَقَ ۱: ۹۶) و به او فرمان داده شد که همواره در نمازش آن را بخواند - «و **ذکر اسم ربّه فصلی** - و نام پروردگارش را یاد کرده پس نماز گزارد. (اعلیٰ ۱۵: ۸۷).

و نماز بدون تکبیر و بدون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به منزله وارد شدن به خانه‌ای است بدون داشتن انس و الفت و پیوندی با اهل آن و یا بدون گرفتن رخصت و اجازه‌ای از مالک آن^۱.

و آن‌گاه می‌بینیم که در گستره قرآن، تمامی آغازها با نام خداست. «**وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً**» «و نام پروردگار خود را یاد کن و (به) سویش (آن‌گونه) انقطاعی یاب که (دیگران را نیز سویش) منقطع‌سازی» (مُزَّمِّلٌ ۸: ۷۳).

آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از آیات قرآن به شمار نمی‌آید و حال آن‌که برترین و والاترین آیات قرآن است؛ چرا که به گونه‌ای اجمالی و زودگذر، مجموعه مفاهیم و معارف سوره حمد را بیان می‌کند و سوره حمد نیز، اجمالاً بیان‌گر معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است؛ و سوره حمد و همچنین مجموعه قرآن شریف، تفصیل و تبیین «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

۱. در المنثور ۱: ۷، ابن‌ابی‌حاتم و طبرانی و دارقطنی و بیهقی در سننش از بریده‌ی روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: از مسجد بیرون نمی‌روم مگر آن‌که تو را از آیه‌ای - و یا سوره‌ای - آگاه گردانم که بعد از سلیمان بر هیچ پیامبری به جز من فرود نیامد. گفت: پیامبر راه افتاد و من نیز به دنبالش حرکت کردم تا به در مسجد رسید و در حالی که یکی از پاهایش داخل مسجد بود، پای دیگرش را از درگاه مسجد بیرون گذاشت. من مشغول اندیشیدن به این امر بودم و با خود زمزمه می‌کردم که ایشان رویش را به سوی من گردانید و فرمود: چگونه قرآن را در نماز آغاز می‌کنی؟ گفتم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». فرمود ﷺ: این درست است! آن‌گاه بیرون شد.

و دارقطنی از ابن‌عمر روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: جبرئیل همواره به هنگام فرود آوردن وحی بر من، نخستین چیزی که بر من القاء می‌کرد این بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

الرَّحِيمِ» هستند و شکافنده معانی و مفاهیم سرشار آن؛ گرچه تفاوت بسیاری بین این دو تفصیل و تبیین وجود دارد.

و چون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برترین و بافضیلت‌ترین آیات قرآن است^۱. در بلندای والاترین عبادات و پرستش‌ها که نماز است نمودار می‌گردد، پس بنده خدا باید با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هماهنگ گشته و در حرکتش و در آرامش و سکونش، همواره با آن راه سپارد، آغاز اندیشه‌ها و اعمالش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و با نام خدا باشد، و پایان آن نیز «با نام خدا» هنگامی که برپا می‌خیزد «با نام خدا» و هنگام خوابیدنش نیز «با نام خدا». او باید با تمام وجودش «نامی» برای خدا شود، و با تمام پیکره‌اش راه‌گشا به سوی خدا گردد، باید ثناء و شکر و ستایش او را آشکار نماید، و یاد و نام او را افشا کند، چراکه تمامی هستی نام و نشانی از «اللَّهُ» است.

آنان را چه شده بود که برترین آیه کتاب خدا را کنار نهند، ابتدا آن را به شکی نهانی و کمرنگ بیان کردند و سپس آن را وانهادند؛ و حال آن‌که براساس براهین کتاب و سنت که قابل برگشت نیستند، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای است که در نمازهای با قرائت آشکار، واجب است که از آن آشکارا یاد شود و در نمازهای با قرائت نهان، مستحب و راجح است که پدیدار گردد^۲.

۱. تفسیر برهان به نقل از تفسیر عیاشی از ابی‌حمزه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شریف‌ترین آیه قرآن را که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است به سرقت بردند. و از حسن بن خرزادو روایت شده است از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرمود: هنگامی که شخصی، گروهی را در نماز پیشوایی می‌کند، شیطان که در نزدیکی امام قرار دارد نزدش آمده و می‌گوید: آیا خدا یاد شد؟ یعنی آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خوانده شد؟ -

پس اگر بگوید: آری، شیطان از نزدش می‌گریزد؛ و اگر پاسخش منفی باشد، شیطان بر دوشش سوار شده و پاهایش را بر سینه او آویزان می‌کند و امام را رها نکرده تا آن‌که نماز جماعت به پایان رسد. و از عیسی بن عبدالله از پدرش از نیایش از علی علیه‌السلام گفت: به او رسیده بود که گروهی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را کنار نهاده‌اند، فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از قرآن است که شیطان آن را از یادشان برده است.

و از اسماعیل بن مهران گفت که امام رضا علیه‌السلام فرمود: به درستی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.

بنده عرض می‌کنم که سیاهی چشم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، الله است چراکه میان سفیدی آن قرار دارد. و از خالد بن مختار که گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: خدا آنان را بکشد، آنها را چه شده است به بزرگ‌ترین آیه قرآن پرداختند و گمان بردند که اگر آن آیه را آشکار نمایند، بدعت گذاشته‌اند و آن آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

۲. در تفسیر ثعلبی، شافعی از مسلم بن جریح از ابن ابی‌ملیکه از ام سلمه روایت کرده است که او گفت: پیامبر خدا ﷺ سوره حمد را قرائت نمود؛ و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و شش آیه دیگر را آیه‌ای مستقل به شمار آورده و آنها را از یکدیگر جدا کرد.

پس آن کس که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را واگذارد، با توجّه به آنچه که از کتاب و سنت وارد گردیده است، نمازش پذیرفته نیست؛ گرچه روی گردانان از این حکم، به آن به دیده تردید می‌نگرند و به راحتی پذیرای آن نیستند.

و در الدرّ المنثور ۱:۳ - دارقطنی به عنوان صحیح روایت کرده است و همچنین بیهقی در سنن از ابی هریره آورده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: هنگام قرائت سوره حمد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بر زبان آورید؛ چرا که این سوره، مادر قرآن و مادر کتاب و سبع المثانی است و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیات این سوره به شمار می‌آید. و در همین زمینه، دارقطنی و بیهقی در سنن به سند صحیح از عبد خیر روایت کرده است که گفت: از امام علی علیه‌السلام پیرامون سبع مثانی سؤال شد، امام علیه‌السلام فرمود: الحمد لله رب العالمین به ایشان گفته شد سوره حمد همین شش آیه را دارد؟ فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای است از آیات این سوره.

و باز در همین رابطه، طبرانی در اوسط و ابن مردویه در تفسیرش و بیهقی از ابی هریره روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: سوره‌ای که با «الحمد لله رب العالمین» آغاز می‌شود، دارای هفت آیه است و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیات آن است و این سوره، سبع مثانی و قرآن با عظمت و فاتحة الكتاب است.

«بنده» عرض می‌کنم که از نظایر این کلمات، روشن می‌گردد که مراد از «الحمد لله رب العالمین» سوره حمد است و این به معنای جدا نمودن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از آن نیست، بلکه مقصود شناساندن سوره توسط اولین آیه آن است که مشترک با سایر آیات سوره نیست و چون آن سوره سوره حمد است.

و دارقطنی و بیهقی از ابی هریره روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ هنگامی که امامت مردم را در نماز به عهده داشت، به هنگام قرائت، کلامش با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌شد.

و ابو عبید و ابن سعد در طبقات و ابن ابی شیبّه و احمد و ابو داود و ابن خزیمه و ابن انباری در مصاحف و حاکم بطرق صحیح و خطیب و ابن عبدالبر هر دو در کتاب مسأله از ام سلمه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ سوره را این گونه قرائت می‌کرد که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله...» تک تک آیات را جداگانه می‌خواند و اعراب را می‌شمرد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آیه‌ای از سوره حمد می‌دانست، و دوباره نه سوره و نه آیات را تکرار نمی‌کرد.

و ثعلبی از ابی هریره روایت کرده است که گفت: در مسجد همراه پیامبر ﷺ بودم که مردی داخل شد و مشغول نماز گردید، نماز را آغاز کرد و استعاذه نمود و سپس گفت: الحمد لله رب العالمین - پیامبر ﷺ متوجه قرائت او شد و فرمود: ای مرد، آیا به دلخواه خود نماز را کوتاه کردی؟ آیا نمی‌دانی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیات سوره حمد است و کسی که آن را رها کند، تمام سوره را رها کرد و کسی که آیه‌ای را واگذارد، نمازش باطل است.

و ثعلبی به نقل از طلحه بن عبیدالله، نظیر این حدیث را روایت کرده است. و شافعی در کتاب «ام» و دارقطنی و حاکم به طرق صحیح بیهقی از معاویه روایت کرده است که معاویه وارد مدینه شد و با مردم نماز گذارد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را قرائت نکرد و هنگام نشستن و برخاستن تکبیر نگفت، هنگامی که سلام گفت، مهاجرین و انصار او را مورد خطاب قرار داده و گفتند: ای معاویه! آیا بخشی از نمازت را دزدیدی؟ پس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و گفتن تکبیر چه شد؟ هنگامی که معاویه دوباره نماز گذارد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را قرائت کرد و در حمد و سوره از آن یاد نمود و هنگام نشستن در سجده، تکبیر گفت.

و بیهقی از زهری روایت کرده است که گفت: سنت در نماز این است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قرائت گردد. و اولین کسی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکار نمود، عمرو بن سعد بن عاص در مدینه بود و او مردی بسیار با حیا و ازرم بود!!

آن کس که به قرآن ایمان دارد و معتقد است که حتی یک حرف بدان افزوده و یا از آن کاسته نشده است؛ باید به قرآنی بودن آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ایمان داشته و آن را باور نماید. و آن کس که به سنت و شیوه پیامبر ﷺ ایمان دارد؛ باید از گفتارها و کردارهای به جا مانده از او الگو گیرد؛ همان گونه که امامان اهل بیت علیهم السلام و ائمه سه گانه هم اصل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را پذیرفته اند، شافعی در آشکار نمودن آن و احمد بن حنبل به این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای از آیات قرآن است. و ابوحنیفه در اصل قرائت آن و گروهی دیگر از اصحاب و تابعین^۱ در این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای از آیات قرآن است حال چه آشکارا با صدای بلند قرائت شود و یا چه به آهستگی^۲؛ تمامی آنها بر آیه بودن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اتفاق نظر دارند.

و حتی اگر بپذیریم که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه مستقلی نیست؛ با این وجود این کلام دلنشین پیش از هرگونه قرائت و تلاوتی باید آورده شود به ویژه هنگام تلاوت قرآن، چراکه «تمامی کارها و امور با اهمیت و خطیری که با نام خدای رحمان رحیم آغاز نمی شود

۱. همچون ابن عباس و عمار و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید و ابهریره و ابن عمر و عایشه و ام سلمه و نعمان بن بشیر و حکم بن عمیر و انس و بریده و تمامی کسانی که حدیث آن را از پیامبر ﷺ و از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند.

۲. روایت کرده اند از علی ابن ابیطالب علیه السلام از پیامبر ﷺ و از عمار و ابهریره و انس و ابن عمر که او در نماز به پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر اقتدا نمود و آنان «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکارا می خواندند. و نعمان بن بشیر گفت که پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل فرود آمد و آن آیه را با صدای بلند تلاوت نمود.

و حکم بن عمیر گفت که پیامبر ﷺ در نمازهای واجب و مستحب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آشکارا قرائت می نمود. و از عایشه نقل شده است که پیامبر ﷺ همواره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکارا قرائت می کرد و دارقطنی از ابی هریره روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل نمازگزاران را به من آموخت، پس برخاست و برای ما تکبیر گفت، و سپس این گونه خواند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». و این آیه را به آشکارا در هر رکعتی که باید خوانده می شد، قرائت نمود.

و ثعلبی از علی بن زید بن جدعان روایت کرده است که عبادله «عبداللهها» همواره قرائت را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و آن هم به آشکارا، آغاز می نمودند. و آنان عبارتند از: عبدالله بن عباس و هیدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر.

و بزار و دارقطنی و بیهقی در شعب الایمان از طریق ابی طفیل روایت کرده اند که او گفت: از علی بن ابیطالب علیه السلام و عمار شنیدم که می گفتند: پیامبر هنگام برپاداشتن نمازهای واجب، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در سوره فاتحه به آشکارا قرائت می کردند. و طبرانی و دارقطنی و بیهقی در شعب الایمان از طریق ابی طفیل و دارقطنی و حاکم از انس روایت کرده اند که او گفت: شنیدم که پیامبر ﷺ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکارا می خواند. و دارقطنی از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ همواره در حمد و سوره، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را با صدای بلند قرائت می نمود.

و از ابن عمر روایت شده است که گفت: در نماز به پیامبر ﷺ و به ابوبکر و عمر اقتدا نمودم و آنان همواره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را با صدای بلند و آشکارا قرائت می کردند. و از نعمان بن بشیر روایت شده است که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل در کنار کعبه بر من فرود آمد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکارا قرائت نمود.

و نشان و علامتی از او با خود به همراه ندارد، نافرجام و بدون دنباله است» و این دستور و گفتار پسندیده در سنت پیامبر ﷺ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و بر آن تأکید شده است. آیا فاتحه، امر با اهمیتی نیست و به ویژه در نماز که بهترین قراردادهای خدا است؟ و نماز ستون دین و فاتحه پایه و ستون قرآن است؟ پس در این هنگام، نماز بدون «بسم الله الرحمن الرحيم» حرکتی نافرجام و بدون پشتوانه بوده و خدا از آن بیزار است! و به دلیل آن که فاتحه، آغازگر و گشاینده قرآن است، سزاوارتر است که با «بسم الله الرحمن الرحيم» همراه و همگام باشد؛ چراکه فاتحه، آغازگر تمامی کتاب‌ها و از جمله قرآن است، و چگونه است که «بسم الله الرحمن الرحيم» آشکارا پیاده نمی‌گردد و یا به کلی وانهداده می‌شود و حال آن که این آیه، بیان‌گر سپاس و ستایش خدا است و روشی مناسب برای آشکار نمودن سپاس و ثنای خدا می‌باشد. و حتی سپاس و ثنای غیر خدا نیز توسط نام‌هاشان پدیدار می‌گردد. «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»؛ «پس همان‌گونه که یادآور پدران خود هستید - یا با یادی بیشتر خدا را به یاد آورید.» (بقره ۲:۲۰۰).

شدت فراخوانی در آشکار نمودن آن و شدت یادآوری در تکرار و پایبندی به آن و شدت خجسته خواهی و برکت‌طلبی در آغاز نمودن به آن و شدت معرفت‌طلبی و شناخت در مقام بندگی او در آیه فوق تأکید شده است.

و چون قرآن کتابی است که از جانب خدا برای مردم فرود آمده است تا آنان را از اخلاق و اندیشه‌های نسناس برهاند و دور کند، می‌بینیم که کتاب خدا با نام خدا آغاز گشته و با نام مردم «ناس» به پایان می‌رسد، و این اشاره‌ایست به این‌که قرآن دربردارنده تمامی بخشایش‌های خدا است. چه آن دسته از بخشش‌هایی که فراگیر است و تمامی موجودات چه انسان و چه جن و تمامی جهانیان را دربر می‌گیرد و چه آن دسته از بخشایش‌ها که ویژه است.

و می‌بینیم که قرآن چه هنگام فرود آمدنش و چه هنگام نگارش و گردآوری‌اش با نام خدا آغاز می‌گردد؛ چراکه او آغاز است و همو انجام، و او نقطه شروع است و همو نقطه پایان، و ما هنگام خواندن آیات و یا سوره‌های قرآن، باید گفتارمان را با پناهندگی و استعاذه آغاز نماییم «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ «پس چون قرآن بخوانی، پس از (شر) شیطان مطرود، به خدا همی پناه بر.» (نحل ۱: ۹۸).

پس این‌گونه بگو: اعوذ بالله - یا - استعین بالله من الشیطان الرجیم؛

که این استعاده لفظی است و بیان‌گر پناه‌گیری معنوی شما به خدا، که این امر واجب بوده و لفظش راجع می‌باشد، فرد مسلمان در نمازهای واجب و مستحب‌اش هنگامی که با تضرع و خشوع در برابر پروردگارش قرار می‌گیرد؛ بارها و بارها این سوره کوچک اما پرمعنا و محتوا را بر زبان می‌راند و آن را تکرار می‌نماید و نماز بدون همراهی فاتحة الكتاب، قوام نگرفته و شکل نمی‌پذیرد مگر با همراهی فاتحة الكتاب، و فاتحة الكتاب، قوام نگرفته و شکل نمی‌پذیرد مگر با همراهی فاتحة الكتاب، و فاتحة الكتاب، دربردارنده سرفصل‌ها و شاخص‌های ریشه‌ای اعتقادات اسلامی بوده و دیدگاه‌های درست و بی‌شائبه دینی را مطرح می‌کند، و در این سوره تمامی تصورات و عقاید درست و بی‌پیرایه را که بیان‌گر قسمتی از حکمت‌های برگزیده سوره حمد می‌باشد به هنگام راز و نیاز در معراج نماز، عرضه می‌کند. پس تمامی نمازهایی که خالی از فاتحة الكتاب باشند و تمامی ارتباطاتی که جدای از آن مطرح گردند، باطل و پوچ‌اند، کما این‌که هر طریق و راهی غیر آن، انحرافی و خشک و بی‌بار است، نماز که بهترین قراردادهای خدا و در بر دارنده سوره حمد است؛ و همچون میزبانی است که میهمانی گران‌قدر بر او وارد شده و در قلمرو او جای گرفته است؛ این نماز پایه‌هایی معنوی را پی ریزی نموده که حمد، استوارترین آن پایه‌هاست، و گاه پیش می‌آید که ستون‌هایش را بر اساس دیگر واجبات ظاهری پی ریزی می‌نماید.

پس ای پوینده معراج پروردگارت آیا جایگاه خود را می‌شناسی؟ و آیا می‌دانی که در برابر که ایستاده‌ای؟ و مراد از آن چه که بر زبان می‌آوری و انجام می‌دهی چیست؟ تو در واقع، هیچی، گرچه به یمن بخشایش پروردگارت، نشانی از وجود، یافته‌ای؛ با این وجود تمامی وجودت در برابر پروردگارت، هیچ است؛ اوست که به تمامی موجودات، هستی بخشیده است، و او همه چیز است؛ چرا که آفریننده وجود و موجود است و رشته تمامی وجودها و موجودات به دست اوست!

تو حتی به هنگام بی‌نیازی خودت، فقیر و نیازمندی، تا چه رسد به هنگامی که در اوج نیازمندی به سر می‌بری و حال آن‌که او بی‌نیاز است...

خودت را و جایگاهت را بشناس و دریاب که در مقابل که ایستاده‌ای، گفتار و کردارت در آن حال، چه مفهومی دارد، به چه می‌اندیشی و چه انجام می‌دهی؟ تو باید هنگام نمازت

تمامی دل مشغولی‌ها را کنار گذاری و از آن‌چه که تو را از خدا جدا می‌کند، رها گردی و تمامی پیوندهایت در حد امکان با خدا انجام پذیرد، و هیچ حرکت و هیچ توانی نیست مگر به اراده خدا و به دست او.

دیگر به جهان غصه نمی‌داشتمی	گر چشم خدای بین همی داشتمی
لذت بجز او هیچ نپنداشتمی	گر بود مرا معرفتی بر جانان
بر آن‌چه در او وقع نیکداشتمی	لذات جهان یکسره لذت دیدم
باید که نبینی دگری هیچ دمی	خواهی که تو را دیده ندیده ببند

«از مؤلف در آغاز تکلیفش»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان و رحمت‌گر بر ویژگان، چرا که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دربر دارنده تمامی آن مفاهیم سرشاری است که در حمد و حتی در تمامی قرآن وجود دارد و یافت می‌شود، پس با این نگرش باید گفت که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، تمامی مفاهیم و معانی قرآن است و حتی خود قرآن است، پس بر ماست که با بهره‌گیری از تمامی توانایی‌ها و امکانات خویش و با دقت و ژرف نگری در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تدبّر و تأمل نموده تا بتوانیم حداقل اصول سه‌گانه‌ای را که از کلمات پنج‌گانه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» استنتاج می‌شود، به دست آوریم.

این‌جا حرف باء دارای سه معنی است: همراهی، یاری جویی و آغازگری، و اسم دارای هفت مصداق است که مجموع این‌ها بیست و یک می‌شود، که غالب این بیست و یک معنی، به سمله اشاره دارد و (به نام) متعلق است به معانی سه‌گانه ابتداء (آغاز می‌کنم) و أَصَابِ: (همراه می‌شوم) و أَسْتَعِينُ: (یاری می‌جویم) به نام خدا بخشایش‌گر نعمت همگانی و ویژه. و آیا اسم از (وسم) به معنای نشان و علامت است؟ یا از (سُمُو) به معنای بلندی و بلند مرتبگی؟ و از نقطه نظر لفظی و قواعد ادبی و همچنین مناسبت معنوی اسم از (وسم) مشتق شده است، یعنی و او قلب به الف شده است برخلاف (سمو). و اسم نشانه و علامتی است برای مَمَّا و نامیده شده خود و از او بالا نرفته و بر فراز او قرار نمی‌گیرد.

می‌توان گفت که حذف شدن الف به هنگام وصل دلیلی است بر عدم اصلی بودن الفی که به جای او نشسته است. و تصغیر آن با کلمه (سُمِّي) و جمع آن با کلمه «أَسْمَاء» دلیل حذف واو از آخر آن است و گرنه دیگر قابل تصغیر و جمع بستن و حذف الف هنگام وصل نبود، و

اگر اصلی به شمار می‌آید، در این هنگام پس «اسم» از «سمو» یعنی بلندی و بلند مرتبگی مشتق می‌شد، بلند مرتبگی اسم بر مسمّا و نامبرده شده خود، البته در نشان‌گری و راهنمایی و نه در مرتبه و مقام، چرا که اسم معرف و شناسانده مسمّا و نامبرده شده خویش است و مقدم و جلودار است، گرچه مسمّی و نامبرده شده‌اش از لحاظ بلندمرتبگی و والامقامی‌اش از او جلوتر و پیشتازتر باشد.

و شاید بتوان گفت که اسم، از زاویه نگرش معنوی، از هر دوی (وسم) و (سمو) مشتق شده است و از دیدگاه لفظی از (سمو) اخذ گردیده است، پس در این هنگام، اسم، نشانه و علامتی است برای چیزی که از او برتر است تا بتواند بیان‌گر و شناسنده او باشد، البته تنها ارزش بیان‌گری دارد و نه والا مرتبگی بر او، گرچه پست‌تر از او و یا مهم‌تر و یا برتر از او باشد.

اسم دارای یک معنای لفظی است که از حیث علامت و نشانه بودن کم مرتبه است چرا که قراردادی است، و همچنین یک معنای عینی دارد که برتر از قسم دیگر است، چرا که دلالتش ذاتی است و نه قراردادی، و اسم عینی خدا یا ذاتی است مثل صفات سه‌گانه ذاتی او که عبارتند از: حیات (زندگی)، علم: (دانش و دانایی) و قدرت: (توانایی). و یا فعلی است همچون صفات فعلی که از صفات ذاتی نشأت گرفته شده است، و یا خلقی است مثل تمام مخلوقات، چراکه خلق و مخلوق نشانه‌ای از خدا است که به سوی او رهنمون می‌شود بنابر آن‌چه که ذاتاً نیازمند به اوست.

- ۱- از جمله نام‌های لفظی خدا: الله - رحمن - رحیم و یا نظایر آن است.
- ۲- نام‌های ذاتی او حقیقت حیات (زندگی) و علم (دانش و دانایی) و قدرت (توانایی) است.
- ۳- نام‌های فعلی خدا، حقیقت صفات فعلی اوست.
- ۴- و از جمله نام‌های خلقی او، تمامی مخلوقات و آفریده شدگان است.
- ۵- و نام ویژه خدا، تو هستی که در مقابلش قرار داری.
- ۶- و ویژه‌تر از آن، پرستش است که نشانه‌ای از نشانه‌های اوست.
- ۷- و ویژه‌تر از تمامی آنها، پیامبرانند و والاترین آنان یعنی پیامبر اسلام و امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السلام.

در نام لفظی خدا، آغازگری و همراهی گنجانده شده است، و امام علی (علیه السلام) در حدیثی به این معنی، اشاره می‌ورزد که: «بنده هنگامی که تصمیم می‌گیرد سخنی بگوید و یا کاری انجام دهد می‌گوید به نام خدای رحمان رحیم. یعنی توسط این نام این‌کُنش را انجام

می‌دهم. پس هر کُنش و کرداری که انجام پذیرد، اگر با نام خدا رحمان رحیم آغاز شود، باعث خجستگی و میمنت برای او می‌گردد»^۱.

اما یاری جویی و استعانت از اسم لفظی خدا، تنها به کمک نام‌های مبارک و صفات دیگر حق تعالی، حاصل می‌گردد.

و در نام‌های ذاتی و فعلی خدا، یاری جویی و کمک‌طلبی گنجانده می‌شود. و امام هادی علیه‌السلام این معنی را در حدیثی بیان کرده‌اند که: «در تمامی کارهایم از خدا یاری می‌جویم؛ خدایی که پرستش تنها شایسته اوست»^۲. اما «آغازگری» و تا چه رسد به «همراهی» با این نام‌ها هیچ‌گونه تناسبی ندارند و در آنها گنجانده نمی‌شوند؛ گرچه ما به کمک صفات فعلی و یا ذاتی و با بهره‌گیری از سایر صفات و نام‌های مبارک و همایون خداوند، با او همراهی می‌کنیم. و «اسم، صفتی است برای موصوف»^۳ و ما صفات خدا را همراهی نمی‌کنیم و توسط آن، آغازگری نمی‌نماییم. چراکه صفات والای او، چه ذاتی و چه فعلی همراه و همگام او هستند و ما تنها می‌توانیم برای دستیابی به خرسندی او از آن صفات، یاری جوییم.

و در نام‌های خلقی او به شکل عمومی نه همراهی داخل می‌گردد و نه یاری جویی و نه آغازگری مگر در قالب‌های سه‌گانه همراهی در پرستش خدا و سجود برای او و یاری جویی توسط این‌ها جهت پیمودن مسیری که منتهی به خدا گردد.

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلْمًا لَّهُمْ»؛ «و هر که در آسمان‌ها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه‌هایشان، بامدادان و شامگاهان، تنها برای خدا سجده (و خضوع) می‌کنند...». (رَعَدَ ۱۵:۱۳).

و در سرشت و نهاد تو «انسان» که نامی از نام‌های خلقی خدای هستی، معانی سه‌گانه حرف باء یعنی همراهی و یاری جویی و آغازگری، نهفته است، نفس خود را در پرستش خدا

۱. تفسیر برهان به نقل از تفسیر امام عسکری علیه‌السلام از امام علی علیه‌السلام و همچنین از محمد بن جریر طبری به اسنادش از ابن عباس که گفت: نخستین چیزی که جبرئیل بر محمد ﷺ فرود آورد این بود که گفت ای محمد بگو پناه می‌برم به شنوای دانا از شر شیطان رانده شده و آن گاه ادامه داد که بگو: به نام خداوند رحمان رحیم، گفت جبرئیل به او گفت: بگو به نام خدا ای محمد! می‌گوید: بخوان به یاد پروردگارت و برخیز و بنشین به یاد خداوند.

۲. تفسیر امام عسکری از امام علی علیه‌السلام.

۳. ابن بابویه به سندش از ابن سنان که گفت: از امام رضا علیه‌السلام درباره اسم پرسیدم که چیست؟ فرمود: صفتی است برای موصوف.

همراهی می‌کنم و آن‌گاه زنگارهای هوی و هوس را از چهره خود می‌زدایم چرا که نفس آیه‌ای از آیات خداست، پس با خودش و نفسش همراه می‌گردد همچون آیه‌ای که رهنمون بر خدا می‌شود، و با خود آغاز می‌کنم پرستش و اعمال دیگری را که خرسندی خدا را به دنبال دارد؛ چرا که کارهای شایسته و پسندیده از خود آغاز می‌گردد و آن‌گاه دیگران را نیز دربر می‌گیرد «**فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا**»؛ «خودهایتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ سات نگه دارید». (تحریم ۶۶-۶۷). آن‌گاه آغاز پرستش خدا و تمامی کارها و کردارهایی که خرسندی او را بیار نشانند و این که خرسندی خدا را بر رضایت غیر او مقدم بدارم، و همراهی و همگامی با پرستش و بندگی در هر حال و موقعیتی که باشد، و یاری جویی از آن پرستش در تمامی لحظه‌های عمرم. «**وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ**»؛ «با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جویید، و به راستی این (کار) بی‌گمان (باری) بزرگ است، مگر بر دلباختگان (به خدا)». (بقره ۲: ۴۵) ... که دلباختگان اویند: خوشا آنان که دائم در نمازند.

و از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: داغی از داغ‌های خدا را بر خود می‌نهم که همان پرستش باشد، و داغ یعنی نشانه^۱.

و آن‌گاه آغاز نمودن - در پرستش خدا - با بهره‌گیری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پیامبر که همچون ستارگان فروزان، روشن‌گر راه خدا و نشانه‌های دستیابی به سرچشمه فیض خدایی هستند، و سپس مدد جویی از آنان در رهپویی ما به سوی خدا و همراهی با آنان مطرح می‌گردد و ضرورت می‌یابد. و این به معنای همراهی با کالبد پیامبر نیست، بلکه همگامی با رسالت خدایی اوست؛ که به شکل الگوگیری از شیوه او و پیروی از اندیشه‌های او و پاسخ‌گویی به دعوتش متبلور می‌شود.

آنان گفته‌اند که «ما نام‌های نیک خدا هستیم» و گفتار خدا نیز بر کلام آنان صحه می‌گذارد «... **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**»؛ «و به آدم تمامی نام‌ها را آموخت». (بقره ۲-۳۱). و آن نام‌ها چیزی نیست مگر وجود تابناک خاندان رسالت علیهم‌السلام، و به دنبال آن «**ثُمَّ عَرَضَهُمْ**»؛ که بیان‌گر همان معناست؛ چرا که «هم - ایشان» و «هو» برای

۱. تفسیر برهان ۱: ۴۴ - از ابن بابویه قمی در کتاب توحیدش به اسنادش به علی بن حسن فضال از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام رضا علیه‌السلام پیرامون بسم الله پرسیدم، فرمود: ...

خردمندان و صاحبان شعور به کار برده می‌شود و بر غیر آنان اطلاق نمی‌گردد! ما در چارچوب زوایای سه‌گانه یاری جویی و همراهی و آغازگری برابر هفت نام خدا قرار گرفته‌ایم، مگر آن اموری که با مقام و منزلت حق تعالی مناسبت ندارد. پس آغاز نمودن تمامی کارها و اموری که خطیرند و با اهمیت‌اند با نام خدا، به معنای اعتقاد به یگانگی خدا است؛ و رها کردن آن به معنای چشم‌پوشی از اعتقاد به یگانگی خدا و کفرورزی است، و شریک نمودن غیر خدا در آغاز نمودن بنام او، بدعت و شرک ورزی است، و مجموعه این اعتقادات را لاقبل باید در زمینه گفتار و کلام ظاهری، به کار بست و مراعات نمود، و بر عهده تمامی یگانه پرستان است که خدا را در کلام و حالات و کیفیات و کردارشان به یگانگی ستوده و او را پرستش نمایند.

و چون کلمه اسم در «بسم» جنس نام است و نه شخص آن و ویژه نام معینی نیست پس طبعاً دربردارنده تمامی این نام‌ها می‌باشد، به گونه‌ای که نام‌های الله، رحمان، رحیم، توسط آن پایه‌ریزی می‌گردد.

پس «الله» که نام لفظی خدا است اشاره به ذات خدا دارد با توجه به صفات ذاتی و فعلی او، و «رحمن» بیان‌گر تمامی صفات فعلی فراگیر خداست و «رحیم» نمودار صفات فعلی ویژه خدا است، و دو نام «رحمان» و «رحیم» خدا، هر دو بخش صفات ذاتی و فعلی او را فرا می‌گیرند. و این‌گونه است که «بسم الله الرحمن الرحيم» نمادی است از سوره حمد و تمامی قرآن به گونه‌ای فشرده و در عین حال گسترده و دامنه‌دار نمادی است از حمد! «الله - رحمن - رحیم» نام‌های سه‌گانه‌ای هستند که ما را از دیگر نام‌ها بی‌نیاز می‌کنند اما نام‌های دیگر نمی‌توانند جایگزین آنان شوند.

پس «الله» نام منحصر به فرد خدا است و غیر او را نمی‌توان به آن نامید و فراخواند. «فَهَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»؛ «پس آیا برای خدا همنامی می‌شناسی؟». (مریم ۶۵:۱۹). خدایا هرگز! و «الله» نام اعظم آشکار خدا است، همان‌طور که «هو» نام اعظم پنهان خداست، و کلمه توحید برگرفته از «الله» است: «لا اله الا الله»؛ چرا که از حروف سه‌گانه آن، برگرفته و تألیف شده است، و «هو» نیز دارای چنین ویژگی می‌باشد.^۱

۱. از جمله نکات ظریف پیرامون امتیازات نام «الله» در بین نام‌های نیک خداوند این است که هنگامیکه شما حرفی از آن را کنار بگذارید، دلالت کلمه بر ذات پاک خداوند هم‌چنان پابرجا می‌ماند و یگانگی آن را حفظ می‌کند. اگر الف را از «الله» و یا لام اول

و از امام علی (علیه السلام) روایت شده است که «الله» بزرگ‌ترین و با عظمت‌ترین نام‌های خدا است و سزاوار و شایسته نیست که غیر او به این نام، نامیده شود و آفریدگان را نمی‌توان به این نام، نام‌گذاری کرد» چنان‌که هرگز هم نام‌گذاری نشده است.

مشركان از دیرباز بت‌ها و طاغوت‌هایشان را «آلهه» می‌نامیدند؛ اما هرگز نام «الله» را بر روی آن نمی‌نهادند؛ زیرا آنان، «الله» را نماد بنیادین الوهیت و خدایی می‌دانستند و از نهادن نام «الله» بر بت‌ها و طاغوت‌هایشان کناره می‌گرفتند، و همان‌گونه که خدا در ذات و افعال و صفاتش، یگانه است، در نامش نیز یگانه می‌باشد، و نام «الله» ۲۶۹۷ بار در قرآن آمده و بیشترین جایگاه‌ها را در قرآن از آن خود کرده است؛ و علت آن گرایش هرچه بیشتر به وجود خداوند است. و «الله» نامی است که دربر دارنده تمامی صفات کمال و جلال و جمال خدا می‌باشد.^۱

دیگر آن‌که «الله» اسم علم و شناخته شده‌ایست برای ذات پاك خدا، چه این‌که ریشه این نام، در «الآله» باشد که معرفه بوده و در این حال، علم اختصاصی و ویژه اوست، و یا این‌که در اصل، علم باشد؛ حال می‌خواهد واژه‌ای عربی باشد و یا عبری و یا سریانی، جامد باشد و یا مشتق، تفاوت نمی‌کند؛ به گونه‌ای که ما می‌بینیم که چگونه ادیبان و لغت‌شناسان در این مقوله، اختلاف نظر داشته و در شناخت آن سرگردانند؛ و حکایت آنان، حکایت فیلسوفان و عارفانی است که در ذات پاك خدا و در صفات ذاتی و فعلی او، متحیر و سرگردانند، به هر حال، الف و لام در «الله» اصلی بوده و ساقط نمی‌گردند؛ برخلاف آن‌چه که هنگام تعریف و وصل انجام می‌پذیرد و ساقط می‌شوند، پس همزه اصل است و وصل نیست که ساقط گشته و حذف شود؛ حال چه اصلش، غیر خودش باشد و او جانشین آن به شمار آید و یا امر دیگری باشد، و حتی اگر برای معرفه بودن باشد، باز در این هنگام هیچ‌گونه نیازی به تعریف ندارد؛ زیرا خود «ال» نشانه تعریف است، و شاید بتوان گفت که «الله» از هیچ واژه‌ای برگرفته نشده و مشتق نیست؛ کما این‌که چیزی از او جدا نشده و مشتق نمی‌گردد؛ لذا نمی‌توان گفت الهی و یا الآها و یا کلمات و واژه‌های دیگر.

۱. صفت جمال، صفاتی است که متعلق به لطف و رحمت خداست و صفات جلال، صفاتی است که به قهر و عزت و عظمت خدا، تعلق دارد.

و چون «الله» در متن زبان عبرانی «یهواه» است و در حاشیه آن «الوه»، ما می‌توانیم این احتمال را بدهیم که «الله» برگردانی عربی از «الوه» است. و با این که ریشه‌ای در زبان عربی نیز دارد و بین «إله» و «ولاه» قرار می‌گیرد که هر دو برگرفته از «الوه» می‌باشند.

اما واژه «الوهیم» که جمع «الوه» است گاهی ریشه عبرانی را به جای او می‌نشانند و حال آن که «الله» جمع بسته نمی‌شود، و گاهی منافات با آن ندارد، همچون هنگامی که «اله» به «ألهة» جمع بسته می‌شود و اگرچه «الله» قابل جمع بستن نیست.

پس نتیجه این می‌شود که «الوه» همان «اله» است که توسط «الوهیم» جمع بسته می‌شود در زبان عبری و در زبان عربی به «ألهة» جمع بسته می‌شود، اما «الله» به هیچ شکلی جمع بسته نمی‌شود، و اصل عبرانی «الله» شاید (الوه) به معنای (اله) باشد که از نظر معنوی (یهواه) است.

و «الله» که نام آشکار خدا است، نزدیک‌ترین نام‌های او به نام باطنیش که «هو» باشد تلقی می‌گردد و شاید هم آن نام آشکار برگرفته و مشتق از «هو» باشد، همان‌گونه مشتق از «اله» است و حدود ۸۰ آیه از آیات قرآن بیان‌گر این مطلب است.

ریشه لغوی «الله» براساس قواعد ادبیات عرب و همچنین آنچه که ما بدان اشاره نمودیم بین سه کلمه وَلَه - آلَه - آلَه در نوسان است، و هر سه این کلمات از نگاه معنوی با لفظ «الله» سازگارند و ریشه هر سه این کلمات «اله» است.

پس «الله» از ریشه «آله» به معنای پرستیده است، چرا که خدا معبود راستین است و خدایان دیگر باطلند، و یا از ریشه «ألِهت الی فلان» به معنای پناه بردم و سکونت گزیدم است؛ چرا که به سوی خدا آرامش و آسایش برقرار می‌شود. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ «هشدار که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد». (رعد ۱۳:۲۸).

یا از ریشه «ألوه» است و معنایش عقل رهیدگی و سرگردانی کامل است، و این معنی نسبت به پیوندگان مسیر معرفت و شناخت، صدق می‌کند، چراکه خردها از شناخت حقیقت او، سرگردانند، و یا از ریشه «لاه» است به معنای رفعت و برتری یافت، چراکه خدا از لحاظ ذات و صفات و افعال، والاتر از تمامی هستی است و بر فراز آن قرار دارد، و پرندگان خرد و اندیشه به سوی او پرواز می‌کنند.

یا برگرفته از ریشه «آله فيه يألِه آلهاً» است، هنگامی که متحیر و سرگردان شود؛ چرا که خردها و اندیشه‌ها از شناخت حقیقت وجود خدا متحیر و سرگردانند. یا مشتق از «لاه یلوه»

می‌باشد. یعنی محجوب و مستور شد و در پس پرده قرار گرفت؛ چرا که خدا با حقیقت خداوندگاریش، محجوب از دیدگان است، و شامل والاترین پرستندگان او یعنی محمد ﷺ نیز می‌شود تا چه رسد به غیر او:

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره^۱

ای هویدایی که از شدت تابندگی‌ات پنهانی، و با همه نمایان‌گری‌ات از دیدگان پنهانی. یا از ریشه «آله» الفصیل، می‌باشد. هنگامی که بچه شتر با آزمندی به مادرش می‌چسبد و به او پناه می‌برد؛ چراکه بندگان گرایش سرشار به سوی او دارند و به سوی او تضرع و زاری می‌نمایند.

و یا از ریشه «آله الرجل یأله» می‌باشد، هنگامی که وحشت کرده و خود را گم نماید، چراکه آفریده شدگان هنگام هراس و وحشت به سوی او پناه می‌برند و از او یاری می‌طلبند و تضرع و نالیدنشان تنها در نزد اوست.

آمیزه‌ای از هشت معنی که به تعداد درهای هشت‌گانه بهشت است؛ و تمامی این معانی و مفاهیم تنها شایسته مقام خدای والا مرتبه است.

خدایی که: ۱- تنها معبود راستین است ۲- به سوی او دل‌ها آرام می‌گیرد ۳- و اله و شیدایش می‌گردند. ۴- آفریده شدگانش دسترسی به سوی او ندارند ۵- در شناخت او، عقل‌ها رهیده و سرگردانند. ۶- فراتر از بُرد نگرش آفریدگانش قرار دارد ۷- در پیوستن به او آزمیندند ۸- تنها پناهگاه نالندگان و تضرع کنندگان است.

و «رحمان» در درجه دوم از مجموعه صفات و نام‌های نیک خدا قرار دارد.

«رحمن» عبارت است از بخشایش فراگیر خدا نسبت به تمامی آفریده شدگان، «الله» بیان‌گر ذات پاک خدا با در نظر گرفتن هر دو نوع صفات ذاتی و فعلی او می‌باشد؛ اما «رحمان» ویژه صفات فعلی اوست که برگرفته از صفات ذات او می‌باشد؛ که عبارتند از: «دانایی، توانایی، زندگانی» و صفات فعلی از درون صفات سه‌گانه ذات برخاسته و سرچشمه می‌گیرد؛ و صفات فعلی از ذات یگانه‌اند همچون یگانگی ذات و صفات خدا، بدون اضافه شدن صفات بر ذات و بدون بیهوده ماندن صفات.

و «رحیم» در درجه سوم از صفات و نام‌های نیک خدا قرار دارد؛ چراکه اختصاص به

۱. منظومه حاج ملاّ هادی سبزواری - بخش حکمت، بیت دوم. «مترجم»

بخشایش ویژه خدا دارد و فراگیر نیست، و رحیم و رحمان به معنای مبالغه در بخشش و بخشایش هستند؛ لیکن رحمان از لحاظ ساختمان کلمه و گستردگی معنوی‌اش، رساتر و فراگیرتر از رحیم است، و رحیم به جهت محدودیت معنوی و ساختاری خود، کم‌بارتر لطیف‌تر و در عین حال دقیق‌تر است؛ گرچه از دیدگاه کیفی، ژرف‌تر بوده و انعطاف بیشتری دارد.

کلمه «رحمان» به تنهایی و یا در کنار رحیم که نقطه مقابل آن است و یا به شکل بخشایش‌های گسترده‌ای که روشن‌گر آنست، ۵۷ بار در قرآن آمده است، و این در حالی است که ما مشاهده می‌کنیم که «رحیم» ۹۵ بار در کل قرآن وارد گردیده است؛ نمی‌توان کلمه رحیم را به تنهایی یافت مگر با قرینه‌ای که با کمک آن محدودیت معنوی آن به دست می‌آید، چراکه رحیم، محدودتر و ویژه‌تر از رحمان است.

و بخشایش فراگیر و دامنه‌دار به معنای مطلق، همان آفرینش و راهنمایی است. «... **الَّذِي** **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**»؛ «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود». (طه ۲۰:۵۰)؛ که اشاره به هدایت فراگیر و گسترده‌ای دارد که تمامی موجودات را دربر می‌گیرد، صرف‌نظر از این نوع بخشایش، تمامی اقسام بخشایش در مقایسه با آن، بخشایش ویژه و رحیمی به شمار می‌آیند، گرچه نسبت به برخی رحمانی و نسبت به برخی دیگر، رحیمی هستند. و بنابراین رحمت رحمانی یا مطلق است و یا نسبی، چنان‌که رحمت رحیمی نیز این دوگونه است، رحمانی مطلق وجود و هدایت عمومی موجودات است، و رحیمی مطلق در اختصاص حضرت محمد ﷺ و محمدین علیهم‌السلام می‌باشد، و میانگین این دو مطلق رحمت‌های نسبی است که نسبت به مادونش رحیمی و نسبت به مافوقش رحمانی است، گرچه هر دو درجاتی دارند.

پس «**رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**»؛ «(در سرآغاز وحی) به نام پروردگارت که آفرید». (علق ۹۶-۱) بیان‌گر بخشایش گسترده و دامنه‌دار است و «**خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ**»؛ «انسان را از علق [میلیون‌ها آویزه منی] آفرید»، (علق ۹۶-۲) نمودار بخشایش ویژه و محدود است نسبت به تمامی آفریده‌شدگان؛ اما همین بخشایش در چارچوب «**وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**»؛ «پروردگار تو کریم‌ترین است. کسی که با قلم (وحیانی و غیر آن) آموزش داد. آن‌چه را که انسان نمی‌دانست به او آموزش داد». (علق ۳-۵-۴) رحیمی و غیر فراگیر به شمار می‌آید، و بخشایش ویژه و محدود نسبت به بخشش ایمان به انسانی که نادانسته‌ها را آموخته است، رحیمی محسوب می‌گردد.

و میان آن چه که از جانب پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است و آن چه که در آیات قرآن یافت می‌شود، نوعی هماهنگی و پیوستگی زیبا و دل‌انگیز وجود دارد؛ و این روش دائمی آنان است، چراکه آنان همواره در پرتو قرآن کریم، گام برمی‌دارند! در روایتی از آنان می‌خوانیم: «رحمان، اسمی است خاص و ویژه که صفتی عمومی و فراگیر دارد؛ و رحیم اسمی است عمومی و شامل که ویژگی‌اش، اختصاصی بودن آن است»^۱

و از جمله ویژگی‌های رحمان، اختصاص این نام و معنایش به خدا است، و غیر او به این نام نامیده نمی‌شود: همان‌گونه که غیر او توانایی بخشایش گسترده و دامنه‌دار را ندارد.

اما نام رحیم را می‌توان بر غیر خدا نیز نهاد؛ همان‌گونه که بخشایش محدود از غیر او نیز صادر می‌گردد؛ گرچه بین بخشایشی که از جانب خدا داده می‌شود با بخشایشی که از سوی غیر او صادر می‌گردد، تفاوتی آشکار وجود دارد و هرگز نمی‌توان آن دو را با یکدیگر مقایسه نمود.

و رحمان ویژه دنیاست، چراکه آفرینش و راهنمایی در دنیا، فراگیر است و شامل جهان واپسین نمی‌شود؛ چراکه بازگشت کنندگان در روز بازگشت، تنها مکلفان هستند و نه غیر آنان، اما رحیم، هر دو جهان را دربر می‌گیرد: «رحیم لطیف‌تر و رقیق‌تر از رحمان است، گرچه هر دوی آنها در کنار یکدیگر قرار دارند»^۲.

و گاه پیش می‌آید که رحمان، به طور نسبی، جهان واپسین را نیز دربر می‌گیرد. «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ»؛ «در آن هنگام، حق فرماندهی کل ویژه (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان است». (فرقان ۲۵: ۲۶).

و خدا «رحمن هر دو جهان و رحیم هر دو جهان است»^۳ چرا که تمامی افراد مکلف به واسطه بخشایش فراگیر و عمومی خدا محسور خواهند شد؛ همان‌گونه که در آغاز آفریده

۱. نور الثَّقَلین به نقل از امام صادق علیه السلام.

۲. در المنثور ۱: ۹ - بیهقی از ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت کرده است پیرامون قسمت کردن سوره حمد بین خدا و بنده‌اش، پس هنگامی که بنده بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم» خدا گوید: بندهام مرا توسط دو نام همراه بخواند که یکی از دیگری لطیف‌تر است، پس رحیم لطیف‌تر و رقیق‌تر از رحمن است و هر دو یار و رفیق یکدیگرند.

۳. همان مأخذ - ابن ابی شیبۀ از عبد الرحمن بن سابط نقل نموده است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ همواره توسط این کلمات دعا می‌کرد و درخواست می‌نمود و آن را به دیگران نیز می‌آموخت: پروردگارا، ای گشاینده اندوه و آسان‌کننده پیچیدگی‌ها و پاسخ‌گوی سراسیمگان و بخشایش‌گر فراگیر دنیا و آخرت و بخشنده ویژه دنیا و آخرت، مرا ببخشای، بخشایشی که مرا از بخشایش غیر تو بی‌نیاز گرداند.

شدند. آن گاه ایمان آورندگان از آنان مشمول بخشایش ویژه خدا خواهند گردید، و به دلیل آن که بخشایش فراگیر و همگانی با دنیا سازگارتر است تا با جهان واپسین، بخشایش ویژه نیز با جهان واپسین سازگارتر می‌نماید، پس در این هنگام «رحمان، بخشایش‌گر دنیاست و رحیم، بخشایش‌گر آخرت»^۱.

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ»؛ «و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است. پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیاتمان ایمان می‌آورند، می‌نویسم». (اعراف: ۱۵۶).

پس بخشایش گسترده و همگانی همان بخشایش رحمانی است، چراکه دربرگیرنده تمامی اشیاء و موجودات می‌باشد، و بخشایش ویژه و ثبت شده و درج گردیده، بخشایش رحیمی است که ویژه ایمان آورندگان و پرهیزکاران است.

و عبارت «رحمان» برای همگان و رحیم ویژه مؤمنان^۲ به معنای بیان مصداقی ویژه است است برای رحیم از میان سایر مصدقیقش؛ چرا که رحیم، دربر دارنده کافری که در راه هدایت قرار دارد نیز می‌شود، کما این که آیاتی از قرآن بدان تصریح و آیات دیگری به آن اشارت دارد، و در عین حال شامل پیشی گیرندگان و نزدیکان با اخلاص و آنان که ما بین این دو گروه قرار دارند نیز می‌شود و آنان مؤمنانی هستند که با توجه به مراتبشان هم‌چنان در ایمانشان پابرجایند. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ»؛ «و نسبت به مؤمنان، دل‌سوز و رحمت‌گر بر ویژگیان است». (توبه: ۱۲۸).

رحمت و بخشایش که در میان آفریده شدگان به معنای رِقَّت و ملایمت قلبی است در خدا این‌گونه نیست، چراکه او «بخشاینده‌ای است که به رِقَّت و ملاطفت قلبی توصیف نمی‌گردد»^۳.

پس رحمت و بخشایش چیزی است که برای ما شفقت و مهربانی ایجاد می‌کند و از آن «هستی»، ایجاد می‌گردد و شکل می‌یابد؛ و بخشایش خدا پاداشی است برای آفریدگانش، و

۱. مجمع البیان طبرسی به نقل از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ : ...

۲. تفسیر برهان ۱: ۴۴ - محمد بن یعقوب به اسنادش از عبدالله بن سنان که گفت: از امام صادق علیه‌السلام پیرامون تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم سؤال نمودم، فرمود:...

۳. نهج البلاغه از امام علی علیه‌السلام.

بخشایشی که از بندگان صادر می‌گردد دو گونه است، یکی از آن دو عامل ایجاد مهربانی و ملامت قلبی در دل می‌گردد که این هنگامی است که کسی را در رنج و عذاب و آسیب می‌بیند و می‌خواهد او را نوازش کند، و نوع دیگر آن است که بعد از بخشایش به فرد آسیب دیده، حاصل می‌گردد و بعد از آن که نوع آسیبی را که به او وارد شده است شناسایی نمود.

گاه پیش می‌آید که گوینده‌ای می‌گوید به بخشایش فلان کس بنگر؛ و مرادش از این سخن، عملی است که به واسطه رقت قلب کسی از او سرزده است، اما تنها اعمالی را می‌توان به خدا نسبت داد که از ما صادر نمی‌گردد؛ ولی آن معنایی که قلبی است همچون رقت و ملامت قلبی، از خدا صادر نمی‌گردد، چرا که او «بخشایش‌گری است که رقت و ملامت قلبی در بخشایشش وجود ندارد»^۱.

رحمن و رحیم از گروه صفات متشابه می‌باشند: نظیر شنوا و بینا و امثال آنها. و می‌بایست خدا را از صفات حدوثی و غیر ثابت به دور داشت به جهت اشتراك لفظی و اختلاف معنوی که در آن وجود دارد، چرا که خدا پاك و تابناك «جدای از آفریدگانش می‌باشد و آفریدگانش نیز جدای از اویند». و «خدا با دگرگونی آفریده شدگان، تغییر نمی‌یابد، همان گونه که با محدود شدن آنان، محدود و محصور نمی‌گردد» و بخشایش فراگیر و ویژه خدا تنها بخشاینده‌گی صرف است بدون هیچ گونه رقت و ملامت در دل و یا غیر آن، چرا که او شکل‌پذیر و دگرگون شونده نیست و رقت قلب در قلمرو وجود او مفهومی ندارد که نه قلب دارد و نه اعضای دیگر.

پس می‌بایست صفات خدا را آن‌چنان که شایسته مقام ذات اوست، تبیین نمود و توصیف کرد. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ «خدا منزّه است از آن چه (به غلط و نارسایی) توصیف می‌کنند به جز بندگان اخلاص شده (وی از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می‌کند)». (صافات ۳۷: ۱۶۰-۱۵۹).

و هنگامی که آغاز، با نام خدا باشد، انسان مسلمان اصول اولیه زندگیش را بر مبنای یگانه پرستی و توحید، ترسیم می‌کند؛ و آن‌گاه فراگیری و شمول بخشایش، حال چه رحیمی باشد و یا رحمانی، مرحله دوم برنامه زندگی او را تنظیم می‌نماید، زیرا يك مسلمان در تمامی مراحل زندگی‌اش با خدا پیوند معرفتی و بندگی داشته و

۱. به نقل از امام صادق علیه‌السلام از کتاب اهل‌بیت.

به او بستگی دارد؛ و در سایه بخشایش او همواره به سر می‌برد.

و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به گونه فشرده، اصول سه‌گانه‌ای را پیاده می‌کند که این اصول توسط فاتحه‌الکتاب، توضیح می‌یابد و آن‌گاه توسط قرآن با عظمت، تبیین می‌گردد، پس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بیان‌گر نیازمندی ما به خدا و ضرورت همراهی و همگامی در پرستش او و بهره‌گیری از راهنمایی پیامبرش و امور دیگری که در چارچوب زوایای سه‌گانه معانی حرف باء و نام‌های هفت‌گانه قرار دارد، می‌باشد.

همان‌گونه که «اللَّهُ» نشانه‌ایست بر یگانگی خدا، چراکه موجودی که محدودیتی ندارد و وجود محض است با مجموعه بی‌نهایت‌هایی که از کمالات وجود است، تعدّدش محال است چرا که لازمه تعدّد، یافتن برخی از آن چیزهایی است که دیگری فاقد آنست و این خود، نقص و محدودیت است.

و «رحمان» ما را به بخشایش گسترده و مهربانی دامن‌دار خدا راهنمایی می‌کند؛ و مقتضای آن «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود». (طه: ۵۰: ۲۰) است، و همان‌گونه که اشیاء و موجودات دارای درجات و مراتبی هستند. هدایت‌ها و راهنمایی‌ها نیز درجات و مراتبی دارد، و بالاترین نوع هدایت‌ها از آن انسان و مانند او است که با نیکوترین روش‌ها، قوام یافته و شکل گرفته است. و «رحیم» این‌گونه بخشایش ویژه را برای انسان طلب می‌کند؛ و مقتضای آن، هدایت وحی معصوم و حفظ شده است به واسطه پیامبری که خود نیز معصوم و به دور از اشتباه است؛ چراکه او رسالت و پیام خدا را با هدایت او بر دوش می‌کشد. و مقتضای دوم آن، ضرورت وجود معاد است. «لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»؛ «تا هر کسی به (موجب) آن‌چه می‌کوشد جزا یابد». (طه: ۱۵). و اگر معاد نمی‌بود، هدایت که بخشایشی بزرگ و با عظمت است، به رنج و زحمت و ملالت مبدل می‌شد، و چگونه ممکن است که خدای دانای توانای دادگر بخشایش‌گر، داوری عادلانه میان بندگان را کنار گذارد؟ و به همین جهت است که ما پاداش و کیفر مناسب و هم‌تراز با کردارمان را در دنیا نمی‌یابیم؛ اما در آخرت، این‌گونه خواهد بود. «فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى»؛ «پس از آن سرا و این سرا تنها از آن خداست». (نجم: ۲۵) آن‌چه تاکنون گذشت، فشرده‌ای از مفاهیم پرباری بود که پیرامون مبدأ و معاد و حد فاصل بین آن دو، درون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نهفته است.

شاید یکی از انگیزه‌های سه‌گانه بودن نام‌های خدا یعنی «اللَّهُ - رحمان - رحیم»، این باشد

که بتواند مجموعه بندگان را در بر گیرد.

«فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ»؛ «پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو (عادل) و برخی (هم) از آنان در تمامی کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامند». (فاطر ۳۲:۳۵).

پس خدا برای پیشی گیرندگان، الله، است، چرا که آنان او را به خاطر شایستگی‌اش می‌پرستند و خداوندگاری او را در مقابل دیدگان خود قرار می‌دهند و این پرستش آزادگان است. و خداوند برای آنان که راه اعتدال و میانه‌روی را می‌پیمایند، رحیم است، چرا که آنان خدا را در چارچوب یک فرآیند، میان آزمندی در به دست آوردن پاداش او و هواس از پیامدهای ناشی از کردارشان، می‌پرستند.

و خدا برای دیگر بندگان، رحمان، است، و این بخش‌اندگی حتی ستمکارانی را که مورد بخشش قرار گرفته و یا همچنان مورد خشم قرار دارند را نیز دربر می‌گیرد؛ و آنان نیز در دنیا مشمول بخشایش رحمانی و همگانی خدا می‌گردند، گرچه کفر ورزیده و ناسپاسی پیشه نمایند، و آغاز با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و پایان آن با «الضَّالِّينَ» گفتاری است که از زبان ما می‌تراود، همان‌گونه که پروردگاران چگونگی گفتگوی با او در نماز را به ما آموخت؛ چرا که او مدد نمی‌جوید و آغاز نمی‌کند و در آموزش با غیر خود، همراه نمی‌گردد. شأن او این‌گونه است که هنگامی که اراده‌اش بر شدن چیزی تعلق گیرد، آن امر جامه عمل خواهد پوشید و انجام خواهد شد، و کما این که او پرستنده نیست و یاری نمی‌طلبد. او تنها پرستش می‌شود و از او یاری می‌جویند و نیازی به راهنمایی جهت پیمودن راه راست خویش ندارد؛ گرچه او خود را می‌ستاید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» اما این نیز خود، درس است و آموزش.

پس «به نام خدا» در تمامی اموری که خرسندی او در آن است؛ چرا که او «الله» است. و «به نام خدا» چرا که او «رحمان» و بخشایش‌گر همگان است. و «به نام خدا» چرا که او «رحیم» و بخشایش‌گر پرهیزکاران است. حال که سخن به این جا رسید، باید این‌گونه بسراییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «هر ستایش (شایسته‌ای) ویژه خدا - پروردگار جهانیان - است». (فاتحه ۲:۱)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۲)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» در والا مرتبگی و گران قدری از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پیروی می کند؛ چراکه این گفتار نیز، آغازگر و گشاینده تمامی کارها و حرکت های خطیر و با اهمیت است. پس «هر کردار و حرکت مهمی که با ستایش و سپاس خداوند آغاز نگردد، نافرجام است»^۱. چراکه «الْحَمْدُ» به جهت همراهی اش با «لام» جنس، تمامی ستایش هایی را که توسط ستاینندگان انجام می پذیرد، دربر می گیرد؛ زیرا که تمامی ستایش ها برای اوست و غیر او را دربر نمی گیرد.

و این به دو دلیل است: نخست آن که چون او «اللَّهُ - رحمان رحیم» است. و دیگر آن که چون او «رَبِّ الْعَالَمِينَ - مالك يوم الدين» است و غیر او این گونه نیست. «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ «در دنیا و آخرت تنها سپاس از آن او است، و فرمان تنها برای اوست و تنها سوی او باز گردانیده می شوید». (قَصَص: ۲۸:۷۰).

الْحَمْدُ لِلَّهِ، به عنوان درخواست نخستین در دنیا، - پس از بسم الله - آغازگری از قرآن است؛ و درخواست پایانی بهشتیان در آخرت نیز با آن آغاز می گردد. «وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «و پایان بخش نیایش آنان این است که: ستایش ویژه پروردگار جهانیان است». (یونس: ۱۰:۱۰).

و این گونه ستایش، نیکوترین ستایش ها و زیباترین توصیف ها برای خدا است. و او خود بندگان با اخلاص و صمیمی اش را این گونه می آموزد که: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ «و بگو: تمام ستایش ها برای خداست.» و رساتر و پربارتر از آن این گونه است که:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که در این جا و در سایر موقعیت ها بیان گردیده است. «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «پس او را - درحالی که دین (خود) را برای وی بی آرایش گردانیده اید - بخوانید. همه ستایش (ها) ویژه خدا، پروردگار جهانیان است». (غافر: ۶۵:۴۰).

و عبارت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» همراه با قرینه ربوبیات ویژه خدا در ۳۲ نقطه از

۱ . حدیث مستفیض «که شایع شده است اما به درجه تواتر نرسیده است» و پیرامون الحمد لله و بسم الله از جانب پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام صادر گردیده است.

۲ . نمل ۹۳. این آیه با همین عبارت و شکل در نقاط زیر آمده است: (۶:۴۵) - (۱۰:۱۰) - (۳۷:۱۸۲) - (۳۹:۷۵) و (۴۰:۶۵).

نقاط قرآن، ذکر گردیده است تا بیان گر ربوبیت و پرورش دهندگی خدا در عرصه آفرینش و اداره او در جهان آفرینش باشد؛ و نقطه جامع آن، ربّ العالمین، است.

آیاتی چند از قرآن که پیرامون حمد و ستایش خدا می‌باشد، گواه راست‌گویی است بر این که پنج دلیل بر اختصاص ستایش به خدا وجود دارد:

۱- زیرا که او الله است: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»؛ «و بگو: هر ستایش (شایسته) برای خداست که نه فرزندى برگرفته و نه برای او در جهان دارای شریکی بوده». (اعساء ۱۱۱: ۱۷).

۲- و به دلیل آن که او رحمان، است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛ (تمامی) ستایش‌ها خدایی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفرید...». (انعام ۱: ۶) که همه آفریدگان را.

۳- زیرا که او، رحیم، است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ «هر ستایش (شایسته) خدا را سزاست که (این) کتاب [قرآن] را بر بنده (ی ویژه) اش فرو فرستاد و برایش (هیچ‌گونه) کژی ننهاد». (کهف ۱: ۱۸).

۴- به دلیل آن که او ربّ العالمین و پرورش دهنده جهانیان است، که جدای از سوره فاتحه، در ۵ آیه بدان اشاره شده است: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»؛ «پس با ستایش پروردگارت (او را) تقدیس کن، و از سجده کنندگان باش». (حجر: ۹۸: ۱۵).

۵- زیرا او مالک یوم الدین و حاکم روز جزاست: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْثَقْنَا الْأَرْضَ تَتَّبَعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛ «سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ایمان راست گردانید. و سرزمین (بهشت) را به ما به میراث داد. از هر جای آن که بخواهیم جای می‌گزینیم.» پس چه نیک است پاداش عمل کنندگان». (زمر: ۷۴: ۳۹). و این اصول پنج‌گانه که پایه‌های ربوبیت و خداوندگاری مطلق هستند با خدا آغاز می‌گردند و با «مالک یوم الدین» پایان می‌یابند و حدّ فاصل‌شان «ربّ العالمین - الرّحمن - الرّحیم» هستند.

و چه زیبا و شگفت‌انگیز است این‌گونه پیوستگی و هماهنگی میان قرآن محکم «سوره حمد» و قرآن تفصیل یافته در بیان آیات مربوط به حمد و ستایش خدا؛ که این عقیده را به بار می‌نشانند که سبع مثانی «سوره حمد» نمودار کوچکی از قرآن با عظمت است.

«الحمد لله رب العالمين» در بالاترین درجه و سر شکر و سپاس است^۱ و همچنین «آغازگر سپاس و پایان بخش آن است»^۲ و برفراز تمامی نعمت‌های سپاس نهاده به آن قرار داشته و نمی‌توان قیمتی برایش تعیین نمود^۳ و آن عبارت است از: «اوج رسایی و پختگی خرد در ستایش پروردگار»^۴.

و همان‌گونه که «لام» در «الحمد»، به معنای اختصاص تمامی ستایش‌ها برای خداست، «لام» در «لله» نیز ستایش را برای خدا ویژگی بخشیده و غیر او را کنار می‌گذارد زیرا بدون لامش «اله» است و خدایان باطل را نیز دربر می‌گیرد.

ستایش‌گر خدا، می‌بایست خدا، را با فطرت و نهادش و با عقل و خردش و با سینه‌اش و با قلبش و با مغزش «عقل ورزیده‌اش» و با دلش و یا «فواد»ش که دل افروخته به نور معرفت است، و یا به عبارت دیگر با تمامی وجودش ستایش کند؛ تا به آن‌جا که در ستایش او، غوطه‌ور گردد. و در این ستایش فراگیر، میان گفتار و کردارش، سازگاری افکنده و از نفاق و دورویی بپرهیزد.

پس برماست که «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را در همه حال زنده نگاه داشته

۱. الدر المنثور ۱: ۱۱ - گروهی از صاحبان کتب سنن از عبدالله بن عمرو بن عاص از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: ...
۲. تفسیر فخر رازی ۱ - ۲۸۴ - از پیامبر ﷺ روایت شده است که ابراهیم خلیل علیه‌السلام پروردگارش را مورد پرسش قرار داده و گفت: پروردگارا! پاداش آن که تو را بستاید چیست؟ فرمود: الحمد لله چرا که الحمد لله، آغازگر سپاس و پایان بخش آن است.

۳. در المنثور ۱: ۱۱ - ۱۲ - گروهی از انس روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: نعمتی را به بنده‌اش نداده است، که در پی آن الحمد لله بگوید مگر این که آن‌چه را که بنده به حضور مقدس حق تقدیم کرده - یعنی الحمد لله - برتر است از آن‌چه گرفته است - یعنی نعمت - و نظیر این حدیث را جابر و حسن از پیامبر ﷺ روایت نموده‌اند.

و در تفسیر فخر رازی از پیامبر ﷺ نقل نموده است که فرمود: هنگامی که خداوند نعمتی را به بنده‌اش عطا می‌کند و بنده خدا را ستوده و می‌گوید «الحمد لله»، خداوند می‌فرماید که: به بنده‌ام بنگرید، به او نعمتی محدود بخشیدم؛ و او هم چیزی به من بخشید که قیمتی برای آن نمی‌توان تعیین نمود. و این نهایت بخشایش خداوندی است.
و از جمله آن چیزهایی که اندازه‌های ندارد آن است که او ستایش و حمد را به ما آموخت، آن‌گاه ما را به ستایش خود موفق و پیروز گردانید و آن‌گاه مقدر نمود که آن ستایش قیمتی ندارد!

۴. تفسیر فخر رازی، از علی علیه‌السلام نقل نموده است که او گفت: خداوند، عقل را از نور نهایی و ذخیره شده خود آفرید، آن‌گاه دانش را بپیکر آن قرار داد و درک و فهم را به منزله جان آن گمارد. و زهد را سر آن و شرم و آزر را، دست آن و حکمت را زیانش و نیکی را گوشش و مهربانی را قلبش و بخشایش را تلاش و عزم و همتش و صبر و استقامت را اندرونش قرار داده، آن‌گاه به او گفت: سخن بگو، پس او این‌گونه گفت: ستایش ویژه‌ای است که همتایی ندارد و دشمن و نظیر و جانشینی برای او نیست و تمامی موجودات در برابر عزت و عظمتش، خوارند. پس خدا فرمود: به عزت و شوکت‌م قسم که موجودی گرامی‌تر از تو نیافریدم.

و دیگران را نیز به زنده داشتن و احیای آن ترغیب نماییم؛ به گونه‌ای که این منت، با پندار و گفتار و کردار ما درهم آمیخته و یگانه گردد.

و این ستایش، هم‌صدا با ستایش مجموعه جهان آفرینش انجام می‌گیرد، ستایشی که هماهنگ با ستایش تندر و آذرخش و فرشتگان که از بیم خدا او را می‌ستایند، شکل می‌پذیرد: «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ»؛ «و رعد، به حمد او تنزیه (اش) می‌کند، و فرشتگان، جملگی از بیمش، تسبیح گویند». (رعد: ۱۳:۱۳) و تمامی موجودات در این ستایش و پاک شمردن خدا از آنان پیروی می‌کنند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ «و هیچ چیزی نیست مگر این‌که (خدا را) با ستایش او تسبیح می‌نماید، ولی شما تسبیحشان را نمی‌توانید بفهمید به راستی او بردباری پوشش‌گر بوده است». (اسراء: ۴۴:۱۷).

و از جمله شرایط معنوی در شکل‌گیری ستایش، همراه شدنش با تسبیح و پاکیزه شمردن پروردگار است؛ یعنی این‌که تسبیح خدا را با ستایشش قرین نماییم؛ چرا که ستایش به معنای سپاس نهادن بر صفات ثابت و پایدار خدا است؛ و بنابر آنچه که ما دریافته‌ایم، ستایش از جمله صفاتی است که با کنار گذاشتن صفات ممکن و ناپایدار از خدا، همراه است، که او را همراه با ستایشش، از صفات ممکن و ناستوار، تسبیح و تنزیه می‌کنیم.

مردمان از ستایش به خاطر دانایی و زندگانی و توانایی‌اش، کنار نهادن نادانی و مرگ و ناتوانی از ذات پاک اوست؛ زیرا که صفات ثابت و پایدار خدا به پندار و تصور ما صفات ممکن و ناپایدارند و ما توانایی تصور آنها را آن‌گونه که شایسته مرتبت والای خداست، نداریم. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ «خدا منزّه است از آنچه (به غلط و نارسایی) توصیف می‌کنند. بجز بندگان اخلاص شده از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می‌کند». (۱۶۰:۳۷-۱۵۹). به همین جهت، حمد و ستایشی در قرآن یافت نمی‌شود، مگر آن‌که از زبان بندگان صمیمی و با اخلاص او در میان مکلفان، آورده شود و آن جایی است که خدا، خود را می‌ستاید، ما نوح را می‌بینیم که این‌گونه فرمان می‌گیرد: «فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «بگو ستایش خدای را (سزا)ست که ما را از (چنگ) گروه ظالمان رها کرده». (مؤمنون: ۲۸:۲۳). از زبان ابراهیم که می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»؛ «تمامی سپاس‌ها برای خداست که با وجود سالخوردگی (ام) اسماعیل و اسحاق را به من بخشید». (ابراهیم: ۳۹:۱۴). و حضرت

محمد ﷺ که این‌گونه فرمان می‌پذیرد: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ «و بگو: تمام ستایش‌ها برای خداست». (نمل: ۲۷:۹۳) " مگر آن‌جا که گفتار اهل بهشت به میان می‌آید و آنان در حالی سخن بر زبان می‌آورند که از یاهو سرایی و لغزش در گفتار، بدورند: «وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «و پایان بخش نیایش آنان این است که: «ستایش ویژه پروردگار جهانیان است». (یونس: ۱۰:۱۰). پس آن هنگام که به ما امر می‌گردد که خدا را هنگام ستایش و در دیگر زمان‌ها، بستاییم، باید آن‌گونه که بندگان شایسته و صمیمی‌اش هنگام ستایش او انجام می‌دهند، ستایش او را با تسبیحش همراه سازیم: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «و نیکوترین نام‌ها ویژه خداست. پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به ژرفای کژی می‌گیرند رها کنید. زودا (که) به (سزای) آن‌چه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت». (أعراف: ۷:۱۸۰).

معنای اصلی و راستین ستایش، عبارت است از سپاس شایسته نیکو بر آن‌که ذات و صفات و افعالش، نیک و پسندیده است. پس «الحمد لله»، ستایش ذات و صفات ذاتی خدا است؛ و «رب العالمین»، ستایش فعل و کردار خداست.

پس او «... الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود». (۲۰:۵۰)، است. همان‌گونه که نام‌های او نکوست: «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛ «نیکوترین نام‌ها، ویژه خداست، پس او را با آن نام‌ها بخوانید و بخواهید». (۷: ۱۸۰). و ذات خدا نیز، زیباترین و نیکوترین ذات‌هاست. و از آن‌جا که تمامی زیبایی‌ها و کمالات در موجودات، از خدا سرچشمه گرفته و به سوی او بازمی‌گردد، تمامی ستایش‌ها نیز ویژه اوست؛ همچون دریافتی درونی که قلب مؤمن را هنگام یاد خدا، از خود سرشار می‌سازد؛ و این شعور و دریافت معنوی درونی، همچون استوانه‌ای محکم و پایدار در هر گامی و در هر لحظه و موقعیتی و در هر آغاز و انجامی برای اندیشه ایمانی و اعتقادی، همراه با فرد باایمان می‌باشد.

«الحمد لله» نیز باید همچون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در جایگاه شایسته خود قرار گیرد؛ و آن جایگاه شایسته، عبارت است از هر کاری و هر شروعی که با اهمیت و خطیر باشد؛ و مراد از جایگاه شایسته، هرگونه کرداری است که سزاوار حلال باشد؛ و گرنه ستایش خدا و آغاز نمودن کارها با نام او در موقعیت‌های ناشایست و ناروا، آمرزش خواهی از خدا را به دنبال ندارد.

و «رب» مالک و دارنده‌ای است اندیشمند و حکیم که سازندگی و پرورش شایسته و دامنه‌داری را بر عهده دارد، اما اگر مالکی باشد که به جهت نادانی یا ناتوانی و یا بخل و یا دلیل دیگر، توانایی تدبیر و اداره امور را نداشته باشد، و یا اگر اندیشمند و مدیری باشد که دارنده و مالک موجودات نباشد و نتواند آن‌گونه که می‌خواهد و یا بایسته است، به سازندگی و اداره آنان بپردازد، چگونه خواهد بود؟ و این دو، مطلق تدبیر و مدیریت و مُلک است، و ربوبیت مطلق و فراگیر از آن خداست و بازدارنده‌ای نمی‌تواند شیرازه آن را به هم ریخته و مختل گرداند، و ربوبیت او، همچون ربوبیت آفرینش بدون حکم‌فرمایی نیست که قدرتی فراسوی آن نیست و نیز ربوبیت حکمرانی و اقتدار بدون آفرینش هم نیست. «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ «هان (که) آفرینش و آفریدگان و تدبیر و فرمان (شان) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان». (اعراف: ۵۴:۷).

و همان‌گونه که ربوبیت آفرینش، هم دربر گیرنده آفرینش از نیستی همچون آفرینش نخستین است؛ و هم آفرینش در مراحل بعد از آن همچون آفرینش تمامی مخلوقات را دربر می‌گیرد، ربوبیت اداره و حکمرانی نیز در بر دارنده تمامی موجودات است که عبارت از راهنمایی و هدایت تمامی موجودات است.

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «پروردگار ما کسی است که، آفرینش هر چیزی را بدو بخشید؛ سپس (آن را) هدایت فرمود». (طه: ۵۰:۲۰). که شامل اجسام و گیاهان و جانوران و فرشتگان و انسان و جن و سایر موجوداتی که خدا به گونه‌ای تکوینی یا غریزی یا تشریعی و یا به گونه‌ای غیر آن‌چه که گفته شد آنان را راهنمایی نموده و در بستر هدایت قرارشان داده است.

پس ربوبیت فراگیر برای تمامی جهانیان، عبارت است از ساختار توحید راستین که در برابر هرج و مرجی قرار می‌گیرد که برای غیر خدا، زمینه‌های ربوبیت‌های غیر راستین را ایجاد نموده و روا می‌شمارد. اما آیات قرآن و برهان‌های عقلی، این هرج و مرج و «چند ربوبیتی» را کنار زده و ربوبیت را تنها ویژه خدا می‌داند و مجموعه ربوبیت‌ها را به او نسبت می‌دهد؛ و این همان نقطه جدایی میان نظام ربوبیت و هرج و مرج مقابل آن است که هرگونه عیب و آلائش و تاریکی و وسوسه‌ای را از چهره توحید خدا می‌زداید؛ و این، عاملی است که پروردگار را به جهت تقسیم شدن در الوهیت میان ذات و صفات و افعال، از زندگی و تصرفات در آن کنار می‌گذارد، پس «رب العالمین»، آفریننده و راهنما است؛ راهی که برای آنان آشکار است؛ و از

راهی که در حیطة شناخت و دانش آنان نیست، روزی تقسیم شده و معین، به تمامی آدمیان تعلق می‌گیرد؛ و کردار آدمی و شیوه زندگیش در دنیا هیچ‌گونه اثری در تقسیم روزی ندارد، پرهیزکاری يك پرهیزکار باعث فراوانی آن نمی‌شود، و هرزگی يك گناهکار نیز از مقدار آن نمی‌کاهد، و با وجود آن که بین آن دو پرده‌ای قرار گرفته است^۱، او جویای اوست.

و جهانیان، تمامی آفریده شدگان را دربر می‌گیرد، و عالمین، جمع عالم است که از علم و علامت به معنای نشانه و آیت و یا از علم به معنای معرفه بودن، گرفته شده است.

و تمامی جهان آیت و نشانه‌ای برای پروردگار است، و سرتاسر جهان، پروردگار خود را شناخته و همواره به تسبیح و ستایش او مشغولند، و جمع عالم که «عالمین» است، جمع سالم بوده و از معنای شاذ و نادر و دور از ذهن، در امان می‌باشد.

و آن‌جا که به تمامی آفریده شدگان اشاره می‌کند، مرادش برتری بخشیدن به خردمندان است که میان آنان حد میانگینی است میان حقیقت و مجاز و از همین روست که از کلمه «عالمین» استفاده کرده و به کلمه «عوالم» روی نمی‌آورد، و یا این‌که این حقیقت که عالمین، تنها خردمندان را دربر می‌گیرد، نیاز به ذکر قرینه و گواه دارد؛ کما این‌که در این‌جا و در ۷۳ جایگاه از قرآن، این‌گونه است، مگر آن‌جا که خردمندان ویژگی یافته‌اند، نظیر یادآوری قرآن «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ»؛ «این جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست». (انعام: ۶: ۹۰). و پیامبر ﷺ «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ»؛ - و بخشش پیامبری و رسالت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ «و ما تو را جز رحمتی برای تمام جهانیان (در مثلث زمان) نفرستادیم». (انبیاء: ۱۰۷: ۲۱). و بیم رسان آن «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ «تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد». (فرقان: ۱: ۲۵). زیرا که قرآن و پیامبر ﷺ به همراه پیامبری و بیم‌رسانی‌اش، ویژه خردمندان مکلف و موظف بوده و مجموعه جهانیان را شامل نمی‌شود، و از آن‌جا که فرشتگان در برابر پیام‌های جسمانی قرآن، تکلیف و وظیفه‌ای نداشته و تنها برخی از آنان فرستادگانی به جانب پیامبر ﷺ هستند، و آنان، به جهت دارا نبودن شهوت جنسی، از مدار تکلیف جنسی بیرونند، و در قرآن حتی اشاره‌ای نشده است که فرشتگان در برابر دستورات آن، تکلیف و وظیفه‌ای بر دوش دارند مگر در امور عقلی، و دیگر آن‌که، کم‌ترین تعدادی که در يك جمع ملحوظ است،

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام به نقل از امام علی علیه‌السلام.

سه‌تاست؛ پس باید گذشته از جهان انسان و جن، لااقل جهان سوّمی و یا حتّی بیشتر از آن، وجود داشته باشد تا بتوان مجموعه آنان را عالمین «جهانیان» نام نهاده و بدانان اشاره نمود. که در یکی از آیات سوره شورا به این معنا اشاره می‌گردد.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»؛ «و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست، آفرینش آسمان‌ها، و زمین و آنچه از جنبندگان در آن دو پراکنده او هرگاه می‌خواهد بر گرد آوردن (عاقلان)شان بسی تواناست». (شوری: ۲۹:۴۲). و جنبنده خردمند و باشعوری که در آسمان‌ها قرار داشته و ضمیر «هم» به او باز می‌گردد، فرشتگان نیستند؛ زیرا هم‌نشینی میان آنان و انسان نیست، و نیز مشمول کلمه «دابة» نمی‌باشند، بلکه در برابر آنان قرار گرفته‌اند، همچون «دابة و الملائكة» در جاهای دیگر در سرتاسر قرآن، نمی‌توان کلمه «عالم» را به دست آورد و تنها کلمه «عالمین» بعنوان مجموعه تمامی آفریدگان، آورده شده و یا تنها از مکلفان یاد شده است، پس مراد از «جهانیان» تمامی گروه‌های مکلف در تمامی ابعاد زمانی و مکانی و آن هم بدون هیچ‌گونه استثنایی، می‌باشد.

برترین ربوبیت‌ها - بطور طبیعی - ویژه برترین و والاترین آفریده شدگان یعنی انسان می‌باشد که با نیکوترین روش‌ها، قوام یافته و شکل گرفته است، پس شریعت و ره‌توشه‌ای که به انسان، تعلق گرفته است، ره‌توشه‌ای برای کلیه مکلفان است؛ همان‌گونه که پیامبر انسان، پیامبری برای تمامی جهانیان است؛ گرچه همچون جن در مرتبه پایین‌تری از انسان قرار داشته باشند و یا نظیر کسانی باشند که ما تا امروز، به وجود آنان، دست نیافته‌ایم و آنان نیز در شکل‌پذیری نیکو، هم‌تراز با انسان می‌باشند که همگان در تکلیف ربانی مشترکند، جز آنان که زمینه تکلیفی خاص در وجودشان نباشد، همچون تکالیف بدنی در فرشتگان...

و والاترین و پسندیده‌ترین انسان‌ها و آن‌که بیش از همگان از این ربوبیت والا بهره و نصیب دارد پیامبر اکرم ﷺ است که نخستین پرستندگان می‌باشند «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وُلْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»؛ «بگو اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود، پس من نخستین پرستندگانم». (۸۱:۴۳) و این، همان ربوبیت یگانه و منحصر به فردی است که تنها سزاوار ذات پاک خداست و خالی از هرگونه ضعف و محدودیتی است که توسط ابرهای متراکم گمان‌ها و تردیدها و افسانه‌های دروغین ساخته و پرداخته شده، می‌باشد.

و آن هنگام که حق، در قالب باطل عرضه گشته و باطل به منزله حق، انگاشته

می‌شود؛ در این جاست که شیطان بر یاران و همراهانش چیره می‌گردد؛ و تنها آنان که نشانه و برکتی از جانب خدا یافته‌اند، رهایی می‌یابند.

بشریت به واسطه ابرهای انبوهی که او را دربر گرفته بود، بی‌قرار و ناآرام در گمراهی به سر می‌برد؛ و آن هنگام که اسلام درخشید، او را از تاریکی و تیرگی به سوی روشنایی و راه خدا پیروز و ستوده، رهنمون گشت؛ و او را از تاریکی فلسفه‌ها و بدعت‌ها و نوآوری‌های دروغینی که بر روی او سایه انداخته و چیزی از او به جا نگذاشته بود، به سوی روشنایی راستین و به واسطه قرآن محکم و پیامبر درست کردار، هدایت نمود.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۳)

آیا این دو، تنها با فاصله يك آیه تکرار نگشته‌اند؟ در نگاه او این‌گونه می‌نماید، اما در حقیقت این‌طور نیست! زیرا که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با وجود این که خود، آیه مستقلی بود، و برترین آیات نیز هست؛ با همین شکل و چهره به منزله جدایی بین سوره‌ها و همچنین بیان برتری و فضیلت خود، تکرار گردیده است؛ اما این‌گونه نیست که بخواهد جای آیات را در تمامی سوره‌ها بگیرد، و رحمان و رحیم همچون آیه‌ای مستقل، در ستون فقرات سوره، جدای از آن که بخشی از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هستند، نقطه عطفی در راستای این ربوبیت فراگیر بوده و تأکیدی هستند بر جاودانگی آن در هر گفتار و هر موقعیتی به عنوان استوار نمودن پایه‌های ارتباط دائمی میان پروردگار و پرورش یافتگان؛ ارتباطی که بر پایه اطمینان و دل‌آرامی، بنیاد گردیده و با علاقه و عشق، می‌جوشد و جاری می‌گردد، و مراد از آن دو در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بخشایش فراگیر و ویژه در دنیاست.

و در «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، مراد، بخشایش فراگیر و ویژه در جهان واپسین است، و یا این که در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، دنیا و آخرت هر دو را فرا گرفته و در «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، ویژه آخرت است؛ و این معنا را، «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ»، اشاره‌گر است.

حتی اگر ما بپذیریم که «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» به راستی تکراری هستند، باید گفت که در تکرار و بازآوری آن، اشاره‌ای نهفته است که در يك بارگویی آن، اینگونه نیست؛ چراکه پروردگار جهانیان همچون ربّ النوع المپ که در افسانه‌های یونان باستان به آن اشاره شده است، نمی‌باشد که بخواهد به آفریده شدگانش همچون دشمنان خود یورش آورده و به آنها بتازد، و خشم و غضب خدا، هنگامی روان می‌گردد که پیش از آن، بخشایش‌اش سرازیر شده باشد؛

چرا که بخشایش او در مرتبه پیشین از خشمش قرار دارد. او بندگان ناشایسته خود را، کمتر از آن که سزاوار آند، عذاب می‌کند؛ و اگر این‌گونه نمی‌بود، این کردار، ستمی بود بر صالحان و نیکوکاران و چشم پوشی از ستم گناهکاران و بدکرداران، تلقی میشد. زیرا جایگاه انذار و بیم‌رسانی کنار نهادن کردار ناپسند است، و بیم‌دانی که تهی از عذاب واقعی باشد، به منزله خیانت و فریب دادن و پوشانیدن واقعیت است.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (۴)

بی‌شک در تمامی نسخه‌های قرآن، به لفظ «مَالِكِ» درست می‌باشد؛ و این تلفظ بدون هیچ اختلافی، متواتر است. و آیا تلفظ «مَلِكِ» نیز همچون قرائت «مَالِكِ» درست باشد یا خیر؟ در این باره، دو روایت متعارض و درگیر از پیامبر ﷺ وجود دارد که در جمله «كَانَ يَقْرَأُ» - همواره این چنین می‌خواند» با هم هم‌صدا و در این که «مَالِكِ» است یا «مَلِكِ» با هم در ستیزند. استمراری که از جمله «كَانَ يَقْرَأُ مَالِكِ» - همواره مَالِكِ قرائت می‌کرد» به دست می‌آید، قرائت «مَلِكِ» را نفی نموده و کنار می‌زند؛ و استمراری که از جمله «كَانَ يَقْرَأُ مَلِكِ» به دست می‌آید نیز قرائت «مَالِكِ» را وا می‌گذارد. و وجود سه نفری که این دو روایت را نقل نموده‌اند، خود عامل افزایش تعارض و کشمکش میان دو روایت می‌گردد. و آن‌گاه این دو روایت را بر قرآن عرضه نموده و ارزیابی می‌کنیم، قرآن، تلفظ «مَالِكِ» را تصدیق می‌کند و در نتیجه، تلفظ مَلِكِ، کنار نهاده می‌شود. و نظیر این دو روایت نبوی، دو روایت نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل گردیده است.^۱ و نظریه داشتن حق انتخاب میان قرائت مَالِكِ و مَلِكِ،

۱. گروهی از دارندگان کتب سنن از ام سلمه - و انس و سعید بن مسیب و براء بن عازب و زهری و ابی‌هریره از پیامبر ﷺ نقل نموده‌اند که ایشان همواره، مَلِكِ بدون الف را قرائت می‌نمود. کما این که از انس و سالم به نقل از پدرش و زهری و ابن شهاب و ابی‌هریره و ابن مسعود از پیامبر ﷺ نقل نموده‌اند که ایشان، همواره «مَالِكِ» با الف، قرائت می‌کرد. الدر المنثور - ۱: ۱۴ - ۱۳. پس آن سه نفر که عبارتند از: انس و ابی‌هریره و زهری، در نقل دو روایت متعارض، اتفاق نظر دارند. و تعارض و کشمکش میان آن دو روایت از دو سو می‌باشد، گرچه از یک سو که همان نقل قول از دیگران است، با هم وحدت دیدگاه دارند، زیرا ام سلمه و سعید بن مسیب و براء بن عازب بر قرائت «مَلِكِ» متفق‌القولند و سالم به نقل از پدرش و ابن شهاب و ابن مسعود، قرائت «مَالِكِ» را روایت می‌کنند. و شاید بتوان این‌گونه بین آن دو را جمع کرد که ناقل روایت «مَلِكِ» گمان برده است که «مَالِكِ» به جهت اماله در قرائت، مَلِكِ خوانده می‌شود، و از طریق شیعه، عیاشی در تفسیر خود از محمد بن علی حلی از امام صادق علیه‌السلام آورده است که ایشان، همواره «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قرائت می‌کرد. و از داود بن فرقد از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که گفت از امام علیه‌السلام شنیدم که به دفعاتی که شمارش آن برای من دشوار می‌باشد «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی بدون الف، قرائت می‌کرد. و عاصم و کسائی و خلف و یعقوب، «مَالِكِ» قرائت نموده‌اند و دیگر قاریان، تلفظ «مَلِكِ» را برگزیده‌اند و این تعارض و

نه با دو روایت سازگاری دارد و نه با دو قرائت متفاوت موافق است؛ از سوی دیگر با قرآن نیز مخالفت دارد. علاوه بر آن، سنت در پی مخالفت و کشمکش با قرآن نیست، پس چطور ممکن است که روشی را به دنبال داشته باشد که در یک چنین مسأله‌ای که همگان همواره با آن سروکار دارند، چنین روایت متعارضی را بر قرآن برتری بخشیده و آن را به کرسی بنشانند؟ حتی اگر آیه با هر دو قرائت، فرود آمده بود، باز قرائت مالک حتمی بود زیرا قرائت «ملک» در قرآن نیست؛ همان‌گونه که قرآن، قرائت «مالک» را در نظر داشته و آن را برگزیده است، و روایت «ملک» را تأیید نمی‌نماید.

پس دیدگاهی که استوارتر است عبارت است از یگانگی قرائت در «مالک» و جدا شدنش از قرائت «ملک». و چگونه امکان دارد که با تواتری که در نسخه‌هایش موجود است، به خاطر روایتی غیر متواتر، کنار نهاده شود. و حتی اگر روایت، متواتر باشد، باز توانایی کنار نهادن قرآن را ندارد. مگر آن که روایت متواتری باشد که در انتخاب میان دو قرائت، هم‌تراز و هم‌صدا با قرآن باشد و با آن کشمکش نوزد. و ما در این‌جا تنها یک روایت داریم که قرائت «ملک» را برمی‌گزیند. به این صورت که پیامبر ﷺ یا نواده ایشان امام صادق علیه‌السلام همواره «ملک» قرائت می‌نمودند. و ملک با کاستی و نقصانی که در بنیادش موجود است، مالک را از گردونه خارج می‌کند.

کلمه مالک در سراسر قرآن تنها در دو نقطه آورده شده است. اول در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و دوم در آیه «مَالِكِ الْمُلْكِ»؛ «دارنده ملک هستی». (۳:۳۶).

و از «ملک» در پنج آیه سخن به میان آمده است. «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»؛ «پس بسی بلند مرتبه است خدا، (آن) فرمانروای (تمام) حق (و حقیقت)». (طه ۱۱۴:۲۰) مؤمنون: ۱۱۶:۲۳ و «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ»؛ «فرمانروای دارای قداست و پاکی بسیار». (حشر ۲۳:۵۹) - (جمعه ۱:۶۲). و «مَلِكِ النَّاسِ»؛ «مالک و حاکم بر مردم». (ناس: ۱۱۴-۲). و «الْمُلْكُ» جهت تأیید و تقویت ملک در بیست و چهار آیه، مطرح شده است. ما از مجموع ۲۹ آیه، مشاهده می‌کنیم که «ملک» در چهار نقطه در کنار یوم الدین و همراه با آن آمده است. «قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»؛ «سخنش (تمامی) حق است. روزی که

کشمکش میان دو قرائت است و دو متعارض چه در روایت و چه در قرائت بر قرآن عرضه می‌گردند و قرآن در نسخه‌های متواترش، «مالک» را می‌گزیند و تصدیق می‌کند.

در صورت [شیبوری جهانی] دیده شود، فرمانروایی تنها از آن اوست». (انعام: ۷۳:۶)
 «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ «امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از خدای
 یکتای قهار». (غافر: ۱۶:۴۰). «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»؛ «در آن روز، حکمرانی،
 ویژه خداست. میان آنان حکم می‌راند». (۲۲:۵۶). «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ»؛ «در
 آن هنگام، حق فرماندهی کل ویژه (خدای) رحمتگر بر آفریدگان است». (فرقان ۲۶:۲۵).

آیا گمان می‌کنی که فراوانی کلمه «مَالِك» و همشینی‌اش با «يَوْمِ الدِّينِ» عامل
 برتری شدن قرائت «مالک» در سوره فاتحه است. و یا لاقلاً، می‌تواند جایگزین مالک شود؟
 هرگز! زیرا که «مالک» در غیر قرآن، ممتاز بوده و برتری می‌یابد. اما در قرآن که بی‌شک
 ثابت و استوار است، هیچ‌گونه رجحان و برتری در صدورش وجود ندارد. و این‌گونه نیست که
 از میان دو قول، یکی را راجح و برتر دانسته و دیگری را وانهند.

و همراهی و همشینی ملک به یوم الدین، به معنای کنار زدن «مالک» نیست، چرا که
 «مَلِك» و «مَلِك» با هم و همزمان در خدا، موجودند؛ گرچه در غیر خدا، رابطه میان آنان
 عموماً من وجه است.

دیگر آن که ملک در روز جزا و حکمرانی در آن و بر کسانی که در آن جا گرد آمده‌اند را
 می‌توان در آیات دیگری نیز یافت؛ به گونه‌ای که آن را همچون مثلثی «دنیا - برزخ - آخرت»
 قرار می‌دهد که تمامی ملک‌ها را در بر می‌گیرد. «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛
 «در نشست‌گاهی راستین نزد شاهنشاهی توانمندان». (قمر: ۵۴:۵۵). دربر گیرنده تمامی
 ملکیت‌ها و مالکیت‌هاست: «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»؛
 «روزی را که هیچ برای کسی، هیچ اختیاری ندارد. و در آن روز، فرمان، تنها از خداست».
 (انفطار: ۱۹:۸۲).

و مجموعه سلطه‌ها و حکومت‌ها برای اوست: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ
 الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ «و کسانی (را) که به جای او می‌خوانند
 (و می‌پرستند، آنان) اختیار شفاعت (شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی
 دادند». (زُحْرَف: ۸۶:۴۳).

و «فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا
 عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ»؛ «پس در آن روز، آفریده شدگان مالک سود و زیان
 یکدیگر نیستند و ما آنان را که ستم کردند گوییم که اینک بچشید عذاب آتشی را که آن را

دروغ می‌پنداشتید». (سَبَاء: ۴۲: ۳۴).

و «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً»؛
«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. رحمت‌گر بر آفریدگان. ایشان اختیار
سخنی (با او یا) از (سوی) او ندارند». (نَبَأ: ۳۷: ۷۸).

و مراد از «مِلْك» و «مُلْك» تنها اماناتی است غیر حقیقی و صرفاً اعتباری که در بعضی از
زمان‌ها و مکان‌ها به برخی از انسان‌ها تعلق می‌گیرد؛ و دربر گیرنده زمان مطلق و نامعین که
جاودانگی را به دنبال داشته باشد و مکان مطلق و نامشخص نمی‌باشد؛ و تنها دربر گیرنده
مِلْك و مُلْك مشروط و معین است؛ زیرا مِلْك گاهی ملکی دارد و گاه فاقد آن است؛ و مالک
نیز زمانی مِلْك می‌شود و در برهه‌ای بی‌بهره از آن است. و تنها در بعضی از مکان‌ها و در
برخی از امور و کسان و آن هم به شکلی محدود اتفاق می‌افتد که مِلْك و مُلْك به طور يك
زمان در فردی گرد آیند. اما خدا در سه زاویه زمان و مکان و آنچه که در زمان و مکان وجود
دارد، هم مالک و هم مِلْك است. هم مالکیت مِلْکی و هم مالکیت مُلْکی و آن هم حقیقی و
راستین که امکان تحول و دگرگونی در آن وجود ندارد. پس هستی با گستردگی و ژرفنای
ذات خود، مملوک و دارایی خداوند است؛

چراکه «بَيِّدَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «ملکوت (و واقعیت کلی) هر چیزی در دست (علم و
قدرت و رحمت) اوست. و تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید». (یس ۸۳: ۳۶).

و این «ملکوت» حقیقت و خمیرمایه مِلْك و مُلْك است. و مِلْك از دید دلالت بر قدرت و
توانایی مطلق، معنایی ژرف‌تر از مُلْك دارد؛ گرچه در حقیقت، آن دو بدون هیچ‌گونه برخورد و
ستیزی با هم متلازم و همراه هستند، زیرا که مالک، بندگان را در اختیار خود داشته و بر آنان
چیره است و آنان هیچ‌گونه حق انتخابی برای خویش ندارند؛ و مِلْك نیز بر رعیت و
زیردستانش چیرگی دارد و آنان می‌توانند حقوقشان را از او مطالبه کنند. و برای آن که هرگونه
حق انتخاب از بندگان در روز قیامت گرفته شود، این‌گونه آمده است که «مَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ» و نه «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و اگرچه این دو برای خدا یکسانند؛ زیرا که بندگان در
موقعیت پست‌تر و پایین‌تری از رعایا قرار دارند. و مالک و دارنده روز جزا به طور مطلق تمامی
مالک‌ها را با ملکشان و مِلْك‌ها را با مُلْكشان، درچارچوب مالکیت خود قرار می‌دهد. زیرا که او
مالک زمان و مکان و آنچه در این دو وجود دارد، می‌باشد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که در کنار
مِلْك، مالکان دیگری قرار داشته و هم‌تراز با او هستند.

پس نگرش عمومی در تصور از مالک و مَلِك این است که مالک مطلق از مَلِك مطلق، توانا تر بوده و حکومتش دامنه دارتر از حکومت اوست؛ گرچه هر دوی مالک و مَلِك در خدا یکسانند چرا که او هم ملک و هم مالک است. اما مادر قرآن «سوره حمد» با مثانی هفت گانه اش تعبیری شایسته و بنیادین دارد و «مالک» به منزله مادر مَلِك می باشد. و یا تعبیراتی دیگر همچون دین، چرا که دربر گیرنده تمامی آن چیزهایی است که به گونه ای با قیامت پیوند می خورد و دین آشکارترین و شاخص ترین نشانه های روز قیامت و پایه تمامی ویژگی های آن روز است. پس خدا مالک و دارنده تمامی هستی و موجودات و ملک بر تمامی آنهاست. و مَلِك و مُلْك او، زمان و مکان و آن چه در آن دو وجود دارد را دربر می گیرد.

در همین زمینه، سخنی بیهوده وارد گردیده که بسیار ناخردانه است. و آن این است که مالک، با روز جزا سازگار نیست، زیرا او مالک زمان نمی شود. بلکه دربرگیرنده موجوداتی است که در چهارچوب زمان مطرح می گردند! و نمی تواند آفریننده زمان را شامل گردد. اگر او مالک و دارنده زمان است، پس به چه دلیل در آن مقطع، ویژه «روز جزا» می گردد؛ و حال آن که او هم آفریننده روز دنیا و هم آفریننده روز جزاست؟ کما این که او مالک مُلْك روز دنیا و روز جزاست. ولی حقیقت این است که هیچ گونه ویژگی و اختصاصی وجود ندارد؛ و تنها برتری بخشیدن و آن هم به عنوان یادآوری روز جزاست. زیرا آن آیه، ویژه بیم دادن به روز جزاست. و او در کنار مالکی ویژه اش، آمادگی بیشتری طلب کرده و به تصدیق کنندگان روز جزا هشدار می دهد. و از آن جا که مالکیت او در دنیا در روندش با مالکیت اعتباری که نزد اهل دنیا به امانت نهاده شده، همراه و هم نشین است، و این مالکیت در روز جزا از اهل آن روز دور است، این گونه می گوید «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ «امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از خدای یکتای قهَّار». (غافر ۱۶: ۴۶). پس اگر می گفت «مَلِكِ روزها»، دیگر محدودیت و بیم دانی وجود نمی داشت، زیرا حاکمان و قدرتمندان در دنیا، نسبت به کردارشان مختارند، و اگر آنان در روز جزا نیز از چنین قدرت و مالکیتی برخوردار باشند، حق هیچ صاحب حقی را به او نخواهند رساند! اما «مالکِ یوم الدین»، مالکیت در روز جزا را برای خدا ویژگی بخشیده و جدای از او را دربر نمی گیرد. و اگر مالکیت اعتباری در دنیا به جهت آزمایش به امانت داده شده است، این اختیار و آزمون در جهان واپسین، وجود نخواهد داشت!

مالکیت راستین خدا همچون ربوبیتش در روز جزا برای ما هویدا خواهد شد؛ و هویدایی و آشکاری اش برای تصدیق کنندگان روز جزا، فزونی خواهد یافت. و در چهارچوب آن چه که

گفته شد، روشن می‌گردد که «مالك» در این جا، ویژه «يوم الدين» است. معنای اصلی دین، عبارت از طاعت و شریعت و مذهب است. مذهب طاعت و فرمانبرداری؛ و فرمانبرداری از شریعت؛ که از آن در «۴۷» جای قرآن، یاد شده است؛ گرچه معنی کیفر دادن به آن در روز جزا در «۱۵» نقطه از قرآن، مطرح گردیده است. کیفر بخشیدن بر فرمانبرداری از مذهب و نافرمانی از آن، نمودار راستین فرمانبری یا سرکشی، در روز جزاست. و طاعت و فرمانبرداری نیز دو روز را در بر دارد: اول روز تکلیف که در دنیا است؛ و دوم روز نمایش حقیقت آن که آخرت است. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ «آیا جز آن چه می‌کرده‌اید سزا داده می‌شوید؟» (نمل: ۲۷:۹۰) که جزای روز جزا ظهور حقیقت عمل است.

پس دین صحیح به معنای تبعیت و فرمانبری از شریعت و مذهب و همچنین تبلورش به عنوان پاداش و کیفر در آخرت است. و «مالك يوم الدين» اشاره به دومی دارد؛ گرچه روز دنیا را نیز دربر می‌گیرد. و از آن جا که نمودار شدن حقیقت طاعت و فرمانبری، خود پاداش آن در آخرت است؛ به روز جزا نامیده شده است؛ همان گونه که مالکیت خدا که در روز جزا هویدا می‌گردد؛ و این هویدایی بیش از آن مقداری است که در دنیا بوده و می‌نموده است؛ و در این جا ویژه روز جزاست.

و از جمله روزهای خدا «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»؛ «و روزهای (ویژه) خدا را به آنان یادآوری کن». (ابراهیم: ۱۴:۵). روزهایی هستند که شریعت و حکم و فرمانبری از خدا، در آنها آشکار می‌گردد که عبارت‌اند از رجعت، روز بازگشت به دنیا و روز مرگ و روز جزا و روز حکومت مهدی علیه‌السلام نیز از جمله روزهای خداست؛ زیرا شریعت و آیین خدا در پرتو آن آشکار می‌گردد، آن گونه که در دیگر روزهای خدا، آیین او متبلور نمی‌شود؛ گرچه درخشش و هویدایی آنان با یکدیگر تفاوت دارد. و پیش از دولت مهدی علیه‌السلام سیمای حقایق به گونه‌ای اندک و در حاشیه، نمایان می‌گردد. پس او به اندازه سهمی که در محقق نمودن دین و آیین خدا بر عهده دارد، از روزهای خدا بهره می‌برد.

مالکیت و حاکمیت در روز جزا، ضابطه‌ای مستحکم و استوار و با صلابت و همراه با تأثیری شگرف را در چارچوب زندگی تکلیف، به تصویر می‌کشد؛ و چه بسا کسانی که به خدایی خدا و آفرینندگی او یا توحید او می‌گروند، اما روز جزا را باور ندارند؛ آنان که زندگی را پوچ شمرده و بی‌بند و باری را پیشه خود نموده‌اند؛ زیرا از روز جزا، هراسی در دل ندارند.

و گروهی دیگر هستند که به روز جزا ایمان دارند، لیکن با این وصف که استمرار ملک و مُلک را تا روز جزا معتبر می‌شمارند؛ و امید آن را دارند که در آن روز، مشمول بخشایش و یا تخفیف کیفر و یا رهایی کامل از فرمان حکمفرماترین حکمفرمایان گردند.

و از آن جا که تنها خدا «مالک روز جزاست»، خود روز و تمامی آن چه را از محاسبه و پاداش و عذاب و یا توبه و شفاعت و بخشایش و گذشت و چشم پوشی کامل که با آن روز پیوند می‌خورد در اختیار دارد، دیگر هیچ گونه نقشی برای آسایش‌ها و امیدهای دروغین و ورشکسته و بی‌بها در عرصه محاسبه و ارزیابی در روز جزا باقی نمی‌ماند. زیرا: «الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»؛ «و در آن روز فرمان تنها از خداست». (انفطار ۸۲: ۱۹). و «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛ «بازگشت فقط به سوی ماست. سپس حسابشان بی‌امان تنها برماست». (غاشیه ۲۵: ۸۸ - ۲۶). و «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ»؛ «حکومت در آن روز به حق ویژه خدای رحمت‌گر بر آفریدگان است». (فرقان: ۲۶)

و گاهی «روز جزا» مجموعه چهارگانه روزهای خدا را دربر می‌گیرد، گرچه مفهوم حقیقی آن به خاطر میراندن و زندگی بخشیدنی که در آن نهفته است، همان قیامت بزرگ و فراگیر است. پس برزخ، برزخی در جزاست؛ و حکومت مهدی علیه‌السلام ساعت و لحظه‌ای از ساعات و لحظات روز جزاست؛ همان گونه که از جمله شرطهای روز جزا نیز می‌باشد.

و «یوم - روز» در این جا به معنای مطلق زمان است، و برای دوزخیان محدود است و برای بهشتیان نامحدود و جاودان. پس «روز جزا» مطلق است که محدودیتی ندارد؛ زیرا برای بهشتیان «عطاء غیر مجذوذ - بخششی جاودانه است» می‌باشد.

و از آن جا که «دین - جزا» بارزترین و جامع‌ترین نشانه‌ها و شاخصه‌های این روز است، سبع مثانی «سوره حمد» به عنوان مجملی که مفصل و مشروح را در نظر دارد، به یادآوری از آن به عنوان اشاره نمودن به تمامی شاخصه‌هایش در قرآن با عظمت، ویژگی یافته است؛ کما این که این پیام در تمامی آیات هفت‌گانه‌اش نمایان است.

قیامت با ویران کردن و آباد نمودنش و با محاسبه و ارزیابی‌اش و با تمامی ویژگی‌هایش در چهارچوب «دین - جزا» نهفته و قرار یافته است؛ زیرا دین، معنایش آشکار شدن طاعت و بندگی و عصیان و نافرمانی است. و دین نقش پایه و اساس را برعهده داشته و آشکار گشتن طاعت و پدیدار شدن عصیان و نافرمانی، از جمله شعبه‌ها و شاخه‌های آنست. و ده‌ها آیه از آیات قرآن بیان‌گر بازتاب تمامی اعمال و کردار در روز قیامت است؛ و این بازتاب به خودی

خود، جزا و مکافات به شمار می‌آید.

دین و جزای حقیقی و راستین، میزان و ارزیاب است. زیرا کردار آدمیان را سبک سنگین کرده و مورد ارزیابی قرار می‌دهد. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»؛ «سنجش و ارزیابی در آن روز خود حق مطلق است». پس قیامت، روز جزای شریعت. و کتاب، میزان و ارزیاب و جزا، آشکار گشتن و تبلور طاعت و نافرمانی؛ و دین، در حقیقت، کیفری هماهنگ و مطابق است. و این گونه است که آیات سبع مثانی با کلمات دلاویزش، نمونه‌هایی محکم و بنیادین از تفصیل آیاتی است که بی‌شک از جانب پروردگار جهانیان فرود آمده است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۵)

پرستش، عبارت از خیزش در مقام بندگی و عبودیت برای معبود و پرستیده شده است. و این خیزش با بهره‌گیری از تمامی نیروها و امکانات و توسط تمامی اعضاء و جوارح و نیروهای درونی برای خدمت به معبود و با نهایت فروتنی و خودشکنی و به دور از تمامی ارجمندی‌ها و تکبرها و خودبزرگ بینی‌ها شکل می‌گیرد. پرستش دارای مراتب و درجاتی است، همان گونه که تکبر و خود بزرگ بینی نیز، درجات و پستی‌هایی دارد.

بنده مملوکی که اختیارش به دست دیگری است، گاهی مالک بخشی از وجود خود می‌شود و بخش دیگر وجودش در اختیار ملک یا مالکانی می‌باشد و این مطلق بنده و بندگی است. و دیگری، مملوک شریکانی گوناگون و مخالف هم می‌شود و او بنده مطلق است؛ لیکن در چارچوب بندگی مطلق برای مالکی یگانه قرار ندارد، بلکه مملوک «شركاء متشاكسون» شرکایی گوناگون و متنازع است.

و زمانی، يك مالك او را از آن خود می‌کند، اما او با این وجود با دیگران نیز آمیخته و پیوند می‌خورد. و این گروه‌های سه‌گانه از مقصدی که «ایک نعبد» به دنبال آنست، بیرونند. زیرا پرستشی که در آیه مطرح می‌باشد، عبارت از پرستشی خالص و ناب است که به منزله ملکیتی راستین، ویژه خدای پرورش دهنده جهانیان می‌باشد. و از ذات او، و از پرستش و بندگی او، چیزی برای غیر خدا و یا در راه غیر او، خارج نگشته و مستثنی نمی‌گردد. و این پرستش در جوهره و نهاد خویش، با استکبار و بزرگ منشی منافات دارد:

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ «در حقیقت

کسانی که از پرستش کبر می‌ورزند، به زودی به خواری در دورخ در آیند». (غافر ۶۰: ۴۰).

همان‌گونه که صمیمیت و اخلاص در این پرستش با شرک و رزوی و انباز خواهی برای آن پرستش، مغایر است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند. و هیچ کس را در پرستش پروردگارش (با او) شریک نسازد». (کهف ۱۸: ۱۱۰)، تا چه رسد به شرک و رزوی در آن پرستش «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ «و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرستید». (اسراء ۱۷: ۲۳) و شخص ریاکار در عین حالی که یگانه‌پرست است، در حاشیه آن، عملش را برای غیر «الله» نیز نمایش می‌دهد.

خدا که معبود راستین است، جدای از تو نیز بندگانی دارد: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا. لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا»؛ «هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست جز این که در حالت بندگی نزد (خدای) رحمان آینده است. (همواره) بی‌گمان آنان را احاطه و شماره‌ای ممتاز کرده است». (مریم ۱۹: ۹۳ - ۹۴). لیکن تو معبودی جدای از او نمی‌یابی، و او تو را به گونه‌ای می‌پرورد که گویا غیر تو بنده‌ای ندارد؛ آن‌گاه تو - اگر پرستنده او باشی - به گونه‌ای او را می‌پرستی که گویا غیر از او پروردگاران دیگری نیز داری! تو نیازمند یک معبودی: چه راستین باشد و چه دروغین بنماید. و آن کس که می‌گوید: پرستندگی برای هر معبودی، ذلت و خواری است؛ و انسان، هر که می‌خواهد باشد، گرامی و ارجمند است؛ پس می‌بایست پرستندگی را برای هر کس که باشد، کنار نهاد؛ سخن‌اش بدعتی است پوچ و بیهوده و خدا از آن بیزار است.

آری، بندگی و پرستش ذلیلانه و فروتنانه در برابر خواران و زبونان همچون آنان که غیر خدا را می‌پرستند، خواری و ستم و تعدی به کرامت انسان است؛ اما پرستش و بندگی خدا، عزت و ارجمندی و عدالت و فضیلتی است که نصیب انسان و سایر مکلفان می‌گردد؛ و هیچ موجود خردمند و با شعوری از بندگی و پرستش چه راستین و چه دروغین، رها و بی‌نیاز نیست. و به کوتاه سخن باید گفت که در هستی، دو معبود وجود دارد؛ معبود راستین و معبود دروغین. معبود دروغین، پرستش و پیروی از نفس و هوی و هوس است. معبود راستین، پرستش خدا بر پایه هدایت و راهنمایی اوست.

پرستش غیر خدا تنها از پرستش هوای نفس سرچشمه می‌گیرد: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»؛ «و از هوا(ی) نفس و دیگران) پیروی مکن، که از راه راهوار خدا

گمراهت کند». (ص ۳۸:۲۶). و نماد پرستندگان، انسان است، هر که می‌خواهد باشد، و حتی آن کس که داعیه‌ی خدایی غیر خدا را دارد، برای او نیز معبودی و اله‌ای از میان بت‌ها و یا طاغوتی که انسان‌های مستضعف را دربند دارد، می‌باشد. و حداقل آن است که او خود و هوای خود را می‌پرستد. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ «پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفسش بر گرفته». (جاثیه ۴۵:۲۳). خدا را بهره و نصیبی از پرستش ما نیست؛ بلکه این ما هستیم که از پرستش او، بهره‌مند می‌گردیم؛ و آن هم بهره‌ای معنوی، زیرا پرستش، ارتباطی عرفانی با کمال بی‌نهایت است. و دیگر، ارتباطی مادی و جسمانی است که ما را به پرهیزگاری رهنمون شده و از طغیان و سرکشی باز می‌دارد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»؛ «و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند. از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند، همواره خداست که خود بسی روزی دهنده نیرومند استوار است». (ذاریات ۵۱:۵۶ - ۵۸).

و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ «هان ای مردمان! پروردگارتان را - که شما و کسانی پیش از شما را آفرید - پرستید؛ شاید شما تقوا [پیشه] کنید». (بقره ۲:۲۱).

و مردم مختارند که بر پایه مراتب و درجاتشان، تنها خدا را بپرستند؛ و یا در پرستش او شرك ورزیده و انبازی برای او قرار دهند؛ و یا به جای آن که تنها او را بپرستند، فقط به پرستش غیر او بپردازند «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ «و به راستی شرك همواره ستمی بزرگ است». (لقمان ۳۱:۱۳)، تا چه رسد به آن که پرستش را به غیر خدا ویژگی بخشند! بندگی و پرستش بر پایه عدالت و حکمت، نقطه تقاطع میان آزادی مطلق از تمامی پرستش‌ها و میان پرستش غیر خدا از طاغوت‌ها و بت‌ها و نظام‌ها و ساختارهای حکومتی و خیالات و عادت‌ها و رؤیاهاست.

پس مردم میان پرستندگان غیر خدا و مدعیان رهایی از تمامی پرستش‌ها، حتی پرستش خدا، - آن هم به جهت زیاده‌روی یا کوتاهی کردن در پرستش - قرار دارند. و رهایی از هرگونه پرستش، ناممکن است، زیرا آنان شهوات و خواسته‌های دیگران - همچون طاغوت‌ها - را پرستیده و آن‌گاه داعیه‌ی رهایی از تمامی پرستش‌ها و بندگی‌ها را دارند؛ و این گروه، بی‌خردترین و کم‌بارترین مردمانند. پرستش پروردگار آفریننده مایه افتخار انسان است، زیرا

این پرستش، موجب رشد و بالندگی کیان او می‌گردد؛ و هنگامی که نظایری برای خدا و یا غیر او را می‌پرستد، از کیان و مرتبت خود، سقوط کرده و همچون انسانی که به پست‌ترین مراتب، سقوط می‌کند، رو به انحطاط و پستی می‌گذارد.

و «تعبد - می‌پرستیم» گاهی برگرفته از عبودت است و گاهی هم از عبادت سرچشمه می‌گیرد. پس اگر از عبودت، نشأت گیرد، به معنای خوشنودی و خرسندی بدون ستیزه جویی و صبر بدون شکایت و باور بدون شبهه و گواه بودن بدون غیبت و روی آوردن بدون بازگشت و پیوستن بدون گسستن است. و اگر از عبادت، اخذ گردد، به معنای نماز بدون غفلت و روزه بدون غیبت نمودن مردم و با توجه به حضور در برابر حق و احسان بدون منت و حج بدون ریا و جهاد بدون سمعه «به گوش دیگران رساندن» و ذکر بدون خستگی و تنبلی؛ و مجموعه تمامی پرستش‌ها بدون هرگونه ریا و سمعه و آفت است.

پس «تعبد» بنابر تعبیر مطلق، دربر گیرنده تمام پرستش‌ها و بندگی‌هاست. و هر کدام از این دو، دارای درجاتی هستند؛ کما این که پشت کردن و تخطی از آنها، دارای پستی‌ها و درکاتی است.

در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گرایش از ستایش غایب به پرستش و یاری‌جویی حاضر، حاصل می‌گردد. زیرا شناخت ابتدایی و نخستین که شرط پرستش است؛ طبعاً غایب می‌باشد؛ و آن‌گاه گرایش و انتقال به جانب حضور معبود شناخته شده‌ای که خود را شناسانده است و ما را به سوی خود کشانیده و ما را وادار به معرفت و شناخت خود توسط گام‌های گذشته یعنی «بسم الله» تا «مالك يوم الدين» کرده است، صورت می‌گیرد.

تو پیش از آن که به نماز بایستی، به خاطر سرگرمی‌ها و دل‌مشغولی‌هایت از خدا، غافل؛ و آن‌گاه که تکبیر گفته و به جانب او رو می‌کنی، او فراتر از آن است که وصف گردد. سپس تو به رها شدن از غیر خدا و مشغول شدن به او، روی می‌آوری؛ و برای آن که آماده حضور در معراج نماز گردی، آن‌چه را که او بر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» مقدم نمود، مقدم و پیش می‌داری، و هنگامی که پایه‌های شناخت و آیین او توسط «بسم الله» تا «مالك يوم الدين» برقرار و کامل گردید، اجازه می‌یابی با صاحب معراج و توسط «إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به گفتگوی حضوری بنشین. پیش از آن تو در غیابی بسر می‌بردی که مطلق حضور بود و اینک در حضور مطلق او قرار داری. «پس آن‌گونه به پرستش پروردگارت پرداز که گویا او را می‌بینی؛ و حتی اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند».

چه فریب خوردنی! که شیطان در هر دوی آمد و رفتنش تو را از خدا دور می‌کند! و تو غافل! آیا ما از زنان شهر و واکنش آنان در برابر حضور یوسف، ضعیف‌تر هستیم که: «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»؛ «پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بسی بزرگ یافتند و (از شدت هیجان) دست‌های خود را (به جای میوه‌ها) همی بریدند». (یوسف ۱۲:۳۱). در حالی که یوسف، تنها، بنده‌ای از بندگان خدا بود. آن زنان خویشتن را از یاد برده و به خاطر زیبایی شگفت‌انگیز یوسف، دست‌هایشان را بریدند. ولی ما تا مرز دوری از خدا، در نمازمان سستی می‌ورزیم. پس به کدامین سوی می‌گریزید؟!

نمازگزار می‌بایست در معراجش، نزد پروردگارش حضور مطلق داشته و خویش را پنهان نسازد؛ زیرا بازگشت، به سوی او بوده و محاسبه و ارزیابی نیز بر اوست. و او، پروردگار همگان است.

در این جا تو «إِيَّاكَ» را بر «نَعْبُدُ وَ نَسْتَعِينُ» مقدم می‌داری، زیرا پرستش را در خدا و برای او ویژگی بخشیده و یاری جویی را در او منحصر می‌گردانی؛ و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نمادی شایسته و بایسته از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. از آن سو او را پیش می‌داری که خدا در تقدیم و پیشی داشتن بر تو و بر پرستش با تمامی معیارها و ملاک‌هایی که در مقدم داشتن، مطرح است؛ سزاوارتر می‌باشد. تو کیستی که بخواهی حتی به هنگام پرستش و حتی در تلفظ کلمات، از پروردگارت پیشی بگیری. و پرستش تو چگونه است که از معبود تو در حضور او، پیش افتد.

و «نعبد... و نستعین» جمعی نیست که به عنوان بزرگ شماری و تعظیم مفرد آمده باشد؛ زیرا جایگاه، جایگاه کُرنش و فروتنی است. و ابراز وجود تو به عنوان يك فرد، بی‌جاست، تا چه رسد به آن که در قالب جمع قرارگیری، بلکه این جمع تنها بیان‌گر اموری چندگونه میان مستحب و واجب است و تمامی آنها در فقه معرفت، واجب و ضروری می‌باشد:

پس برای آن که توسط این ادعا که پرستش تو ویژه خداست؛ در نمازت مرتکب دروغ‌گویی نگردی، خودت را با مجموعه پرستندگان همچون فرشتگان و جنّ و تمامی پرستندگان، ادغام می‌کنی. با آن که پیشی گرفتند و رهیاب گشتند، تا ادّعی تو در انحصار پرستش برای او، راست افتد؛ زیرا بندگان صمیمی و با اخلاص در ویژگی بخشیدن پرستششان برای او، راستی پیشه می‌کنند. و ما در این هنگام، سخن‌گوی آنان بوده و گفتار آنان را بر زبان می‌رانیم.

و اگرچه من به خودی خود، سزاوار داشتن چنین ادعایی نباشم، اما شاید بتوانم راه آن را

بیموده تا همچون آنان گردم. «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ «و کسانی که از خدا و پیامبر(ش) اطاعت کنند، ایشان با کسانی هستند که خدا بر (سروسامان) آنها نعمت فرود آورده: از پیامبران برجسته، و راستان و شهیدان^۱ و شایستگان و آنان چه نیکو همه مانند. (نساء ۶۹:۴). پس ای پروردگار با عظمت، حال که تو پرستش راستین را می‌پذیری، این پرستش آمیخته با پرستش‌های بندگان صمیمی و مخلصت را از من که بنده‌ای خوار و بی‌مقدار و ناتوان و بینوایم، پذیرا باش.

آن‌گاه خود را با تمامی جهانیان ادغام می‌کنم؛ آنان که چه به اختیار خود و چه به اجبار، او را پرستیده و سر به آستانش می‌سایند.

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ «هیچ کسی در آسمان‌ها و زمین نیست جز این که در حالت بندگی نزد (خدای) رحمان آینده است. (مریم ۹۳:۱۹). و هستی، محراب گسترده‌ای است که تمامی موجودات با زبان شیوا، و یا نارسایشان در آن‌جا، پروردگارشان را به پرستش نشسته‌اند.

و از آن‌جا که به جماعت نمازگزاردن سزاوارتر و یا حتی همچون اصل برپا داشتنش، واجب است؛ پس «ایک نعبد»، زبان حال تمامی نمازگزاران است؛ و حتی اگر ما به تنهایی به نماز بایستیم، فرشتگان خدا با ما خواهند بود؛ و به هر حال، تمام هستی با ما در نماز است.

و حتی اگر ما، به راستی، پرستش خود را ویژه خدا می‌دانیم، باز می‌بایست خویشتن را در مجموعه پرستندگان پنهان کرده تا از خودپرستی و ابراز وجود، به دور مانیم؛ و کیش شخصیت و بزرگ منشی و غرور را از سیمای خویش، بزدااییم. پس من، نه شایسته خارج شدن از محضر اویم و نه سزاوار نزدیک شدن به او.

پس در این هنگام «نعبد و نستعین و اهدنا - تو را می‌پرستیم و تو را یاری می‌جوییم و ما را راهنمایی و هدایت فرما»، زوایای سه‌گانه شخصیت زدایی در برابر معبود می‌باشد.

عبودیت مطلق، طاعت و فرمانبرداری مطلق را می‌طلبد؛ و رابطه میان این دو، عموم مطلق

۱. شهیدان با دلباختگان حق، یعنی گواهان بر مکلفان، که شایستگان بر شفاعت و حاضران در معرکه جنگ فی سبیل الله را دربر می‌گیرد، در نتیجه رابطه بین شهید و قاتل فی سبیل الله عموم و خصوص من وجه است، یعنی گاهی شهید، قاتل است و گاه نیست، و گاهی قاتل، شهید است و گاه نیست و گاهی نیز، بنده‌ای هم شهید است و هم قاتل، پس کلمه «شهید» در اختصاص قاتل فی سبیل الله نیست بلکه معنایی جامعتر از آن را دربر دارد.

است؛ یعنی تمامی عبودیت‌ها و بندگی‌ها، طاعت به شمار می‌آیند، اما هر طاعتی، عبودیت نیست؛ مگر طاعتی که با شرک پنهان و با آشکار، همراه گردد.

به کدام دلیل، پرستش با تمام زوایایش ویژه خداست؟ زیرا او «اللّه - رحمان - رحیم - ربّ العالمین و مالک یوم الدین» است. و هر کدام از این شاخصه‌ها، برهانی قاطع و دلیلی بُرنده بر ضرورت ویژگی بخشیدن پرستش به خداست.

او «اللّه» است در سه زاویه زمان و پیش از آن و پس از آن. جاودانه است. و بالاتر و یا هم‌تراز با او، موجودی یافت نمی‌شود. کمال مطلق است که تمامی کمالات و کمال یافته‌ها از او سرچشمه می‌گیرند. «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَأَيَّاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟» «پس بعد از خدا و نشانه‌هایش به کدام حدیث [تازه‌ای] خواهید گردید؟! تازه‌ای بعد از خدا و نشانه‌هایش می‌گروند؟». (جائیه ۶: ۴۵). «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟» «پس به کجا می‌روید؟!». (تکویر ۲۶: ۸۱).

و او «رحمان» است و غیر او این‌گونه نیست. پیش از آن که تو را بیافریند و پس از آفرینش تو، تنها او رحمان و بخشایش‌گر فراگیر بوده است. «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟» «به کدام سوی ره می‌سپارید؟». «إِنْفِكَآ إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ؟» «آیا به گزاف و انحراف معبودانی (دروغین) را مادون خدا (ی راستین) می‌خواهید؟!». (صافات ۸۶: ۳۷)

و او «رحیم» است، نسبت به آن که سزاوار بخشایش‌های ویژه اوست و دیگری را دربر نمی‌گیرد. و او «ربّ العالمین» است. چه در آفرینش و چه در اداره امور، پروردگاری غیر از او وجود ندارد. پس که را به جز او بپرستیم؟

و او «مالک یوم الدین» است. تنها و این ویژگی را دارد. پس چگونه جز او را بپرستیم در حالی که بازگشت همه به سوی اوست و سنجش و ارزیابی همگان نیز با اوست؟ اگر پرستش تو ناشی از عشق به کمال مطلق است؛ او تنها خداست؛ پس در این هنگام تنها او را بپرست. و اگر تو معبودت را به خاطر استمرار سرازیر شدن بخشش‌ها و نعمت‌ها و یا پربری آن نعمت‌ها، می‌پرستی، پس بدان که بخشایش پربار و سرشار ویژه خداوند است پس جز او را نپرست؛ و به پاس احترام او و به جهت سپاس نهادن به او و رسایی آن سپاس، تنها به پرستش او بپرداز؛ زیرا تو تنها نیازمند اوئی. و اگر پرستش تو به جهت درک جایگاه ربوبیت و پرورش دهندگی است، پس تنها او را بپرست، زیرا تنها اوست که پروردگار جهانیان است. و اگر پرستش به خاطر امیدواری و دل‌بندی به پاداش و یا ترس از عذاب و پیگیری است، پس تنها به پرستش او بپرداز، زیرا تنها اوست که «دارنده و حاکم روز جزاست».

پس مثلث پرستش آزاد و پاداش خواهی و هراس از عذاب و پیگیری، ویژه خداست؛ و از غیر او جداست. پس در این هنگام، چگونه غیر او را پرستش می‌کنی و «**أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ**»؛ «فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید». (یوسف ۴۰:۱۲).

آن چه در شریعت و آیین توحید، واجب است پرستش ذات پاک خداوند، همراه با حضور و ادراک است. «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» و آن کس که گمان برد که با توصیف، پرستش می‌کند نه با آگاهی، پس به غایب حواله نموده است. «پرستش آن کس که نه در حضور اوست و نه او را می‌شناسد. مگر به خاطر نعمت‌های او، پس اگر نعمتی نمی‌بود، پرستش هم در کار نبود!» و «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» غیبت و عدم حضور را کنار می‌زند، که خدای والامرتبه نزد تو حاضر بوده و از خودت به تو نزدیک‌تر است؛ پس تو نیز باید همراه با آگاهی و ادراک نسبت به او و بدون احتیاط و محافظت، نزد او حاضر باشی. پس اگر پرستش با صفت فعلی باشد، این حواله نمودن بر غایب است؛ و بسیاری آنان که غایب را می‌پرستند. «و آن که گمان کند که صفت و موصوف را می‌پرستد، توحید و یگانه‌پرستی را زیر پا نهاده است؛ زیرا صفت، جدای از موصوف است» و این صفت فعلی است و ذاتی نیست، و صفات اصلی خدا عین ذات است، پس پرستش ذات با صفت فعل یا با صفت ذات به اعتبار این که او زاید بر ذات است، دور شدن از توحید ناب و گرایش به شرک محض و یا آمیخته است. چرا که دومی شرک در ذات و شرک در پرستش است؛ این که ذات را با صفات ذات، با این عنوان پرستش نمایی که زاید بر ذات است؛ و اولی شرک در پرستش است این که او را به این خاطر بیپرستی که او «**رَحْمَنٌ وَرَحِيمٌ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ وَمَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ**» است، این پرستش، پرستش سوداگران و بردگان است و از چارچوب پرستش آزادگان بیرون است؛ زیرا آنان خدا را به خاطر خدایی‌اش می‌پرستند؛ گرچه پرستش این سه گروه صحیح و مورد قبول می‌باشد؛ مگر در شرک ورزیدن در ذات یا صفات؛ پس پرستش صحیح، پرستش ذات است؛ حال چه ویژه ذات بلاشد و یا ذات و صفات هر دو را در بر گیرد با اشاره به این که مراد پرستش ذات است. اما اگر ذات و صفات ذاتی یا فعلی را بپرستد و یا صفات را هم به همین ترتیب پرستش کند، یا صفات را با این مبنی که ذات را شاخه‌ای از آن بداند پس مجموعه این پرستش‌ها، زیر پا نهادن توحید و یگانه‌پرستی است و میانگین شرک ورزی و کفر است؛ «و کسی که بیندارد او موصوف را به صفت اضافه می‌کند، پس بزرگ را کوچک انگاشته

است»^۱

زیرا صفات را اصل و پایه قرار داده و ذات را فرع و شعبه آن می‌داند. پس پرستش این گونه ذات و صفات، شرکی است که از برابر دانستن و اعتدال در آنها، شوم‌تر می‌باشد. و پرستش صفات با این دیدگاه که صفات اصل بوده و ذات فرع بر آن است؛ لغزیدن به جانب کفر و الحاد است؛ و در عبادت و پرستش ذات همراه با اصیل دانستن صفات، و این که او را به جهت این صفات پرستش نماید؛ میل و گرایش از پرستش آزادگان به جانب پرستش بردگان و سوداگران، ایجاد می‌گردد «**مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ**»؛ «قدر (الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که شایسته اوست، به حق نشناختند». (انعام ۹۱:۶).

پس عبادت دارای درجات و مراتبی است: ۱- پرستش ناشی از ترس از عذاب خدا که این، پرستش بردگان است؛ و بیشتر پرستش‌ها، این گونه است.

۲- پرستشی که از دلبندی و امیدواری به پاداش خدا سرچشمه می‌گیرد؛ و این پرستش مزدبگیران است؛ که تعداد کم‌تری از پرستندگان را در برمی‌گیرد^۲

۳- این که خدا را به آن جهت بپرستی که او خداست؛ و این گروه پرستندگان، بسیار اندک‌اند؛ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه سخنی دارد: تو را به خاطر ترس از آتشات و امید وارد شدن در بهشت نپرستیدم، بلکه از آن جا که تو را سزاوار پرستش یافتم، به پرستش‌ات پرداختم^۳ و این درجات و مراتب، در دل «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» نهاده شده است؛ و در زیر سایه کلمات پیش از آن، قرار یافته است. پس «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ** - تنها تو را می‌پرستیم»، زیرا تو الله هستی؛ و تو شایسته و سزاوار پرستش می‌باشی «ما غیر از تو را نمی‌طلبیم؛ و تو را آن گونه که نادانان دور از تو می‌پرستند، به خاطر آن که پرستش ما را جبران و تلافی نمایی، پرستش نمی‌کنیم»^۴

«**إِيَّاكَ نَعْبُدُ** - تنها تو را می‌پرستیم» زیرا تو «**رَحْمَانٌ - رَحِيمٌ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» هستی، و این گونه پرستش به خاطر دلبندی و طمع در بخشایش و ربوبیت توست.

۱. برادران سنی ما این حدیث را از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند و مطالبی که در فاصله بین دو کلام امام صادق (ع) آمده است از ماست.
۲. کافی، محمد بن یعقوب با اسنادش از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: بندگان، سه گروه‌اند: گروهی خدای عزّ و جلّ را به خاطر ترس از او می‌پرستند و این پرستش بردگان است. و گروهی خدا را به جهت پاداش‌گیری پرستش می‌کنند، و این پرستش مزدبگیران است و گروه دیگری خدا را به خاطر حبّ و علاقه می‌پرستند و این پرستش آزادگان است که برترین پرستش‌هاست.
۳. مرآت العقول نوشته مرحوم مجلسی، باب نیت، ج ۲، ص ۱۰۱.
۴. تحف العقول به نقل از امام صادق علیه‌السلام.

و «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ** - تنها تو را می‌پرستیم»، زیرا تو «**مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**» هستی؛ و این‌گونه پرستش به جهت دلبندی و طمع در پاداش تو یا هراس از آتش توست و این سست‌ترین پرستش‌هاست. و این درجات سه‌گانه، هر کدامشان درجات و مراتبی دارند، همان‌گونه که پرستش غیر خدا، پستی‌ها و درکاتی دارد.

و همان‌طور که «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» آن پنج اصل را پایه‌ریزی می‌کند، «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» نیز در برگیرنده آنها می‌باشد؛ زیرا او، اوج ستایش است.

و همان‌گونه که پرستش الوهیت و خداوندگاری ویژه اوست، پرستش طاعت و فرمانبری و پرستش در کردار و گفتار نیز از آن اوست. پس این سخن که اگر خدا و فلان کس نمی‌بودند، موفق نمی‌شدم، شرك ورزی در گفتار است.

و سجده و رکوع احترام برای غیر خدا، شرك ورزی در احترام نهادن در کردار است. و فرمانبری و طاعت مطلق از غیر خدا، شرك ورزی در طاعت اوست. و اگرچه «**مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**»؛ «هر که از پیامبر فرمان برد، بی‌گمان از خدا فرمان برده است». (نساء ۸۰:۴). اما این نیز به معنای اطاعت و فرمانبری از خداست.

و چرا «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» از «**إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**» پیشی می‌گیرد؟ در حالی که یاری جویی، لازمه پرستش می‌باشد؛ زیرا آن کس که با وجود تمامی مشکلات و گرفتاری‌ها، بر خود تکیه می‌کند، دیگر میان او و پروردگارش چیزی به جای نمی‌ماند که انگیزه پرستش پروردگارش گردد؟ شاید علت تقدّم، گردآوری نیروها و به کارگیری تمامی توانایی و امکانات برای «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» و سپس کامل نمودن توسط «**إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**» باشد. پس پرستش، عبارت است از عمل و کردار بنده که با یاری خدا قرین و همراه می‌گردد. پس از تو حرکت و از خدا برکت؛ به معنای توکل و اتکا در اموری می‌باشد که اختیاری است و تشویق بر تلاش هرچه بیشتر و آن‌گاه یاری جستن جهت کامل نمودن و نتیجه‌گیری از آن می‌باشد.

همچنین، یاری جویی در برگیرنده پرستش و غیر آن است و عامّ بعد از خاصّ آورده می‌شود تا او و غیر او را در بگیرد. پس «**إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**» تنها تو را یاری می‌جوئیم در «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**» تنها تو را می‌پرستیم و در تمامی آن‌چه که خرسندی او را به دنبال دارد، بلکه در چگونگی عبادت و توان بر آن نیز او را کمک می‌طلبیم.

دیگر آن که پرستش، تنها در ذکر و نماز و حج، محدود نگردیده و ویژگی نمی‌یابد؛ بلکه تمامی حرکات و سکناات زندگی را در برمی‌گیرد. پس می‌بایست تمامی این حرکات و سکناات،

ذکری برای خدا بوده و عامل ایجاد ارتباط با او گردد؛ تا مجموعه گفتارها و کردارهای بندگان به پرستش خدا تبدیل شود. و از آنجا که پرستندگان چه به تنهایی و چه به گونه‌ای جمعی، بخاطر ناتوانی‌هایی که بر دست و پای آنان می‌نهند، نمی‌توانند پرستششان را ویژه خدا سازند؛ هیچ حرکت و کنشی برای جدا شدن از نافرمانی خدا، بدون حراست و نگاهبانی او از بندگان شکل نگرفته و هیچ نیرویی برای فرمانبری از او بدون یاری او، به دست نمی‌آید. پس برماست که در «**ایاک نعبد**» و در سایر مقاطع، از خدا یاری طلبیم؛ یاری جویی تکوینی و تشریحی؛ در این‌که چگونه او را بپرستیم تا بتوانیم در راستای پرستش او، به سوی راه راست، راه سپاریم؛ و همچنین در به جا آوردن پرستش حقیقی و ناب، تلاش کنیم، تا بتوانیم، راه یافته و به منزلگاه مقصود خود برسیم. پس اگر یاری دهی تشریحی و تکوینی نمی‌بود، پرستش شایسته و ناب، محقق نمی‌گشت.

پس «**ایاک نستعین**» بر فرمانبری و پرستش تو، و بر «کنار زدن بدی‌های دشمنان و بازگرداندن نیرنگ‌هایشان و و قرار گرفتن در جایی که ما را بدان فرمان داده‌ای»^۱ و «**ایاک نستعین** - تنها تو را یاری می‌جوییم»: تا عنایت و توفیق او و پرستش او، پربار گشته و نعمت‌های او و یاری دهندگی‌اش، پابرجا بماند.^۲ و «**ایاک نستعین**» والاترین روش‌هایی است که بندگان، توسط آن، نیازهایشان را طلب می‌کنند.^۳

و چرا «**ایاک نستعین**» تو را یاری می‌جوییم و نه «**بک نستعین**؟» به تو یاری می‌جوییم؟ زیرا این دو تعبیر با هم تفاوت دارند؛ و نصّ، تعبیر اوّل را به کرسی نشانده و دومی را کنار می‌نهد؛ به جهت رخصت دادن به یاری‌طلبی از غیر خداوند در راه او و به سوی او، آن هم در جایی که خداوند اجازه داده و بدان خرسند است؛ پس تنها خدا سزاوار یاری‌گری است؛ و آن‌گاه می‌توان در راه او و به سوی او، از دیگران نیز یاری جست که یاری دهندگی نیز از جانب خداست و یا از جانب آن‌کس که خداوند رخصتش را داده است؛ زیرا دنیا، مکان سبب‌ها و میانجی‌های ظاهری است؛ گرچه گاهی پیش می‌آید که خداوند، سبب‌ها و دستاویزها را می‌برد، همچون رسالت‌ها و یا کرامت‌ها و با توجه ویژه نسبت به کسی که او را دوست می‌دارد و یا از او خرسند و شادمان است.

۱ . تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام به نقل از پیامبر ﷺ

۲ . من لا یحضره الفقیه، به نقل از علل از امام رضا ﷺ

۳ . مجمع البیان به نقل از پیامبر ﷺ

پس در توحید یاری جویی به خدا، از تمامی یاری جویی‌های از غیر او، نهی شده است. اما توحید در یاری جویی او، همانگونه که در یاری جویی به خدا، جریان دارد؛ در یاری جویی به آن چه که خداوند بدان رخصت داده است نیز، جریان دارد. و همان‌طور که «ستایش ویژه خداست» و پرستش برای اوست، تنها اوست که یاری دهنده است و نه غیر او، و اگر چه ما جز او را بستاییم و یا به جز او یاری می‌جوئیم، اما نمی‌توانیم جز او را بپرستیم، زیرا «أَمَرَ الْأَ تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ «فرمان داده است که نپرستید مگر او را». (یوسف ۱۲:۴۰). پس ما «یاری می‌جوئیم» به هدایت پیامبر خدا در این که چگونه خدا را بپرستیم «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ «هر که از پیامبر فرمان برد، بی‌گمان از خدا فرمان برده است». (۴:۸۰)

و «یاری می‌جوئیم» به آموزش خواهی پیامبر خدا در راه بدست آوردن آموزش خدا، آن گونه که خود فرمان داده است «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ «و اگر آنان چون به خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند، پس از خدا آموزش می‌خواستند. و پیامبر (نیز) برای آنان (از خدا) پوشش بخواهد؛ همانا (همواره) خدا را بسی برگشت کننده رحمت‌گر بر ویژگیان می‌یافتند». (نساء ۴:۶۴). و «یاری می‌جوئیم» به دعای پیامبر و شفاعت او را به اذن خداوند «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛ «در آن هنگام (و هنگامه)، هیچ‌گونه شفاعتی سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه داده و سخنش خدا را پسند آمده». (طه ۲۰:۱۰۹).

و «یاری می‌جوئیم» خدا را به واسطه پیامبر ﷺ و خاندانش علیهم‌السلام در راه مشکل‌گشایی و واپس زدن آزارها و رنج‌ها و سایر نیازمندی‌ها؛ همچون وسایل و میانجی‌هایی باکرامت و ارزشمند که از اذن خدا برخوردارند، که این امر از چارچوب توحید در یاری جویی از خداوند، بیرون نمی‌شود؛ زیرا او خود فرمان چنگ انداختن و توسل به وسیله را صادر کرده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و به سوی او (آن) وسیله (ای که خشنود است) جستجو کنید؛ و در راهش جهاد نمایید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید». (مائده ۵:۳۵).

وسيله و ابزاری که با پرهیزکاری و جهاد، همراه می‌گردد؛ و این به معنای بسنده نمودن به آن و استقلال و بی‌نیازی آن از پرهیزکاری و تقوا نیست؛ و مستقل بودن آن تنها به فرمان

خدا، و در چارچوب به دست آوردن خرسندی اوست.

و از آن جا که ما نمی‌توانیم در راه خدا به هر گونه وسیله و ابزاری چنگ اندازیم و در راه وسیله یابی‌ایمان در برابر خداوند، چیزی را اصیل بشماریم و آن ابزار را در کنار خداوند، به منزله پدیده‌ای مستقل و بی‌نیاز ببنداریم، پس در این هنگام، یاری دهندگی، تنها ویژه خداست. و یاری جویی از غیر خدا تنها به اذن و خرسندی او و آن هم به سوی او و در راه او، امکان می‌پذیرد. و ما در اموری که یاری جویی‌ایمان در آنها، با واسطه انجام می‌گیرد، از خدا یاری می‌طلبیم؛ زیرا تمامی یاری‌ها و نصرت‌ها از جانب خداست و به سوی او باز می‌گردد؛ چه این یاری‌ها با واسطه انجام گردد و چه مستقیم و بدون واسطه؛ همچون ذوالقرنین که در ساختن سدّ از ستم‌دیدگان یاری جست: «قَالَ مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»؛ «گفت آن چه پروردگارم به من در آن تمکن داده (از کمک مالی شما) بهتر است. (تنها) مرا با نیرویی (جسمانی) یاری کنید (تا) میان شما و آنان (سدی) آهنین قرار دهم». (کهف ۹۵:۱۸).

پس تمامی یاری جویی‌های ایمانی که به اذن خدا انجام می‌گیرد، مددجویی از خداست، و یاری جویی‌هایی که از ایمان سرچشمه نمی‌گیرد و پشتوانه ایمانی ندارد شرک و رزی به خدا و کفر و الحاد در اوست. پس بنابراین، توسّل و چنگ انداختن به بت‌های گوناگون و یا پرستش آنها به جهت منزلت یابی نزد خدا، و یا این که بتواند اثراتی را که در یاری جویی از غیر خدا به دست می‌آید ایجاد نماید و آن هم در مواردی که خدا از آن بازداشته است؛ شرک به خدا و یا کفر و الحاد در مورد اوست. همانند توسّل و یاری جویی از سنگ‌ها و درختان و یا اجسام و گیاهان یا حیوانات و انسان یا فرشته و جنّ و یا هر چیز و هر کس دیگر، که اگر قرار باشد توسط آنها به سوی خدا گام بردارید، توسّلی شرک آلود است. و در جایی که آنها را در ردیف خدا قرار داده و یا مستقل از او به شمار آورید، توسّلی الحادی و کفرآمیز است. پس ما در راه خدا با یکدیگر همکاری می‌کنیم: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه - تأخیر اندازنده در خیر - و در دشمنی، همکاری نکنید». (مائده ۲:۵) و به پرستش خدا، یاری می‌جوئیم «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ «با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوئید». (بقره ۴۵:۲) و به پیامبران خدا و تمامی راهنمایان به سوی او، یاری می‌جوئیم؛ در جهت شناخت خوشنودی و خرسندی خدا و تمامی این‌ها یاری جویی خدا و یاری‌طلبی به اوست.

«وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»؛ «و پروردگارمان (همان) رحمت‌گر بر آفریدگان است، (که) بر آن چه (خلاف حقیقت) توصیف می‌کنید، مورد درخواست (و) یاری (یاوران حق) است». (انبیاء ۲۱:۱۱۲) و در یاری جویی به غیر خدا در راه او و به سوی او در امور عادی و غیر عبادی، قانونی فراگیر وجود دارد مبنی بر این‌که، آن یاری‌طلبی باید توسط وحی الهی و به شکلی ویژه و یا عمومی، مأذون و مجاز باشد؛ و نبودن اذن و رخصت در این هنگام، دلیل بازداری از این‌گونه یاری‌طلبی است؛ زیرا جایگاه نصرت و یاری، ویژه خداست؛ تا چه رسد به این‌که از آن یاری‌طلبی، جلوگیری شده باشد. و از جمله یاری‌جویی‌هایی که به شکل عمومی و فراگیر، رخصت یافته است، همکاری و یاری‌طلبی در تمامی امور و مسائل و اشتغالات مادی مباح و سزاوار می‌باشد؛ و این همکاری و یاری‌طلبی در موارد غیر مباح و ناشایست فقط مباح نمی‌باشد و نابجاست بدون آن‌که به شرک یا کفر و الحاد، آلوده شود؛ مگر هنگامی که به خدا شرک ورزیده شود یا در کنار خدا اصیل شمرده شده و استقلال یابد. این یاری جویی است که با اذن خدا از غیر خدا در راه خدا شایسته است، ولی عبادت تنها در انحصار خداست و هرگز واسطه‌بردار نیست، چنان‌که خدا هم هرگز بدان اذن نداده بلکه از آن نهی کرده است.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛

«ما را به آن (راه) راست هدایت فرما». (۶)

آیا می‌توان لفظ «الصِّرَاطَ» با «سین» را به کار برد؛ کما این‌که در قرائت‌هایی غیر قرآنی این‌گونه است؟ هرگز! اگر چه معنایشان یکی است؛ زیرا نصّ متواتر، «صراط - با صاد» است؛ گرچه ریشه لغوی صراط، از سرط الطعام، بلعیدن غذا، می‌باشد^۱ و صراط در این‌جا به معنای دین است؛ زیرا صراط، به سوی نیک شماری پاداش و دور نمودن عقاب و پیامد، رهنمون است. راهی هدف‌دار و روشی پیش‌تاز و بیانی پربار که انسان را به منزلگه مقصود، رهنمون می‌شود.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ «بهترین دعا و درخواست در قلب سبع المثانی». (سوره حمد)

۱. در کتاب در المنثور «۱:۱۴» اهدنا الصراط با سین آمده است. از عبد الله بن کثیر و ابن عباس و در سلسله اسنادش از ابن عباس (الصراط - با صاد) آمده است. و حاکم و ذهبی به دنبال او، آن را به عنوان صحیحه - از ابی‌هریره روایت کرده‌اند که او گفت: پیامبر خدا، ﷺ این‌گونه خواند «اهدنا الصراط المستقیم».

است؛ و سبع المثانی، قلب نماز است؛ و نماز، قلب تمامی پرستش‌هاست که بهترین قراردادهای الهی می‌باشد. و این دعا، بهترین جایگاهی است که در بهترین قراردادهای، جا گرفته است؛ و بعد از گام‌های «معرفت» شناخت و «عبودیت»: پرستندگی و «استعانت»: یاری جویی، قرار یافته است. و از آن‌جا که دعا، مغز پرستش است، پس به مغز پرستش پرداز و با او باش! و این دعا، دعا و درخواستی است که هیچ فردی از بندگان خدا، حتی پیشی گیرنده‌ترین آنان و نزدیک‌ترین آنان به خدا یعنی حضرت محمد ﷺ و خاندان پاکش علیهم‌السلام از آن بی‌نیاز نیستند، تا چه رسد به غیر آنها از دیگر افراد مخلص و صمیمی و پاک سرشت و نیز تمامی بندگان خدا.

و از آن‌جا که زمان دعا، نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین حالت‌ها و موقعیت‌ها جهت قرب و نزدیکی به خداست؛ پس دعا و درخواست هدایت و راهنمایی که قلّه دعاست، چهار گام را می‌پیماید؛ بعد از شناخت غایب در «بِسْمِ اللَّهِ تَا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و آن‌گاه شناخت حاضر به همراه پرستش ناب در «يَا كُ نَعْبُدُ» و سپس یاری جویی بی‌آلایش، هنگامی که ما گام‌های سه‌گانه را برداشتیم و به قلّه مورد نظر ره یافتیم، برای آن‌که بتوانیم بر آن هدایتی که بدان دست یافته‌ایم، محکم و ثابت قدم گردیم؛ و همچنین هدایت و راهنمایی بیشتری طلب کنیم، این‌گونه می‌گوییم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

هدایت، یعنی راهنمایی همراه با مهربانی و لطافت در رفتار و گفتار و جدای از هرگونه خشونت و خودخواهی و استکبار؛ و حتی نسبت به بزرگ‌ترین مستکبران یعنی فرعون «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»؛ «پس برایش سخنی نرم بگویند، شاید تذکر یابد یا بهراسد». (۲۰:۴۴).

«مراتب هدایت» هدایت که همان رحمت و بخشایش است، گاه به گونه‌ای فراگیر مطرح است که «رحمان» به این نوع از هدایت، اشارت دارد. و گاه هدایتی ویژه است که «رحیم» بیان‌گر آنست. و «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ هدایتی ویژه‌تر و برگزیده‌تر را به بار می‌نشانند. و آفریدگان در چارچوب هدایت‌های سه‌گانه و براساس مراتب آن هدایت‌ها، دارای مراتب و درجاتی هستند:

۱- هدایت رحمانی که تکوینی است. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشید؛ سپس (آن را) هدایت فرمود». (طه ۲۰:۵۰). گرچه درجات و مراتب آفرینش گوناگون است و به موازات آن، هدایت‌ها نیز

گوناگون می‌باشد. و این نوع از هدایت لازمه تمامی آفریدگان بوده و نیازمند به درخواست و دعا نیست، و قوانین مسلمی که بر ماده حکمفرماست، تکوینی می‌باشد؛ و این قانونمندی، استثناء‌ناپذیر نمی‌باشد؛ چه قوانین شیمیایی و فیزیکی و فیزیولوژی گیاهی یا جانوری یا انسان و یا غیر آن. و سرتاسر هستی در چارچوب این هدایت خدا و در پرتو راه راست قرار دارند؛ بدون هیچ‌گونه پشت نمودن و به خطا رفتن و یا اختلافی؛ زیرا ربوبیت خداوند، راست و پابرجا می‌باشد و اختلاف و کژی در آن به چشم نمی‌خورد!

«إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) است». (هود: ۵۶:۱۱).

۲- هدایت رحیمی که تکوینی است، همچون هدایت عقل و فطرت «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ «و هر دو راه (خیر و شر)». (بلد: ۱۰:۹۰). و این دو راه برای تمامی افراد مکلف از فرشتگان و جن و تمامی انسان‌ها و حتی برای آنان که هویتشان برای ما آشکار نیست، تعیین شده است. و ما به هنگام دعا و درخواست، نمودار شدن فطرت و افزونی خرد و اندیشه را می‌طلبیم تا بتوانیم در پرتو آن، به راه راست، راه یابیم.

۳- یا هدایتی تشریحی است؛ همچون تمامی ادیان و شریعت‌های خداوندی «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»؛ «حال آن که برای مردم راهبرد، و (متضمن) دلایلی آشکار از هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است». (بقره: ۱۸۵:۲) و این بیّنات «روشن‌ها» و فرقان «جداکنده حق از باطل» به تمامی مکلفان به اندازه تکلیفشان، تعلق می‌گیرد؛ پس اگر این دو نمی‌بودند، تو از جمله نمازگزاران نبودی تا بتوانی در راستای آن هدایت را طلب نمایی. پس علت این که آن دو را می‌خواهیم و می‌خوانیم، تنها به خاطر ثابت قدم شدن و پایداری در آن دو و افزون خواهی از برکات آن دو می‌باشد؛ و این که خدا خرد و روشنایی و ابزار جداکنده میان حق و باطل را برای ما و در ما سرشار و پربار سازد تا بتوانیم هرچه بهتر و ژرف‌تر، شریعت او را بشناسیم.

۴- یا رحیمی تکوینی دگری است. و آن موفقیت در پذیرش هدایت است برای آن کس که خواهان آن هدایت می‌باشد. «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ»؛ «گروهی را هدایت کرد و گروهی (دیگر) گمراهی بر آنان حق (و ثابت) است، (زیرا) بی گمان آنان شیاطین را به جای خدا، اولیا(ی خود) گرفته‌اند و می‌پندارند که همواره راه یافته‌اند». (أعراف: ۳۰:۷). و این گونه است که اگر

پذیرش هدایت نمی‌بود، به سوی نماز راه نمی‌بردیم.

۵- یا هدایتی است که به واسطه تقویت ایمان و نیکوکاری و بعد از راه‌یابی، به دست می‌آید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ»؛ «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی‌گمان پروردگارشان به (پاس) ایمانشان آنان را هدایت می‌کند». (یونس ۹: ۱۰).

و همچنین «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «بی‌گمان، برایتان از جانب خدا، نور و کتابی روشن‌گر آمده است. خدا هرکس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها، سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند». (مائده: ۵: ۱۵-۱۶).

و این‌گونه راه یابی و درخواست از خدا، نیکوترین درخواست‌ها و دعاهاست؛ زیرا هدایتی که در چارچوب آن درخواست مطرح می‌شود، از جمله برترین هدایت‌هاست.

۶- با کسب موفقیت در جهت استمرار و بقای آن هدایتی است که بدان دست یافته است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»؛ «اینانند کسانی که خدا هدایت (شان) کرده، پس به هدایتشان اقتدا کن». (انعام: ۶: ۹۰). و همچنین پایداری و ثابت قدمی بر هدایت به سوی راه راست می‌باشد: «وَلَوْ لَا ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»؛ «و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، همانا بی‌چون نزدیک بود کمی سوی آنان متمایل شوی». (اسراء: ۷۴: ۱۷).

«وَلَئِنْ سَأَلْنَا لَنُذَهَبَنَّ بِالذِّى أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا»؛ «و همانا اگر بخواهیم، (بی امان) آن چه را به سوی تو وحی کردیم بی‌چون (از یادت) می‌بریم، سپس برای (حفظ) آن، علیه ما، برای خود، کارسازی نیایی». (اسراء: ۸۶: ۱۷).

۷- یا افزون‌طلبی در هدایت به سوی راه راست می‌باشد: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ «و بگو پروردگارا بر دانشم بیفز»، زیرا پیامبر ﷺ که از جمله فرستادگانی است که بر راه راست قرار دارند، شبانه روز در نمازهایش، هدایت به سوی راه راست را طلب می‌کند، تا چه رسد به آنان که در درجه پایین‌تری از او قرار دارند.

۸- و آخرین آنها، دست یابی به راه بهشت آخرت از طریق هدایت به سوی بهشت در دنیا است؛ که به منزله سپری است که تمامی گمراهی‌ها در دنیا و آخرت را از خود میراند؛ و به پاسداری از آن می‌پردازد. «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا

اللَّهُ»؛ «و گفتند: ستایش خدای را آن کسی، که ما را به این (راه) هدایت نمود، و اگر خدا ما را راهبری نمی نمود ما خود (هرگز) راه نمی یافتیم». (أعراف ۴۳:۷) و این هدایت در آخرت، دو بهشت است، که بهشت معرفت و رضوان و خرسندی خدا «و رضوان من الله اکبر»، برتر است و بزرگتر.

و توسط هفت هدایت آخر از این هدایت‌های هشت‌گانه، که به تعداد درهای بهشت است، بر درهای آتش، سرپوش نهاده و درهای هشت بهشت را می‌گشاییم. هدایت نخستین، هدایت فطرت و عقل است؛ که پیرامون آن را هاله‌ای از خواهش‌های نفسانی، احاطه نکرده باشد. و هدایت پایانی به کسی تعلق دارد که به بالاترین قلّه، راه یافته باشد. و میان این دو نوع هدایت، سایر هدایت‌ها قرار دارند «و برای هر کدام، بهره‌ای است از آن چه که بدست آوردند و پروردگارت به بندگان ستم نمی‌کند» و بخشش‌ها بر پایه شایستگی‌هاست؛ و راه‌های سیر به سوی خدا، به تعداد آفریدگان است؛ پس هیچ فردی یافت نمی‌شود مگر آن که نیازمند هدایت راه راست باشد.

و چرا ما هدایت راه راست را طلب می‌کنیم؟ و نه هدایت «الی - به سوی» یا «علی - بر» یا «ل برای»؟ شاید به این دلیل که هدایت «الی»، هدایت «علی» را در بر نمی‌گیرد. و این هدایت، بر راه راست احاطه کامل و فراگیر دارد؛ زیرا هدایت واقعی است و نه راه رسیدن به آن، و پیامبر ﷺ بر راه راست قرار دارد، اگرچه در ابتدا، به سوی راه راست، در حرکت بود: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا...»؛ «بگو بی‌گمان پروردگارم مرا (همواره) به راهی راست هدایت کرده - دینی پایدار و بهادار و پای برجا کننده...». (أنعام ۶۱:۶).

پیامبر، نخست به سوی راه راست گام برمی‌داشت و آن‌گاه بر آن قرار گرفت پس چگونه است که این‌گونه طلب نمی‌نماید «اهدنا الی یا علی الصراط المستقیم - ما را به سوی و یا بر راه راست راهنمایی کن».

و هدایت «علی» ویژه برگزیدگان است. و هدایت «ل» میانگین آن دو است. و درخواست و دعای هدایت در نماز، دربرگیرنده تمامی نمازگزاران است؛ و هدایت راه راست مجموعه هدایت‌های سه‌گانه را، در بر می‌گیرد!

پس هدایت راه راست، سه‌گانه است و هر کدام از آنها درجاتی دارد. و از آن‌جا که دعا و درخواست هدایت، همگانی است؛ تمامی خواهندگان را فرامی‌گیرد؛ حتی آن کس را که بر راه

راست باشد و یا «خود» راه راست باشد؛ زیرا به سوی او رهنمون است «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «و به راستی تو همواره سوی راهی راست (تراهوار) هدایت می کنی». (شوری ۵۲:۴۲).

و ما به این نتیجه دست می یابیم که «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، مجموعه هدایت های سه گانه «الی» و «دلی» و «علی» را در بر دارد؛ و بالاترینش، در برگیرنده افرادی همچون پیامبر ﷺ و خاندانش نیز می باشد که به طور عملی، بر راه راست قرار داشته و برترین درخواست کنندگانند.

و این که «اهدنا» همچون «تعبد و نستعین» در قالب جمع، عرضه شده است، به این علت است که تمامی پرستندگان و یاری جویان خدا با درجات سه گانه شان، در قلمرو دعای هدایت، گرد هم می آیند و هم آواز گردند؛ چه آن کس که هم تراز توست و یا پایین تر از تو و یا در درجه بالاتری از تو قرار دارد. و خدا تو را و هم تراز تو را و پایین تر از تو را، همچون آن کس که مرتبه بالاتری از تو دارد، پذیرا شده و به درخواستت، پاسخ می گوید.

و یکی از پایه های شکل دهنده دعا، آن است که ما دعایمان را با دعاهای دیگران درآمیزیم؛ چه آنان که نیکوکارند و چه گناهکاران و زیانباران؛ تا گناهکاران از آن دعا بهره مند گردیده و نیکوکاران، ما را بهره مند سازند. و صراط مستقیم بدون همراهی با «الی» یا «علی» خود، اشارتی است بر این که مراد، آمیختگی ما با راه راست و سپس یگانگی ما با آن راه است، به گونه ای که ما خود، به راه راست بدل گردیم؛ و همچنین بر آن راه، ثابت قدم شده و دیگران را به سوی آن، رهنمون گردیم؛ گرچه درجات راه ها و راهنمایی گوناگون است و تکالیف ما نیز به موازات آن درجات خواهد بود. و ما در دعایمان، از خدا می خواهیم که به ما توفیق دست یابی به درجات بالاتر از هدایتی که در آن قرار یافته ایم، عطا نماید و همچنین از او می خواهیم که ما را بر هدایتی که تاکنون بر آن قرار داشته ایم، ثابت قدم نگاه داشته و ما را از واپس گرایی، باز دارد و به درجات بالاتر هدایت، راهنمایمان شود، باشد که در صعود و اوج گیری مان، پیروز گردیم.

پس ما در چنین شرایطی، در قلمرو زوایای چهارگانه هدایت جویی قرار داریم که عبارتند از: رهگشایی، ایجاد زمینه های موفقیت و دست یابی، دسترسی به مقصود، و ثابت قدم شدن در دست یافته ها و حفظ و نگهداری هدایتی که اکنون بر آن قرار داریم.

و صراط - همچون صراط - برگرفته از سرط الطعام «بلعیدن غذا» ست؛ هنگامی که غذا را

بلعیده و یک باره و به آسانی، فرو می‌برند؛ و صراط نیز، راهی است آسان گشته و هموار که رهروش او را بلعیده و می‌پیماید و یا او رهروش را بلعیده و به مقصد می‌رساند. و دریچه اطمینانی است برای پوینده‌اش که به مقصد خواهد رسید و ناکام نخواهد ماند.

واژه «صراط» در «۴۵» نقطه از قرآن یاد شده است؛ که یا به عنوان موضوعی برای واژه «مستقیم» آورده شده و یا به شکل واژه‌های جایگزین آن؛ همچون «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ «عزیز ارجمند ستوده». (ابراهیم ۱: ۱۶)، «الْحَمِيدِ»؛ «مورد سپاس»، (حج ۲۴: ۲۲)، «سَوَاءِ الصِّرَاطِ»؛ «میانه، راه راست». (ص ۲۲: ۳۸) و یا «الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»؛ «صاحبان راه راست». (طه ۴۳: ۱۹) که تمامی این واژه‌ها، بیان‌گر آنند که راه دیگری نیز وجود دارد که راهی است ناراست و ناهموار که با راه ارجمند ستوده که همان راه راست می‌باشد، در کشمکش است؛ همچون راه دوزخ «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ. مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ»؛ «کسانی را که ستم کرده‌اند و هم ردیفانشان و آنچه را می‌پرستیدند. غیر از خدا، گرد آورید و سوی راه مستقیم جهنم رهبریشان کنید!». (صافات ۲۲: ۳۷-۲۳) که همان راه خشم گرفته شدگان و راه گمراهان است. پس راه خشم گرفته شدگان به سوی شیطان و سپس به سوی جهنم منتهی می‌شود که بی‌درنگ و به یک باره آنان را می‌بلعد؛ و بدون هیچ نرمشی، به دوزخشان می‌رساند.

و گمراهان در اوج گمراهیشان، توسط راهشان، بلعیده شده و فرصتی برای رهایی به آنان نمی‌دهد. آنان از جمله «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ «بگو: «آیا شما را از زیان‌کارترین عمل (مردم) آگاه گردانیم؟» کسانی که کوشش‌شان در (زرفای) زندگی دنیا گم گشته، حال آن که می‌پندارند کاری خوب انجام می‌دهند». (کهف ۱۰۴: ۱۸-۱۰۳)

پس راه «صراط» سه پاره گردید؛ و ما به سوی گونه راست آن، راهنمایی می‌جوییم «نه راه خشم گرفته شدگان و نه راه گمراهان و گمشدگان» در این جا به بررسی اقسام راه می‌پردازیم که عبارتند از: طریق - سبیل و صراط؛ که صراط، روشن‌ترین و آشکارترین راه‌ها بوده و ویژه نعمت یافتگان می‌باشد.

اقسام سه‌گانه راه: ۱- طریق ۲- سبیل ۳- صراط.

طریق، راهی است که بر آن گام می‌نهند و پیموده می‌شود. حال چه هموار باشد و چه سربالایی و نفس گیر و چه سراسیب؛ طریق، گاه به بهشت می‌انجامد «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى

طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «و سوی حق و سوی راهی راست راهبری می‌کند». (۶:۳۰) و گاهی به دوزخ منتهی می‌گردد. «إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»؛ «مگر راه جهنم، حال آن‌که در آن جاودانند». (نساء ۱۶۹:۴). چنان‌که، گاه معنایی باطنی و نامحسوس دارد، همچون راه جهنم و بهشت که از آن یاد شد؛ و گاه از معنایی ظاهری و محسوس، برخوردار می‌باشد؛ مثل «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا»؛ «پس راهی خشک در دریا برایشان (با عصایت) برزن». (طه ۷۷:۲۰).

و سبیل، راهی است سراشیب که برای پویندگانش روبراه گردیده است؛ و ویژه‌تر از طریق است؛ و در بیشتر موارد، به عنوان راهی ناآشکار و نامحسوس به کار می‌رود؛ و آسان‌ترین راه‌ها برای پویندگان به شمار می‌آید؛ اما با وجود شیب دار بودنش، گاهی به آسانی پوینده‌اش را به مقصد می‌رساند و گاه این رساندن به سختی صورت می‌گیرد و گاه حتی او را به مقصدش نمی‌رساند؛ و از این‌جاست که می‌تواند همچون طریق، در مواردی در قالب جمع، مطرح گردد.

و تنها در مواردی به شکل مفرد آورده می‌شود که به راه راست و هموار، اشاره‌گر باشد: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»؛ «و (این‌که) به راستی این راه بسیار راست من است. پس آن را پیروی کنید، و راه‌ها (ی دیگر) را - که شما را از راه وی پرکنده می‌سازد- پیروی مکنید». (انعام ۱۵۳:۶).

سبیل، هم سبیل‌های سالم و درست را در برداشته و هم غیر آنها را فرامی‌گیرد. و راه راست به سوی حق، سالم و درست است و شائبه‌ای در آن نیست: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «خدا هرکس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند». (مائده ۱۶:۵).

و راه‌های درست و سلامت، درجات و مراتبی هستند که تنها یکی از آنها تهی از کل تاریکی‌هایی است که خدا پیروان خرسندی‌اش را از آنها بیرون می‌برد تا به راه راستی که تهی از تاریکی هاست، دست می‌یابند؛ گرچه راه راست نیز درجات گوناگونی دارد، و چگونگی دست‌یابی به آن نیز متفاوت می‌باشد.

میان نقطه عبودیت: «پرستندگی و بندگی» و ربوبیت: «پرورش دهنده‌گی»، راه راست از دل

راه‌های درست و سالم آشکار می‌گردد، که در میان آن دو نقطه، قرار گرفته است. و این راه راست در میان تمامی سیل‌ها و طریق‌ها، قرار گرفته و نمودار می‌گردد. خط راستی که نه کژی داشته و نه چرخش می‌پذیرد؛ نقطه عطفی است میان تمامی خط‌های گوناگون و پیچیده و طی شده، چه منحنی و چه شکسته، چه با نقاط واپسینش مرتبط و چه از آنان بریده باشد.

و راه راست، درجاتی دارد که برترین آن، راه رب «پروردگار» است
«إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) است». (هُود: ۵۶: ۱۱).

راهی که به خاطر ربوبیتش، ویژه اوست، نه انبازی در آن دارد و نه کسی در آن شریک می‌ورزد؛ از همین سو، ما این راه را از خدا نمی‌طلبیم و پیامبر نیز جویای آن نیست. همان‌گونه که ما راه هدایت تکوینی رحمانی که نخستین نوع هدایت از انواع هدایت‌های هشت‌گانه می‌باشد را نمی‌جوییم، زیرا این نوع از هدایت، لازمه تمامی آفریدگان است و به طور مطلق به تمامی آنان تعلق می‌گیرد. و این راه کجا و آن راه کجا؟

و پایین‌ترین درجه راه راست، «چهره راستین انسانی است؛ که راهی است به سوی نیکی و پلی است کشیده شده میان بهشت و جهنم» زمینه‌ای مناسب که شایسته‌ترین روش راه راست خواهی است و این زمینه و موقعیت، برای هر انسانی فراهم است؛ حتی آن کس که فطرتش تیره شده و خردش نگون گشته است؛ و چنین انسانی از پروردگارش هم می‌خواهد که او را به سوی چهره راستین انسانی، راهنمایی کند تا بتواند به کمک آن به راه راست دست یابد. و از آن‌جا که سیمای راستین انسانی، دارای درجات هفت‌گانه روح - فطرت - خرد - سینه - قلب - لب - مغز ورزیده و کارکرده» و دل شعله‌ور «فؤاد» می‌باشد؛ پوینده راه راست به تک تک این‌ها نیازمند بوده تا بتواند از آنان راهواری برای خود فراهم کند تا در این سفر پیچیده و دشوار و خطیر، به یاری‌اش شتابد تا او بتواند به شناخت پروردگارش و آن‌گاه به عبودیت و پرستندگی او دست یابد؛ زیرا لازمه دست‌یابی به پرستندگی و عبودیت، به دست آوردن شناخت و معرفتی است که بدون آن نمی‌توان به عبودیت دست یافت.

و میان راه پروردگار و چهره راستین انسانی، راه‌های دیگری قرار دارد، همچون راه عبودیت و پرستندگی «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ «همواره خدا، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید؛ این است راهی بس راهوار و راستا». (عمران ۳: ۵۱)؛ و

این راه، از آغاز تا پایان روند حرکت بنده به سوی پروردگار، به عنوان رهوار و ابزار و هدف، با او همراه است؛ و با پیمودن گام‌های عبودیت و شناخت است که بنده در محضر ربوبیتی که همان راه راست می‌باشد، حضور می‌یابد. و اعتصام و چنگ زدن به خدا: «وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «و هر کس به (وسیله) خدا (از هرگونه خطا) عصمت جوید، و (راه خدا را پوید)، بی‌چون به راهی راست هدایت شده است». (عمران ۱۰۱:۳).

و بدون اعتصام و آویختن به رشته معرفت خدا، هیچ‌گونه موفقیتی در این سفر، به دست نمی‌آید و تنها اوست که در تمامی مراحل این سفر، بنده‌اش را نگاهبان است. و چنگ زدن تنها ویژه رشته ایمان به خداست. و در این سفر، هیچ توسل و تمسکی نیست جز آویختن و توسل به خدا، مگر آن که آدمی «خود» از رشته محکم الهی جدا شود؛ و توسل و تمسکی نیست مگر به رشته شناخت و عبودیت و اعتصام و اعتقاد و ایمان به خدا، ابزاری است برای دست‌یابی به راه راست که والاترین این راه‌هاست: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَأَعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَضَىٰ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا»؛ «پس اما آنان که به خدا گرویدند و به (باری) او - با کوشش و کاوش، نگهبان (خود و دیگران) شدند، به زودی (خدا) آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد، و ایشان را سوی خود، به راهی راست هدایت کند». (نساء ۱۷۵:۴).

پس چنگ زدن و توسلی وجود ندارد مگر با ایمان به خدا و ایمان و باوری به دست نمی‌آید، مگر با چنگ زدن به ریسمان الهی و همراهی با شناخت و عبودیت که در کنار چنگ زدن به ریسمان خدا قرار دارند و از آن جدا نمی‌گردند.

و تمامی این‌ها که بیان شد تنها در پرتو هدایت قرآن، به دست می‌آید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «بی‌گمان برایتان از جانب خدا نور و کتابی روشن گر آمده است. خدا هر کس را که خوشنودیش را پیروی کند به وسیله آن (کتاب) ره راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی، برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند». (مائده ۱۶:۱۵).

و یا در پرتو هدایت پیامبر قرآن: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «و به راستی تو همواره، سوی راهی راست (راهوار) هدایت می‌کنی. (شوری ۵۲:۴۲)، زیرا پیامبر نیز همچون قرآن، بیانی است از جانب خدا که قرآن را تفسیر و تبیین می‌کند؛ و درون سنت او، مفاهیمی

نهفته است چون اشارات، لطایف و حقایق که با نگرش به قرآن، نمی‌توان به آسانی بدان‌ها دست یافت. او نیز همچون قرآن راه راست بوده و هر دو به راه راست، راهنمایند.

و دیگر آن که اسلام به طور مطلق همراه با عبودیت سرشار و پر بار و همچنین توحید همراه با شناخت ناب، هر دو راه راست می‌باشند؛ و ما به کمک چهره راستین انسانی و قدرت پرستندگی و ایمان و تمسک به خدا، و در پرتو هدایت و راه‌گشایی قرآن و پیامبر آن، به سوی آن دو، و در راه دستیابی به آن دو، راه می‌پوییم.

«فَمَنْ يُرِدْ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّ مَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»؛ «پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کسی را که بخواهد گمراهش کند، سینه‌اش را سخت تنگ (و) نابسامان می‌گرداند، (چنان که) گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این‌گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌نهد. و این راه پروردگار تو است؛ به حالت استقامت تکاملی (برای پی جویانش)، ما آیات (خود) را برای گروهی که (حقیقت را) به خوبی به یاد می‌آورند، جداسازی (و بیان) نموده‌ایم». (انعام ۱۲۶-۶:۱۲۵).

و «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ «بگو: پروردگارم مرا همواره به راهی راست هدایت کرده - دینی پایدار و بهادار و پای برجا کننده - آیین ابراهیم؛ حال آن که (او) روی گردان از باطل بوده و از مشرکان نبوده است». (انعام ۱۶۱:۶).

باید گفت که قرآن و پیامبر، در این‌جا هدف نمی‌باشند؛ بلکه به همراه سایر وسایل، از جمله ابزاری هستند که رهرو، در مسیر خود بدان‌ها نیازمند است؛ مسیری که به راه راست می‌انجامد؛ به سوی اسلام توحیدی و توحید اسلامی؛ و چهره راستین انسانی نیز زمینه و رهوار این سفر است؛ و رهروان را درجات، گوناگون است. و پیامبری که به سوی راه راست راهنماست و خود نیز بر راه راست قرار دارد، به دنبال راهی نیست که خود هم اکنون بر آن است و به سوی آن راهنمایی می‌کند؛ بلکه در جستجوی دستیابی به درجات برتر و بالاتر است، همان‌گونه که از خدای خواهد که بر راه راستی که بر آن قرار دارد ثابت قدمش نگاه دارد؛ و نیز راه راستی که دیگران را بدان راهنماست؛ پس در این هنگام، او به دنبال دعا و درخواستی سه‌گانه برای راه‌های سه‌گانه‌ای است که او و دیگران بدان نیازمندند؛ و او در قلمرو

این دعاهای سه‌گانه بسر می‌برد؛ و گاهی آنها را در قلمرو «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ «(می‌گویند:) پروردگاران! پس از آن که ما را هدایت کردی دل‌هایمان را منحرف مگردان، و از جانب ویژه خود، برایمان رحمتی ببخشای، همانا تویی تو بسی بخشایش‌گر». (آل عمران ۸:۳). می‌نهد، و در دو بُعد ثابت قدم شدن و افزون‌طلبی را گرد می‌آورد و جامع آنها می‌گردد. و در تفسیر آیه، در روایات نیز این‌گونه آمده است: «رشد خواهی و راهیابی به دین او و تمسک به ریسمان او و افزون‌طلبی در شناخت پروردگارش و درک بزرگی و توانایی اوست»^۱ که مراد آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است. و همچنین «و برقرار دار توفیقت را برای ما که توسط آن تو را در زندگی گذشته‌مان، پیروی کردیم تا بتوانیم در آینده نیز، تو را پیروی کنیم... و آن حدی است میانگین که استوار باشد و به باطل گرایش پیدا نکند»^۲ و «ارشاد کن ما را به ملازمت آن راهی که محبت تو را به ما پیوند زند و رساننده دینت باشد و از این که ما خواهش‌های نفسانی‌مان را پیروی کرده و نابود شویم و یا این که به عقاید و نظرات خود، دل بسته و هلاک گردیم، جلوگیری نماید»^۳ و تمامی این معانی و مفاهیم و مقاصد را پیامبر در چارچوب «اهدنا» به آن اشاره‌گر بوده و بدان‌ها نظر دارد. او این مقام و معانی عمیق را برای دیگران می‌خواهد، تا بدان‌چه که در به دست آوردن آن کوتاهی کرده‌اند، دست یابند و بر دست یافته‌های خویش، ثابت قدم گردند؛ و برای خود، استمرار عصمتش را می‌طلبد و کامل‌تر شدن معرفتش را می‌جوید.

و ما نیز همچون پیامبر و همراه با او، برای خودمان و برای او و برای دیگران این معانی و مقاصد هفت‌گانه را درخواست می‌نماییم؛ یعنی چهره راستین انسانی، عبودیت «پرستندگی»، ایمان و چنگ زدن و توسل به خدا، کتاب خدا، پیامبر خدا ﷺ، اسلام خدا و توحید و یگانگی او؛ هفت پاره‌ای که در دل مثنای هفت‌گانه «سوره حمد» قرار دارد؛ و نقطه جامع تمامی آنها، «راه راست»، می‌باشد؛ و تمامی این‌ها درجاتی دارند، و نیز هر کدام مردمانی دارند و هیچ کدام از جهانیان و حتی نخستین پرستندگان از آن، بی‌نیاز نیستند؛ زیرا او خواهان آن راه برای خویش است، تا بر آن چه که قرار دارد، پایدار مانده و به کمال بیشتری برسد، و آن راه را برای دیگران طلب می‌کند، تا کاستی‌هایشان را برطرف کرده و

۱. تفسیر برهان ۱:۵۱ به نقل از ابن بابویه در فقیه و به نقل از امام صادق علیه‌السلام.

۲. همان مأخذ از امام علی علیه‌السلام که مراد راه راست می‌باشد. مترجم.

۳. همان مأخذ، از امام رضا علیه‌السلام در «تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم». مترجم.

درجات بالاتر راه راست را به دست آوردند.

و این اصول و مفاهیم هفت‌گانه، میان درجاتی سه‌گانه قرار گرفته‌اند؛ از متن راه راست، همچون عبودیت ناب برای خدا و تسلیم شدن در برابر او و توحید ناب و شناخت او، و از ابزار دست‌یابی به آن که همان حرکت به سوی راه راست می‌باشد، همچون ایمان و تمسک و توسل به خدا و عبودیتش در پرتو قرآن و به وسیله پیامبران، و از زمینه مناسب برای آن، همچون چهره راستین انسانی که تبلور می‌یابد و مرکبی رهوار برای رهرو است؛ پس چگونه می‌توان بدون هیچ‌گونه مرکب شایسته‌ای، راه پیمود؛ و ابزاری شایسته‌تر از عبودیت «پرستندگی» در راه دست‌یابی به هدف، وجود ندارد. زیرا هدف رهرو، شناخت و رسیدن به منزلت والاست؛ و عبودیت، لازمه پیمودن این راه پریچ و خم و خطیر است؛ و به هر اندازه که عبودیت، افزون گردد، معرفت و شناخت، پربار و سرشار می‌گردد و به هر اندازه که شناخت، افزون گردد، عبودیت افزون می‌گردد.

پس اسلام توحید و توحید اسلامی همراه با شناخت و عبودیت، مقصد نهایی به شمار می‌آیند؛ و آن چه مقدمه شناخت یا عبودیت است، یا زمینه و موقعیت می‌باشد و یا ابزار و وسیله.

پس نتیجه این می‌شود که اسلام کامل عبارت است از عبودیت و پرستندگی کامل؛ و توحید کامل عبارت است از معرفت و شناخت کامل. و «ایاک نعبد»، هدف و مقصد را به تصویر می‌کشد و «ایاک نستعین»، ابزار و وسیله را ترسیم می‌نماید؛ و بنده، زمینه و موقعیت را دریافته و به نقش در می‌آورد؛ با کمک فطرت و اندیشه سالم و بی‌آلایش به گونه‌ای که این هدف و آن ابزار و وسیله را پذیرا شده و بدان‌ها پای می‌بندد.

و از آن‌جا که نصّ در این‌جا «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است، این آیه، راه‌های سه‌گانه را با مفاهیم هفت‌گانه خود، در بر می‌گیرد؛ «بِهِ» و «إِلَيْهِ» و «إِيَّاهُ»، پس دعا و درخواست را توسط آن کامل کرده و به زیبایی و به کوتاهی، بیان می‌نماید. و اقرار و اعتراف در قالب جمع در «نعبد و نستعین» و درخواست جمعی در «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این جمع سه‌گانه «نعبد - نستعین - اهدنا» پایه ایمان گروهی و جمعی می‌باشد که جامعیت و اجتماعی بودن اسلام را حتی در برگزاری نماز، به تصویر می‌کشد؛ به گونه‌ای که همراه با نماز گزاردن برای پروردگار، با بندگان او نیز، پیوند خورده و آمیخته می‌گردد.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (۷)

نعمت «با کسره» عبارت است از حالتی که از لحاظ روحی و احساسی، خوش و پسندیده است. و در کل قرآن «۳۴» بار آمده است، و نعمت «با فتحه» عبارت است از معنای وارونه نعمت. یعنی حالتی ناگوار که به دنبال نادیده گرفتن نعمت‌ها و بخشش‌های خدا پدید می‌آید: «وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ. وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ»؛ «و کشتزارهایی و جایگاهی گرامی. و نعمتی نعمت‌وار که از آن با بی‌بندوباری و خوشحالی برخوردار بودند». (دخان ۲۶:۲۷).
و آیه دیگر «وَدَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا»؛ «و مرا با تکذیب کنندگان نعمت وار واگذار و اندکی مهلتشان ده». (مزمّل ۱۱:۷۳).

آیا می‌توان آیه مورد نظر را این‌گونه قرائت کرد: «صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین»، آن‌گونه که در بعضی قرائت‌ها آمده است^۱ پاسخ منفی است؛ زیرا نصّ متواتر در قرآن، مخالف این‌گونه قرائت و نگارش می‌باشد؛ گرچه معنای هر دو قرائت یکی باشد و ساختار آیه به آن‌گونه، صحیح باشد، و حال آن‌که صحیح نیست.

و از آن‌جا که راه «صراط» گاهی میان دو نقطه عبودیت «پرستندگی» و ربوبیت «پرورش دهنده‌گی» خدا قرار گرفته و استوار می‌شود؛ و با این‌که ناستوار بوده و راست نیست و رهرو را از راه خدا دور نموده و یا او را به سختی و مشقت می‌اندازد؛ و یا این‌که میان دو نقطه عبودیت و شیطنت که همان راه جهنم است، قرار دارد؛ از این جهت دو آیه، توسط یک اثبات و دو سلب، شناسانده می‌شود.

مرحله اثبات در آیه به جهت هموار بودن و استواری راه است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». و مرحله سلب اول، به جهت روبرو شدن آن با راه شیطان است «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»؛ و سلب دوم، حدّ فاصل میان آن دو راه می‌باشد؛ یعنی نه بهسوی خدا گرایش داشته

۱. در المنثور: ۱۵، به سندش از عمر بن خطاب که او همواره این‌گونه می‌خواند: «صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین». و از عبدالله بن زبیر، نظیر آن نقل شده است مگر با اختلافی در «صراط» و همچنین از عکرمة و اسود نظیر آن آمده است.

و در کتاب نور التقین ۱:۲۴ ج ۱۰۶، تفسیر قمی، پدرم از حماد از حریر از ابی عبد الله علیه‌السلام برایم روایت کرد که ایشان این‌گونه قرائت کرد «صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین». و فرمود: مغضوب علیهم، دشمنان اهل بیت و ضالین، قوم یهود و نصاری هستند.

و از همو از ابن ابی عمیر از ابن اذنیة از ابی عبد الله علیه‌السلام این‌گونه آمده است: «غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین».

و در پی شناخت اوست؛ و نه تمایلی به گمراه شدن دارند «وَلَا الضَّالِّينَ»، میان این دو راه سردرگم است؛ نه آن را می‌پذیرد و نه به این راه، پای می‌بندد!

تنها راهی که در آیه، مورد درخواست قرار می‌گیرد، راه کسانی است که نعمت خدا بر آنان بارید؛ و نه راه خشم گرفته شدگانی که نعمت و بخشایش خدا را دریافتند و سپس انکارش نمودند «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ «و حال آن که (از عمق) جان‌هایشان به آن (نشانه‌های ربانی) یقین داشتند، از روی ظلم و تکبر، آنها را انکار (و انکار) کردند». (نمل ۱۴: ۲۷). آنان که حقیقت را در می‌یابند و آن‌گاه از آن کناره می‌گیرند، گویا شناختی نسبت به آن نداشته و یا باطلش می‌پندارند؛ و نه راه آنان که از راه حق گم گشتند و این گمراهی آگاهانه و یا ناآگاهانه، عامل بازدارنده آنان از رهیابی به سوی حق گردید.

و از آن‌جا که هدایت و رهنمایی، امری روحی است و راه راستین و هموار، رساننده به سوی حقیقت هدایت است؛ و بخشش‌های دنیا دربرگیرنده خشم گرفته شدگان و گمراهان نیز می‌گردد؛ پس در نتیجه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» به نعمت ارزنده روحی اشاره دارد؛ و چون این نعمت در آیه، محصور و مقید به قسمی خاص نگردیده، بیان‌گر تمامی نعمت‌های روحی و گسترده می‌باشد؛ همچون چهره کامل و راستین انسانی، که پلی است ارتباطی بهسوی تمامی نعمت‌ها، و اعتقاد و باور و توسل و تمسک به خدا. در زندگی همراه با روحیه پرستندگی شایسته؛ و تسلیم شدن در برابر خدا و یگانگی او در پرتو کتاب شریعت و سنت پیامبران، و برترین الگوهای پیشتاز و پرچار از میان گروه نعمت یافتگان با توجه به گونه‌گونی درجاتشان عبارتند از: پیامبران و راستان در تمامی حالات و شهیدان و صالحان: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلَمُوا تَسْلِيمًا. وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ ائْتُوا مِن دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا. وَإِذْ لَا تَتَذَكَّرُهُمْ مِن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا. وَلَهْدَيْنَاهُم صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا. ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا»؛ «پس نه، (چنان نیست). به پروردگارت قسم که (اینان) ایمان نمی‌آورند، تا آن که تو را در آن چه میانشان مایه مشجره است به داوری برگمارند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل هاشان احساس تنگی (و تردید) نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند. و اگر بر آنان می‌نوشتیم که خودتان (همدیگر) را بکشید، یا از خانه‌هاتان به در آید، جز اندکی از ایشان آن

را به کار نمی‌بستند، و اگر آنان آن‌چه را بدان پند داده می‌شوند به کار می‌بستند، بی‌گمان بر ایشان بهتر و در ثبات (قدم)‌شان مؤثرتر بود. و در آن هنگام (ما هم) از نزد خویش، بی‌چون پاداشی بزرگ به آنان می‌دادیم. و به راستی آنان را به راهی (بسی) راست هدایت می‌کردیم. و کسانی که از خدا و پیامبر(ش) اطاعت کنند، ایشان با کسانی هستند که خدا بر (سروسامان) آنها نعمت فرود آورده: از پیامبران برجسته، و راستان و شهیدان و شایستگان. و آنان چه نیکو همدانند. این فضیلت (بزرگ) از خداست و خدا در دانی بسنده است». (نساء ۷۰-۶۵).

در این‌جا سیمای والاترین و برترین نعمت یافتگان نمودار می‌گردد. یعنی پیامبر بزرگ ﷺ و هر آن‌کس که خدا و پیامبرش را پیروی نماید، در چارچوب این فرمانبری، همراه این نعمت یافتگان خواهد بود، گرچه درجاتشان بر اساس شایستگی‌هایشان، مختلف است. پیامبران در بالاترین مرتبه قرار داشته و صالحان پایین‌ترین آنان هستند و راستان و شهیدان در میانه آنان جای گرفته‌اند. و آنان همگی به همراه یارانشان فرمانبران خدا و پیامبرش می‌باشند، و در قلمرو جاودانه و گسترده این پیامبر سترگ، به زندگی خویش ادامه می‌دهند.

و پیامبر با تمام بزرگی و بزرگواریش و با راه سرفراز و پیشتازش، در نمازهای شبانه‌روزی‌اش، این‌گونه درخواست می‌کند: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»!

و چگونه می‌توان او را صراط و فرماندهی شایسته فرمانبری برای نعمت یافتگان در راستای تاریخ و در گستره جغرافیا به شمار نیاورد، در حالی که رسالت‌ها و آیین‌ها و کتاب‌های آسمانی تمام نعمت یافتگان، مشروط به ایمان به او و یاری دهی‌اش می‌باشد؛ و او نخستین کسی است که با خدا پیمان بست و آخرین کسی است که برانگیخته شد: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ «و چون خدا از تمامی پیامبران برجسته (ی صاحب کتاب) پیمان گرفت، که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد درحالی که آن‌چه را با شماست تصدیق کننده است، بی‌گمان به او ایمان بیاورید، و به راستی و درستی یاریش کنید. (آن‌گاه) فرمود: آیا اقرار کردید و بر این (جریان، پیمان) بار گرانم را بر (عهده) گرفتید؟ گفتند: (آری)، اقرار (پایدار) کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم». (آل عمران ۸۱:۳). ما می‌توانیم، تعدادی از پیامبران را که نخستین نعمت یافتگان به شمار می‌آیند، در قلمرو قرآن مشاهده کنیم؛ همچون: زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، اسماعیل و

ادریس «إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا. أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»؛ «او (ادریس) بسی راستا (و) پیامبری برجسته بود. و (ما) او را به جایی بلند [معراج] بالا بردیم. ایشان کسانی از پیامبران برجسته‌اند - که خدا برایشان، نعمت ارزانی داشت - از دودمان آدم و از کسانی که با نوح (در کشتی) سوار(شان) کردیم و (نیز) از دودمان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات (خدای) رحمان برایشان خوانده شود، سجده‌کنان و گریان به خاک فرو افتند». (مریم ۵۸-۱۹-۵۶) و شاید منظور از «ممن هدینا و اجتیبنا» پیامبرانی باشد که نامی از آنان برده نشده است و همچنین راستان و شهیدان و صالحان.

نعمتی که پیامبران و نظایر آنان از میان معصومان همچون راستگویان، بدان ویژگی یافته‌اند نعمت هدایت با توجه به درجات آن می‌باشد؛ زیرا آنان بر راه راست قرار داشتند و به راه راست، راهنما بودند.

و آن چه که به عنوان همراهی و هم‌ردیفی برای پیروان خدا و پیامبر در آیه وارد شده است، همراهی در قرار داشتن در راه راست است؛ به ویژه آن که راه راست به سوی خدا، یکی است؛ گرچه روش‌های دسترسی به راه خدا، به اندازه تعداد آفریدگان است. و راه راست، در هر حال، هدف نهایی رسالت‌های خدا و آیین‌های اوست که توسط پیامبران خدا، عرضه می‌گردد؛ و آنان خود بر آن راه قرار داشته و دیگران را بدان رهنمون می‌شوند. و اگر پیامبر، نمی‌بود؛ نه قرآن وجود داشت و نه اسلام توحیدی و توحید اسلامی و نه چهره راستین انسانی، نمودار می‌گشت. و از چنگ زدن به ریسمان خداوند و پرستش و بندگی شایسته او اثری بر جای نمی‌ماند. و پیامبر نماد راستین راه راست و راهنمای بدان است؛ و جانشین و فشرده وجود او علی علیه‌السلام نیز راهنمای راه است و الگوی راه یافتگان و راهنمایان و فرزندان معصوم او علیه‌السلام، بنابر آن چه که از روایت‌ها، به دست می‌آید، تجسم عینی راه راست هستند.

پیامبران و به دنبال آنان، راستان، از دیرباز بر راه راست قرار داشتند؛ اما با درجانی گوناگون «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»؛ «و برتر از هر صاحب دانشی دانشوری است». (یوسف ۷۶:۱۲). و او «اللَّهُ» بر فراز تمامی دانشوران قرار دارد. و امت اسلام، خواهان راهنمایی به سوی راه راستانند و راستان خود، خواهان راه محمدند ﷺ و تمامی پیامبران نیز راه او را می‌جویند و می‌پویند و بدان باور دارند، آن هم پیش از آن که برانگیخته شود؛ و تمامی به سوی آن نقطه

زیبا، اشاره کردند.

و از این جاست که مشاهده می‌کنیم که راه ایده‌آل و آرمانی ما که در نمازهایمان، جستجوگر آنیم، «راه محمد ﷺ و خاندانش علیهم‌السلام^۱ می‌باشد و هر دو فرقه شیعه و

۱ - ۳ تعلی در کشف و بیان درباره آیه روایت کرده است که مسلم بن حیان گفت: از ابا بریده شنیدم که می‌گفت: راه محمد و خاندانش. و در تفسیر و کعب بن جراح از سفیان ثوری از سدی از اسباط و مجاهد از عبد الله بن عباس پیرامون آیه آمده است که گفت: ای گروه بندگان بگویید: ما را به سوی محبت محمد و خاندانش، راهنما باش.

و حموی در فرائد السمطین به اسنادش از اصبع بن نباته از علی رضی الله عنه درباره سخن خداوند روایت کرده است که: «**أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ**»، حضرت فرمود: صراط، ولایت ما اهل بیت است. و ابن عدی و دیلمی در صواعق ص ۱۱۱ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان گفتند: پا برجاترین شما در راه راست، علاقمندترین شما به خاندان من می‌باشد. و شیخ الاسلام حموی به اسنادش در فرائد السمطین در حدیثی روایت کرده است از امام صادق رضی الله عنه که این گونه گفتند: ما منتخبین خداییم و مسیر روشن و آشکار و راه راست به سوی او هستیم. و ابو سعید در شرف النبوة از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: من و خاندانم، درختی در بهشت هستیم و شاخه‌های آن در دنیا، آن کس که با ما پیوند خورد، راهی به سوی پروردگارش برگزیده است. (ذخائر العقبی ص ۱۶).

و نظیر آن را حافظ حسکانی در شواهد التنزیل (۱:۵۷) نقل نموده است بسند پیوسته از ابی بریده و به سند دیگر از ابن عباس و نفر سومی که از او روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به علی بن ابیطالب رضی الله عنه: تو مسیر آشکاری و تو راه راست هستی و تو مالک دین می‌باشی، و به چهارمین سند از جابر بن عبد الله که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند علی و همسر و فرزندان را حجت شما و براهین خود بر مردم قرار داد و آنان در براهی دانشند در میان امت من، هر کس از آنان ره جوید، به راه راست، دست یافته است. و از طریق اهل بیت در کتاب عیون الاخبار ص ۳۶-۳۵ به اسنادش از امام سجاد رضی الله عنه که فرمود: میان خدا و حجتش پرده‌ای قرار ندارد و برای خدا پرده‌ای به جز حجتش نیست، ما در براهی خداییم و ما راه راستیم و ما گنجینه دانش اویسیم و ما رساننده بازگو کننده وحی اویسیم و ما پایه‌های توحید اویسیم و ما گنجینه اسرار او هستیم.

و در همان کتاب از جعفر بن محمد رضی الله عنه درباره آیه «**صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» فرمود: یعنی محمد و تبارش علیهم‌السلام و در امالی صدوق (ص ۱۷۳) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که: آن کس که دوست دارد همچون طوفان از پل صراط گذشته و به بهشت درآید و ارزیابی و محاسبه نگردد، پس ولایت ولی و جانشین و یار من بر اتمم یعنی علی بن ابیطالب را بپذیرد و آن کس که خوش دارد به آتش داخل شده، پس ولایت او را ترک گوید، به عزت پروردگارش قسم که او دری است که تنها باید از او گذر نمود و او راه راست می‌باشد و او همان است که خداوند در روز جزا از ولایتش سؤال خواهد نمود.

و ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳:۲۲ از ابراهیم ثقفی به اسنادش از ابی برزّه اسلمی روایت کرده است که او گفت پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون این آیه فرمود: «**أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ**» از خدا درخواست نمودم که آن راه را برای علی علیه‌السلام هم قرار دهد و او این چنین کرد. و نظیر آن را مجلسی در بحار جلد ۳۶-۳۵ و سید بحرانی در غایة المرام ج ۱:۲۴۷ بنقل از روضه ابن فارسی روایت کرده‌اند.

و محمد بن حسن صفار به اسنادش از ابی حمزه ثمالی درباره آیه روایت کرده است که گفت: او به خدا قسم که علی است و همو میزان و راه است غایة المرام ج ۱:۲۴۶.

و از جابر بن عبد الله انصاری که پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع یارانش قرار داشت و با دست به سوی علی اشاره نموده و فرمود: او راه راست است، پس پیرویش نمایید. (ج ۲:۴۳۵).

و از سعد از ابی جعفر علیه‌السلام پیرامون آیه فرمود: خاندان محمد صلی الله علیه و آله راهی هستند که بدان رهنما می‌شوند و بدان اشاره شده

سنی به این معنا اشاره‌گرند؛ و با «راه علی» (۲) است به منزله دومین مصداق و سمبل این راه، و مصداق‌های دیگرش، خاندان علیهم‌السلام پیامبر ﷺ که دنباله‌گیران راه او هستند، می‌باشند (۳).

و راه آنان، راه محمد ﷺ می‌باشد.

و آن هدایتی که پیامبر ﷺ برای خود می‌طلبد، و آن راهی که او در جستجوی آن است، راهی است فراسوی آن راه و پربارتر از آن. و پیامبر ﷺ از خدا می‌خواهد که او و دیگر بندگان را در راهی که در آن قرار دارند، ثابت قدم نگاه دارد؛ گرچه میان او و دیگر بندگان، فرسنگ‌ها فاصله است: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»؛ «و برای هر يك (از مکلفان) - از آن چه انجام داده‌اند -، درجاتی است و پروردگارت از آن چه می‌کنند غافل نیست». (انعام ۱۳۲:۶). و «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»؛ «ایشان نزد خدا درجاتی هستند و خدا به آن چه می‌کنند بسی بیناست». (آل عمران ۱۶۳:۳).

و «تَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»؛ «(و ما) هر کس را بخواهیم (به) درجاتی فرا (تر) می‌بریم، همواره پروردگارت حکیمی بس داناست». (انعام ۸۳:۶).

«المغضوب علیهم - خشم گرفته شدگان»

تمامی کسانی هستند که خدا بر آنان خشم گرفته است؛ و در برگیرنده گروهی ویژه نمی‌باشد؛ و این که آنان را به قوم یهود تفسیر می‌کنند^۱، به معنای بیان مصداق از خشم گرفته شدگان است. گرچه قوم یهود، بارزترین و شوم‌ترین مصداق‌های این آیه می‌باشند؛ اما آنان تنها بخشی از مجموعه خشم گرفته شدگان به شمار آمده و قطعاً به معنای تمامی آنان

است. (تفسیر عیاشی ج ۱:۳۸۴).

و ده‌ها حدیث در همین زمینه از طریق شیعه و سنی از پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است.

۱. روایات زیادی در این باره از پیامبر ﷺ نقل گردیده است که عبد الرزاق و احمد و ابن مردویه در مسندش و بیهقی در شعب و عبد بن حمید و ابن جریر و بغوی در معجم الصحابة و ابن منذر و ابو الشیخ از عبدالله بن شقیق از ابی‌ذر نقل کرده‌اند که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: آنان قوم یهودند.

و همچنین سفیان بن عیینه در تفسیرش و سعید بن منصور از اسماعیل بن ابی خالد از پیامبر ﷺ نقل نموده‌اند همان حدیث را و احمد و عبد بن حمید و ترمذی و حسن و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حبان در صحیح‌هاش از عدی بن حاتم از پیامبر ﷺ آن را روایت کرده‌اند. و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم به عنوان صحیح‌ه و طبرانی از شربذ از پیامبر ﷺ همان حدیث را نقل کرده‌اند. در المنثور ۱:۱۶.

نیستند؛ زیرا در میان قوم یهود، هستند کسانی که مورد خشم خدا قرار نگرفته‌اند، گرچه آنان از زمره مسلمانان، بیرونند. همچون تسلیم شدگان در برابر حقیقت، و اگر چه از جمله گمراهان باشند؛ که در رابطه با حقیقت سهل انگاری نموده، اما به دشمنی با آن برنخاسته و به تکذیب آن نپرداخته‌اند.

و ما مشاهده می‌کنیم که غیر یهودیان و حتی مسلمانان نیز می‌توانند در قلمرو خشم گرفته شدگان قرار گیرند: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ «پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه آرزوی شما و به دلخواه و آرزوی اهل کتاب نیست. هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر ببیند، و جز خدا برای خود نه سرپرستی می‌یابد و نه مددکاری». (نساء: ۱۲۳). و این که از قوم یهود به عنوان تنها گروهی که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند، یاد شده است؛ تنها به آن دلیل است که آنان شوم‌ترین و پلیدترین قوم سرکش در کشاکش تاریخ پیامبران و امامان بوده‌اند.^۱

و از جمله خشم گرفته شدگان اینانند:

«مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ. لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛

«کسانی که سینه‌هاشان را به کفر گشاده کردند، پس خشم خدا بر آنان است و برایشان غذایی بزرگ است. این بدین سبب است که اینان (بی‌امان) زندگی دنیا را بی‌چون بر آخرت - از روی محبت - برگزیدند، و این که بی‌گمان خدا گروه کافران را (هرگز) هدایت نمی‌کند. اینانند کسانی که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و دیدگان‌شان مهر نهاده، و ایشان (هم) اینان

۱. در کتاب نور الثقلین ۱:۲۴ ح ۱۰۶ - قمی می‌گوید پدرم از حماد از حریر از ابی عبدالله علیه السلام بر من حدیث گفت که ایشان فرمود: خشم گرفته شدگان دشمنان اهل بیت و گمراهان، یهود و نصاری هستند. و از او از ابی عمیر از ابن اذینه از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: خشم گرفته شدگان، دشمنان اهل بیت، و گمراهان، آنانی هستند که امام خود را نمی‌شناسند.

و در کتاب **بن لایحضره الفقیه** در آن چه که فضل از علل ذکر می‌کند از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که ایشان فرمود: ... خشم گرفته شدگان به معنای پناه‌گیری است از این که مبدا از جمله دشمنان و کفر پیشه‌گان سهل‌انگار به خدا و امر و نهی او باشد. و گمراهان، یعنی تمسک و توسل به خداوند از این که مبدا از جمله کسانی باشد که بدون شناخت، از راه خدا، بیرون شدند و گمراه گرویدند و گمان بردند که به نیکی رفتار می‌کنند.

و در کتاب احتجاج طبرسی، روایت کرده به اسناد پیشین که از امام ابی‌الحسن عسکری علیه السلام آورده است که ابا الحسن الرضا علیه السلام فرمود: آن که عبودیت خدا را به علی علیه السلام نیز برساند، از جمله خشم گرفته شدگان و گمراهان است.

غافل اند». (نحل ۱۰۹:۱۰۶-۱۰۷).

و از زمره خشم گرفته شدگان، کسانی هستند که پس از کامل شدن و اتمام حجت و آشکار گشتن راه روشن، در خدا و حقانیت راه او به جدال می پردازند:

«وَالَّذِينَ يَحَابُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتَهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»؛ «و کسانی که در(باره) خدا - پس از آن که دعوتش پذیرفته شد - به مجادله و ستیز برخیزند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل و ناچیز است، و خشمی (از خدا) برایشان بوده و برایشان عذابی سخت است». (شورا ۴۲:۱۶).

و همچنین آنان که آیات خدا را به تکذیب نشسته اند: «قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَظْبٌ أُتْجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ...»؛ «گفت: به راستی پلیدی و خشمی (سخت) از پروردگارتان، بر سرو(سامان) شما واقع شده. آیا درباره نام‌هایی که خودتان و پدرتان (با آنها بت‌هایتان را) نامیده‌اید، (و) خدا بر (حقانیت) آنها هیچ سلطه‌ای فرو نفرستاده، با من مجادله می‌کنید؟». (اعراف ۷:۷۱).

و آنان که در رزق و روزی خدا، سرکشی می‌کنند: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ»؛ «(و گفتیم) از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که ما روزیتان دادیم بخورید، و در آن طغیان نکنید، پس خشم من بر شما فرود آید؛ و هرکس خشم من به او فرود آید بی‌چون سقوط کرده است». (طه ۸۱:۲۰) و این دستاویز سرکشی در روزی خداست، تا چه رسد به حال آنان که از خدا، روی برتافته و در برابرش سرکشی می‌نمایند! و آنان که در جهاد، پشت به دشمن کردند:

«وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ «و هرکس در آن هنگام (و هنگامه) به آنان پشت کند - مگر آن که (هدفش) کناره‌گیری برای جنگی، یا پیوستن به جمعی (دیگر از هم‌زمانش) باشد - بی‌گمان (همواره) به خشم خدا برگشته و جایگاهشان بوده (و گرفتار شده) و چه بد سرانجامی است». (انفال ۸:۱۶).

و نیز آنان که از روی عمد، مؤمنان را به جرم ایمانشان به قتل می‌رسانند:

«وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَئِمَّةً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است حال آن که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته

است». (نساء ۹۳:۴).

از مجموعه آن چه که بیان شد، در می‌یابیم که خشم گرفته شدگان بر اساس گوناگونی درکات و پستی‌هایشان کسانی هستند که در دل‌هایشان را به روی کفر گشودند یا در رزق و روزی و یا حتی در برابر خدا به سرکشی برخاسته‌اند؛ یا آیات خدا را تکذیب کردند؛ یا از هر گروهی که بودند در خداوندی خدا به ستیزه برخاستند، همچون منکران خدا و شرک ورزان به او، چه اهل کتاب همچون یهودیان و نصرانیان باشند و یا مسلمانان؛ گرچه درکات و پستی‌های خشم بر آنها گوناگون است؛ آن گونه که خشم گرفته شدگان، کیفی هم‌هنگ با کردارشان خواهند دید.

و برای آن که غیر یهودیان اسیر خواهش‌ها و آرزوهای دروغین نگردند؛ برای آنها که گرویده‌اند و به نیکی رفتار می‌کنند از میان یهودیان همچون دیگر گروه‌ها، امنیت عمومی و فراگیر وعده داده شده است؛ بعد از آن که خواری و زبونی نصیب آنان گردید و خشم خدا بر آنها چیره گشت.

«وَضْرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «و (داغ) خواری و ناداری (؛ زمین‌گیری) بر آنان زده شد، و به (سوی) خشمی از خدا برگشتند. این بدین سبب بود که آنان همانا به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیدند، و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند؛ این بدان روی بود که سرکشی نموده و تجاوز می‌کردند. بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و نصرانیان و صابئان [؛ التقاطیان] - هر کس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته‌ی (ایمان) کند، - پس اجرشان برایشان نزد پروردگارشان است. و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک خواهند شد. (بقره ۶۲:۲-۶۱).

و در آیه دیگری این گونه مشاهده می‌کنیم: «ضْرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَمَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضْرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»؛ «هر کجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مهر خواری و بی‌مقداری بر سر و سامان (شان) زده شده، مگر به وسیله ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم و به خشمی از جانب خدا گرفتار شدند و مهر (و

مهار) گدا صفتی بر آنان زده شد، (و) این بدین سبب بود که همانا به آیات خدا (همی) کفر می‌ورزیدند، و پیامبران را به ناحق کشتند. (نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی و تجاوز می‌کرده‌اند». (آل عمران ۱۱۲:۳).

اما بدون درنگ، و به دنبال آن وعده امنیت و آسایش به گروندگان داده می‌شود: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ. يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ. وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»؛ «(آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی، ایستا و راستایند (که) آیات الهی را در دل شب (همی) می‌خوانند، در حالی که آنان سر به سجده می‌نهند. به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند، و به کار معروف [پسندیده] فرمان می‌دهند و از کار منکر [ناپسند] باز می‌دارند، و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگی‌ها و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند و خدا به (حال) تقواییشان بسی داناست. (آل عمران ۱۱۵:۳-۱۱۳).

درست است، آنان یکسان نیستند زیرا آنان یهودی و یا غیر مسلمان از اهل کتابند، و خشم خدا تنها به رشته‌های تخلف و سر باز زدن از شریعت‌اش می‌باشد. و از آن‌جا که قوم یهود سرکش‌ترین و تکذیب‌کننده‌ترین تکذیب‌گران آیات خدایند، مشاهده می‌کنید که آیات خشم بیشتر از سایرین به آنان مربوط می‌شود، تا به حدی که گویا تنها آنان، خشم گرفته شدگانند.

اما «ضالین»، آنان، میانگین خشم گرفته شدگان و راه یافتگانند، و از راه راست، کنار افتاده‌اند. اما به هر حال آنان از جمله گمراهانند، چه این که ناخواسته گمراه شده باشند و یا به میل و اراده خویش؛ آنان کسانی هستند که از سیمای انسانی و از توحید و آخرت، دور افتاده و به بی‌راهه رفته‌اند: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَاكِبُونَ»؛ «و بی‌چون کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از (این) راه بسیار (راست) سخت منحرفند». (مؤمنون ۲۳:۷۴)؛ از راه بندگی که چهره کامل انسانی است؛ چهره‌ای که توسط راه توحیدی اسلام و اسلام توحیدی و چنگ زدن به ریسمان خدا در پرتو قرآن محمد ﷺ و محمد قرآن، ترسیم شده و تبلور یافته است.

و خلاصه آن‌که، هر آن‌کس که از راه راست، گم گردد، از جمله گمراهان به شمار می‌آید:

از ضعیف نگاه داشته‌ای که ناتوان است و ناخودآگاه راه نمی‌یابد

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا»؛ «مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیز نیابند، پس ایشان را، امید است خدا از آنان در گذرد. و خدا همواره خطابخش (و) پوشنده بوده است». (نساء ۹۹: ۹۸-۴).

و از ضعیف نگاه داشته شده‌ای که از روی عمد، سهل انگاری کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ «بی‌گمان کسانی که بر خود ستمکارند (هنگامی که) فرشتگان جانشان را گرفتند (به آنان) گفتند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ دادند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. گفتند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ)، چه بد بازگشتگاهی است. (نساء ۹۷: ۴).

و همچنین خود بزرگ‌بینی که با حق به ستیزه برخاسته است، که او از سران گمراهی به شمار می‌آید؛ گمراهی که گمراه کننده است؛ از راه راست پرت گردیده و به دور افتاده است و او از جمله خشم گرفته شدگان است: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِبِينَ الضَّالِّينَ. فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ»؛ «و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه بوده است؛ پس برایشان مهمان‌خانه‌ای از مایعی جوشان است؛ و (نیز) افروختن آتشی فروزان». (واقعه ۹۴: ۵۶-۹۲).

درکات و پستی‌های گمراهی به اندازه‌ای در میان نصرانی‌ها، پراکنده است که در میان دیگر اقوام، نظیر آنان دیده نمی‌شود؛ و از این جاست که در حدیث، ضالین را به آنان تفسیر می‌کنند و آنان را گمراه‌ترین گمراهان می‌شمرند.

و «گمراهان» به جهت گستردگی طیفش، بر خشم گرفته شدگان، استیلا دارد، زیرا هم آنان و هم غیر آنان را در بر می‌گیرد؛ و گاهی دیگر راه‌های پیچیده و دشوار را در بر می‌گیرد و اگر چه آن راه‌ها به خدا، رهنمون شوند.

اما راه راست، درست‌ترین راه‌هایی است که به خدا می‌انجامد، گرچه درجاتی دارد، و هر درجه پایین‌تر نسبت به درجه بالاتر، گمراهی و گمشدگی محسوب می‌گردد، در حالی که راه‌گشا به سوی خداست: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»؛ «و تو را (در میان مکلفان) سرگشته‌ای یافت، پس (تو را از سرگردانی،) هدایت کرد!». (ضحی: ۷).

اما مراد از «گمراهان» گمراهی آگاهانه و یا ناآگاهانه است؛ زیرا گمراه، کسی است که از راه جدا شده است، اما در راهی قرار دارد که به راه راست منتهی می‌شود؛ گمراهی او، همچون

شکّ مقدّس، مقدّس و پذیرفته شده است. و او به سوی یقین و باور گام برمی‌دارد. و اسلام، به سوی ایمان و یقین، رهنمون است؛ پس او نه نفاق می‌ورزد و نه به ایمان دست یافته است؛ بلکه او به اسلامی رسیده است که پلی است به سوی ایمان «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ «بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید. لیکن بگویید اسلام آوردیم. و هنوز در دل‌هایتان ایمان داخل نشده است». (حجرات ۱۴: ۴۹). و گمراهی که خود را راه یافته می‌انگارد، حال چه آگاهانه و یا ناآگاهانه، در حقیقت گمراهی است که به ره یافتنش، امیدی نیست. و از آن‌جا که او در نمازش به دعا می‌پردازد و در بیشتر موارد، بر راه راست قرار ندارد، گمراه محسوب می‌گردد؛ اما او چون از راه راست دور بوده اما به سوی آن گام برمی‌دارد، از جمله گمراهانی که خشم گرفته شده می‌باشند، به شمار نمی‌آید؛ گرچه نسبت به آنکس که در راه راست قرار دارد، گمراه محسوب می‌گردد.

پس نتیجه این می‌شود که ره پویان به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

- ۱- گرونده‌ای که در راه راست قرار نگرفته اما به سوی آن گام برمی‌دارد.
 - ۲- آن کس که در راه راست قرار دارد.
 - ۳- خشم گرفته شدگانی که ایمان نداشته و به سوی ایمان، گرایشی هم ندارند، بلکه با آن به دشمنی برخاسته و از آن روی برمی‌تابند.
 - ۴- گمراهانی که راه را گم نموده‌اند و حتی به راهی که نهایتاً به راه راست می‌انجامد نیز، دست نیافته‌اند. و آنان از جمله کسانی هستند که از راه راست به کنار افتاده‌اند. دو گروه اول از جمله نمازگزاران راه یافته‌اند. و دو گروه دیگر از کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه از راه راست منحرف گردیده و دور افتاده‌اند.
- و گروندگان کسانی هستند که ایمانشان را با ظلم و ستم نیامیخته و آنان با آرامی و اطمینان در محدوده راه‌های سالم و بی‌شائبه به سر می‌برند؛ کسانی که راه به سوی ره راست، می‌بیمایند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نپوشیدند، ایشان برایشان آرامش است و (هم) اینان راه یافته‌اند». (انعام ۸۲: ۶)؛ گرچه شرکی پنهان و با ستمی در کردار، جذب آنان شده و بی‌قرارشان سازد. پس «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ «بیشتر آنان به خدا نمی‌گروند مگر این که هم‌چنان مشرکانند». (یوسف ۱۰۶: ۱۲). یعنی ایمانشان به شرک آلوده می‌گردد و

بيشترشان به خدا ايمان نيمى آورند مگر آنها (همچنان) مشرك اند.

«نگاهی دوباره به سوره حمد»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، دربردارنده سه نام از نام‌های خدا می‌باشد که با اهمیت‌ترین نام‌های او به شمار می‌آیند. و سبع المثانی «سوره حمد»، به نام‌های پنج‌گانه خدا اشاره دارد که این نام‌ها، نام‌های ریشه‌ای و بنیادینی هستند که بر مبدأ و معاد و آن‌چه که در حدّ فاصل این دو قرار دارد، راهنمایند. و اگر خدا نامی برتر از این‌ها می‌داشت، در امّ القرآن «سوره حمد» بدان اشاره می‌نمود.

این نام‌ها به ترتیب اهمیتشان عبارتند از: الله - رحمان - رحیم - ربّ العالمین و مالک يوم الدين.

پس خواننده سوره حمد آن‌گونه که از امام رضا علیه السلام نقل شده است، خواننده مجموعه قرآن با عظمت است.

از امام رضا علیه السلام پرسیده شد: چرا به خواندن سوره حمد در نماز فرمان داده شد؟ حضرت پاسخ داد: برای آن که قرآن دور افتاده و نابود و فراموش شده نگردد؛ و از یادها نرفته و از سر زبان‌ها نیفتد. سپس سؤال شد: چرا در تمامی قرائت‌های نماز تنها سوره حمد مطرح است و دیگر سوره‌ها قرائت نمی‌گردد؟ حضرت پاسخ دادند که، هیچ‌کدام از سوره‌های قرآن همچون سوره حمد در برگیرنده مجموعه حکمت‌ها و گفتارهای نیک و پسندیده نیستند؛ و این فراگیری معارف، ویژه سوره حمد است. بدین سبب که:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»، سپاس‌گزاری است که خدا بر آفریدگان خود واجب کرده است و شکرگزاری است بدین جهت که خدا، بنده خود را به نیکی، موفق گردانده است.

«رَبِّ الْعَالَمِينَ» بازگویی عظمت خدا و غوطه‌وری در ستایش او و یادآوری به این که خدا آفریدگار و مالک است و این صفات ویژه اوست.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» آشکار کردن عطوفت و مهربانی و بیان نعمت‌های خدا است بر تمامی آفریدگانش.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اعتراف به برانگیختگی و محاسبه و ارزیابی و کیفر نهادن و ثابت نمودن حاکمیت جهان آخرت برای اوست؛ آن گونه که حاکمیت دنیا برای او به اثبات رسیده است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» گزایش و قرب به سوی اوست و ناب گردانی اعمال و کردار تنها برای او.

«وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» درخواست موفقیت بیشتر و توانایی بندگی و طلب دوام نعمت‌هایی است که خدا به او ارزانی داشته و همچنین استمرار یاری دهندگی او.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راهیابی از او و چنگ زدن به رشته ارتباطی او و درخواست توانایی هرچه بیشتر در راه معرفت و شناخت او و دریافت بزرگی و عظمت اوست.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تأکید و پافشاری در خواهش از او و گزایش به او، و یاد نمودن نعمت‌هایی که او به دوستان و دوستدارانش ارزانی داشته و اظهار تمایل بر دست یابی به این گونه نعمت‌هاست.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» پناهندگی به اوست که مبادا از جمله دشمنان و پوشانندگان حقیقت خدا و بی‌توجهان نسبت به او و نسبت به فرمان‌ها و بازداشتن‌های او باشد.

«وَلَا الضَّالِّينَ» تمسک و توسل به اوست از این که مبادا از کسانی باشد که بدون شناخت او، گم گشتند و گمان می‌کنند که کردارشان پسندیده است.

پس در این سوره، آن مقدار از مجموعه معارف و حکمت‌های این جهانی و آن جهانی، نهفته است که در هیچ کلام و گفتاری، نمی‌توان بدان دست یافت»^۱

۱. عیون اخبار الرضا (ع) و علل الشرایع به اسنادش از فضل بن شاذان به نقل از امام رضا (ع).

«حدیث قدسی با زنجیره طلایی»

اینک می‌پردازیم به بیان حدیث قدسی پیرامون تفسیر سوره حمد که امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدرش علی بن محمد علیه‌السلام از محمد بن علی علیه‌السلام، از موسی علیه‌السلام، از جعفر بن جعفر علیه‌السلام از جعفر بن محمد علیه‌السلام از محمد بن علی علیه‌السلام از علی بن حسین علیه‌السلام از حسین بن علی علیه‌السلام از امیرالمؤمنین (ع)، که گفت: پیامبر (ص) فرمود که خدای عزّ و جلّ فرمود: سوره حمد، میان من و بنده‌ام، تقسیم شده است. نیمی از آن برای من باشد و نیمی دیگر برای بنده‌ام. و برای بنده مناست آن چه درخواست نماید. هنگامی که بنده گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خدا فرماید: بنده‌ام به نام من آغاز کرد و سزاوار آن است که امور او را انجام داده و او را در تمامی حالت‌ها، خوشبخت و نیک فرجام گردانم.

و آن‌گاه که بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدا فرماید: بنده‌ام مرا ستود؛ و دانست که تمامی نعمت‌ها و امکاناتی که نزد اوست، از جانب من است. و تمامی رنج‌ها و آسیب‌هایی که از او دور گردیده، توسط من انجام یافته است. شما را گواه می‌گیرم که بر نعمت‌های این جهانی که به او ارزانی داشته‌ام، نعمت‌های آن جهان را هم بیفزایم؛ و آن‌چنان که رنج‌های دنیا را از او دور گردانم، آسیب‌های جهان واپسین را هم از او دور نمایم.

و آن‌گاه که بگوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خدا فرماید: شما را گواه می‌گیرم که همان‌گونه که بنده‌ام به حاکمیت من در روز جزا اعتراف نمود، در روز جزا سنجش و ارزیابی را بر او آسان گردانم و از اشتباهاتش در گذرم.

و هنگامی که بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خدا فرماید: بنده‌ام راست می‌گوید که تنها مرا می‌پرستد. شما را گواه می‌گیرم که در برابر بندگی و پرستش او، به اندازه‌ای به او از پاداش خود عطا نمایم که آنان که با پرستش او مخالفت می‌ورزیدند، به حال او غبطه خورند.

و آن‌گاه که بگوید: «وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خدا فرماید: بنده‌ام مرا یاری جست و بر من پناه گرفت. شما را گواه می‌گیرم که هنگام سختی‌ها، بیاریش شتابم و هنگام رنج‌ها و آسیب‌ها دستگیریش نمایم.

و هنگامی که بگوید: «هُدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره خدا فرماید: این راه برای بنده‌ام می‌باشد. و آن‌چه را که او بخواهد، برای اوست. پس من پاسخ‌گوی او خواهم بود و آن‌چه را که

بدان امیدوار است به او خواهیم داد و از ترس و واهمه، در امانش نگاه خواهیم داشت.^۱ پس سوره حمد، نموداری است کوتاه و درخشان از چگونگی کردار خدا و کیفیت رفتار بنده‌اش در برابر او؛ که در بردارنده مجموعه اندیشه‌ها و رهنمودهای سترگ قرآن با عظمت است، در بردارنده مجموعه نیازهای بندگان پیرامون شناخت خدا و بازیابی چگونگی برخوردشان در برابر پروردگار جهانیان روشن‌گری است که در پرتو آن، اصول سه‌گانه دینی، یعنی مبدأ و معاد و آنچه که حد فاصل میان این دو است از مجموعه رسالت‌ها و شریعت‌ها، آشکار می‌گردد.

به جاست که در این مجال، میان آنچه که ما مسلمین در نمازهایمان بر زبان می‌رانیم و آنچه را که مسیحیان در نمازشان می‌گویند، مقایسه‌ای داشته باشیم. سنجش میان روشنایی و تاریکی، میان نور و نار، میان ادبی نیکو، برتر، دل افروز و شگفت‌انگیز و اهانتی آشکار و نابخشودنی.

در انجیل متی، فصل ششم، آیات ۱۹-۱۳، این‌گونه آمده است: و چه خوب است که میان گفته‌های آنان و گفتار ما در نماز، به داوری بنشینیم.

ما این‌گونه نماز می‌گزاریم و دعای کنیم:

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان (۱)

هر ستایش (شایسته‌ای) ویژه خدا - پروردگار جهانیان - است. (۲)

خدایی که رحمت و بخشایشی فراگیر و بخشایشی ویژه دارد (۳)

مالک روز بروز طاعت است (۴)

تنها تو را می‌پرستیم و تنها تو را به کمک می‌طلبیم (۵)

ما را (به) راه راست هدایت فرما (۶)

راه کسانی که بر (سروسامان)شان نعمت فروریختی، نه (راه) غضب‌شدگان، و نه (راه)

گمراهان. (۷)

۱. این حدیث را شیخ طوسی در کتابش «امالی» روایت کرده است. و شیخ صدوق نیز همین روایت را در کتاب عیون نقل نموده از محمد بن قاسم مفسر استرآبادی که گفت: یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام از... روایت کرده‌اند...

آنان این گونه می خوانند:

پدر ما آن کسی است که در آسمان هاست.

نامت را مقدس می انگاریم! (۹)

فرمانت جاری و ارادهات برقرار.

همان گونه که در آسمان برقرار است در زمین نیز این گونه باد (۱۰)

نان ما را بسنده است، امروز ما را نان بده (۱۱)

گناهان ما را بیامرز، همان گونه که ما گناهان گناهکاران را می بخشیم (۱۲)

و ما را در بوته آزمایش قرار مده، اما ما را از شر شیطان رهایی بخش. زیرا قدرت و ملک از

آن توست و توانایی و عظمت نیز به تو تعلق دارد تا آخرین روز. آمین (۱۳)

آیا خدای بلند مرتبه، پدر آنان است؟ و حال آن که واژه «آب» در زبان یونانی، به معنای آفریدگار است و این واژه، نصی است متواتر در انجیل.

دیگر آن که آیا او تنها در آسمان هاست. و زمین تهی از وجود اوست؟ در يك آیه، دو اشتباه! و اراده او به چه کسانی تعلق دارد و چه زمانی به زمین تعلق خواهد گرفت؟ و آیا این اراده، تاکنون برقرار نگشته است؟ پس مسیح علیه السلام در زمین چه می کند و چه می گوید؟ آیا نمی خواهد اراده خدا را در چارچوب آیینش برای زمینیان محقق گرداند؟ دیگر آن که آن کیست که اراده خدا را به سوی زمین می رساند!

اشتباهاتی پی در پی، و تاریکی هایی به دنبال هم و فراسوی یکدیگر!!!

و براساس انجیل، نماز تنها برای خدا انجام می پذیرد «انجیل متی ۴:۱۰» در برابر «سفر تثنیه ۶:۱۳ و ۱۰:۲۰». در انجیل متی «زیرا نماز برای پروردگار ثبت گردیده است، خدایت را سجده کن و تنها او را بپرست» و این دسته از آیات انجیل که وجوب سجده را مطرح می کند، بسیار اندک اند. اما در «سفر تثنیه» تنها وجوب نماز، مطرح گشته است.

و براساس کتاب مقدس، زمان های تعیین شده برای نماز، سه گانه است.

در «مزامیر» ۱۷:۱۶۵ و «دانیال» ۶:۱۰ آمده است: اما من پس به جانب خدا فریاد می کنم و پروردگار مرا رهایی می بخشد. هنگام شب و صبح و نیمروز، ناله می کنم و نزد او شکایت می برم، پس او صدایم را می شنود.

و در «دانیال» آمده است: هنگامی که دانیال آگاه شد... سه بار در روز بر زمین زانو زد و نماز گزارد و در برابر الله قرار گرفته و او را ستود، آن گونه که از پیش، این چنین می کرد.

پاره‌ای از مسائل فقهی پیرامون سوره حمد

آیا جایز است در نماز، سوره حمد را به زبان دیگری غیر از زبان عربی خواند؟ دیدگاه‌ها^۱ پیرامون این مسئله مختلف است. استوارترین و برترین نظرات، جایز نبودن این عمل است؛ مگر آن که کسی نتواند این سوره را به زبان عربی بخواند و از قلمرو یارایی او بیرون باشد؛ و نتواند در قرائتش به کسی اقتدا کرده و یا در قرائت سوره، از دیگری پیروی نماید.

اما بنا بر اصل «**ما لا یدرک کله لا یترک کله**» - آن چه که تماشش قابل درک و انجام نباشد، تماشش رها نمی‌شود»، می‌بایست توسط یکی از این شیوه‌ها، این سوره در نماز، خوانده شود. زیرا سوره حمد به زبان دیگر خود سوره حمد نیست، و ما فرمان یافته‌ایم که در نماز سوره حمد را بخوانیم و نه ترجمه‌اش را. و پیامبر ﷺ فرموده‌اند که: آن گونه که من نماز می‌گزارم، نماز گزارید؛ گرچه در مواردی می‌توان، ترجمه سوره حمد را به زبان‌های دیگر با استناد به جواز قرائت^۲ خواند.

و آیا قرائت سوره بر مأموم واجب است؟ در حقیقت خیر؛ زیرا امام جماعت، بار مأموم را بر دوش می‌کشد. و این حکم بر اساس قرآن و حدیث متواتر اتخاذ شده است؛ گرچه در نمازهایی که قرائت، در آن به آرامی انجام می‌گیرد، واجب می‌باشد؛ مگر در صورتی که آن را بشنود که حرام خواهد بود. و در نمازهایی که سوره در آنها، آشکارا و با صدای بلند، قرائت

۱. شافعی گفته است که به هیچ عنوان نمی‌توان ترجمه سوره حمد را قرائت کرد. و ابو حنیفه، به طور مطلق جایز می‌شمرد. و ابو یوسف و محمد آن چه را که ما بیان نمودیم، برگزیده‌اند.

۲. این نظر، اجماعی است که برای ما محقق شده است و در نظرات گروهی از فقها در حد استفاضه بدان تصریح شده است. از جمله در کتاب‌های ناصریات، خلاف و ذکری.

می‌گردد، اگر مأموم، صدای امام جماعت را بشنود، قرائت او حرام است؛ زیرا شنیدن و گوش فرادادن به آیات قرآن، واجب است؛ و به فرمان خدا، هنگام شنیدن آیات قرآن، می‌بایست خاموش بود و دیگران را نیز ساکت کرد:

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ «و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش (هوش) بدان فرا بدارید و (خود و دیگران را) خاموش کنید، شاید مورد رحمت قرار گیرید». (أعراف ۲۰۴:۷).

و از جمله بارزترین مصداق‌های این فرمان، قرائت حمد و سوره در نماز است. آیا می‌توان «حمد» و سوره بعد از آن را در نماز از روی قرآن، قرائت نمود؟ آری جایز است؛ به ویژه برای آن کس که آنها را از بر نمی‌داند و یا به اشتباه می‌خواند. و روایات متعارضی که پیرامون جایز بودن و یا عدم جواز این عمل با یکدیگر کشمکش دارند، هر دو فرو می‌افتند و ساقط می‌گردند؛ اگر نبود ارجحیت داشتن روایتی که این عمل را جایز می‌داند؛ پس اصل، جواز و سزاواری قرائت حمد و سوره از روی قرآن است^۱ و آیا می‌توان بعد از «وَلَا الضَّالِّينَ» آمین گفت و یا خیر؟ و اگر گفتن آمین حرام باشد آیا نماز را باطل می‌کند یا خیر؟ در این باره، نظرات گوناگونی وجود دارد؛ که استوارترین آن نظرات^۲، بیان‌گر باطل شدن نماز است مگر در صورتی که برای استجاب دعا گفته شود، نه به

۱. کتاب جامع احادیث الشیعه ج ۵، ص ۱۸۷، با اسنادش از حسن بن زیاد صیقل که گفت: به امام صادق علیه‌السلام ابی عبدالله گفتیم: نظر شما پیرامون مردی که نماز می‌گذارد و از روی قرآن، حمد و سوره را قرائت می‌کند و چراغی در کنارش قرار دارد و در پرتو نور آن، به قرائت سوره می‌پردازد چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد. و روایت متعارض با روایت قبل این است که، قرب الاسناد با اسنادش از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که گفت: از او درباره مرد و زنی که قرآن را در برابرشان قرار داده و در هنگام نماز با نگاه بر قرآن، حمد و سوره را قرائت می‌کنند، چیست؟ فرمود: چنین نمازی، تکرار نشود.

۲. در کتاب خلاف ۱۰۴:۱، آمین گفتن، نماز را قطع می‌کند؛ چه به آرامی گفته شود و چه آشکارا چه در آخر حمد گفته شود یا قبل از آن، چه امام بگوید و چه مأموم، در تمامی حالات، برنده نماز است.

و ابو حامد اسفراینی گفته است: اگر امام، سوره حمد را پیش از مأمومین قرائت کند، جایز نیست که آنان آمین بگویند؛ و اگر آمین گفتند، باید دوباره سوره حمد را قرائت کنند و تعدادی از اصحاب شافعی، این نظر را برگزیده‌اند. و طبری و چند تن دیگر از اصحاب شافعی گفته‌اند که: گفتن آمین، قرائت حمد را باطل نمی‌کند و می‌توان بر این قرائت، بنا نمود.

اما درباره آمین گفتن بعد از پایان سوره حمد، شافعی و اصحابش گفته‌اند که بر امام جماعت مستحب است که بعد از قرائت فاتحه کتاب، آشکارا آمین بگوید. و این نظر را عطاء، و احمد و اسحاق و ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه و ابو بکر المنذر و داود، برگزیده‌اند، و ابو حنیفه و سفیان گفته‌اند: امام به آهستگی آمین می‌گوید.

و از مالک، دو گونه روایت آمده است: یکی مطابق نظر ابوحنیفه است و دومی، این که اصلاً آمین نگوید.

اما درباره مأموم، شافعی در کتاب جدید گفته است که تنها خودش می‌شنود، و در کتاب قدیم، گفته است: آشکارا قرائت کند. و

عنوان ورود و این که جزئی از نماز است؛ و این نظر فقهی ماست.

بنابر آن چه که برادران اهل سنت، بارها و بارها از پیامبر ﷺ روایت می کنند، فرمان گفتن آمین به گونه ای واجب و یا مستحب است^۱ و بنابر آن چه که اصحاب ما از خاندان پاک پیامبر ﷺ روایت می کنند، از گفتن آمین نهی شده است^۲ به ندرت که از گفتن آن نهی نشده؛ و

اصحاب او پیرامون این فتوا، اختلاف دارند، یکی از آنها بر آن است که مسأله دو بعدی است؛ و یکی دیگر گفته است: اگر صفوف نمازگزاران اندک است و به هم نزدیکند، و صدای امام را می شنوند، مستحب است که به آرامی قرائت شود و اگر صفوف نمازگزاران گسترده تر است و تعداد بی شماری از آنان صدای امام را نمی شنوند، مستحب است که آشکارا بگویند تا کسانی که پشت آنان قرار دارند، بشنوند. و احمد و اسحاق و ابو ثور و عطا می گویند که مستحب است که مأومین آشکارا بگویند. و ابو حنیفه و سفیان ثوری بر آن نظرند که در این مورد آشکارگویی، برای آنان استحبابی ندارد. و شیخ طوسی می گوید: دلیل ما، اجماع فرقه است. زیرا آنان اختلافی ندارند که گفتن آمین، نماز را باطل می کند؛ و در این زمینه هم اختلافی نیست که اگر آمین را نگویند، نمازش صحیح بوده و امضا شده است.

و از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان فرمود: این گونه نماز، شایسته نیست که در آن چیزی از سخنان آدمیان آورده شود و کلمه «آمین» از سخنان آدمیان است. «یعنی کلام وحی نیست».

۱. در کتاب درالمنثور، ۱:۱۷، قرائت آمین را از پیامبر ﷺ روایت کرده است از گروهی از: ابی مسیره و وائل بن حجر حضرمی و علی علیه السلام و ابی موسی اشعری و ابی هریره و عایشه و ابن عباس و معاذ بن جبل و انس از پیامبر خدا ﷺ گفتن کلمه آمین یا فرمان دادن به آن را.

۲. در کتاب جامع احادیث الشیعه ۵:۱۱۲، باب جایز نبودن آمین گویی، از محمد حلبی که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام پرسیدم آیا هنگامی که از قرائت سوره حمد فارغ شدم، آمین بگویم؟ فرمود: خیر. و نظیر این در حسنه جمیل از ابی عبدالله علیه السلام است و با صحیح او تعارض دارد که از ابا عبدالله علیه السلام پرسیدم از سخن مردم در نماز جماعت که بعد از فاتحه الکتاب آمین می گویند؟ فرمود: نیک است و صدا را پایین بیاور. «به آرامی بگو».

و از معاویه بن وهب گفت که به ابی عبدالله علیه السلام گفتم، هنگامی که امام جماعت غیر المعضوب علیهم و لا الضالین را می گوید، من آمین بگویم؟ فرمود: آنان، یهود و نصاری هستند و به پرسش من پاسخ نگفت.

و در کتاب جعفریات به اسنادش از علی علیه السلام که پیامبر ﷺ فرمود: پیروان من همواره بر شریعت نیکو و شایسته ای که بدان گرویده اند، پایدار خواهند ماند، تا زمانی که گام هایشان را از جانب قبله، منحرف نگردانند و همچون اهل کتاب در حالی که رویشان را به این سو و آن سو، منحرف می کنند، ایستاده فریاد نزنند و تا هنگامی که ضحّه آمین در میان آنان نباشد. و کتاب دعائم این حدیث را از جعفر بن محمد از پدرش و او از پدرانش علیهما السلام نقل نموده است که ایشان فرمود: پیروان من همواره در نیکی خواهند بود و بر شریعت پایدار و نظیر آن را آورده است.

و «ربان» از امام رضا علیه السلام از ابی محمد عسکری علیه السلام در حدیث طولانی، روایت کرده است که ایشان صفاتی را که خداوند، امامان علیهما السلام و پیروان آنان را، بدان صفات ویژگی بخشیده است را شمرده و آن گاه یادآور شد که عامه، در آن صفات با آنان مخالفت ورزیدند. تا این که گفت: و آرام گویی در حمد و سوره برخلاف آشکارگویی، و گفتن آمین بعد از ولا الضالین به جای قنوت... ادامه خبر

و در کتاب دعائم، روایت کردیم از آنان علیهم السلام که گفتند: در هر رکعتی بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» فاتحه الکتاب را آغاز کنند... و حرام داشتند «در حدیث آمده که کراهت داشتند» که بعد از پایان فاتحه الکتاب آمین گفته شود؛ آن چنان که عامه می گویند.

و جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: گفتن آمین ویژه نصاری است. و در کتاب مستدرک ابو القاسم علی بن احمد کوفی در کتاب «استغاثة فی بدع الثلاثة» پیرامون اشتباهات خلیفه دوم، اجماع نقل

مقتضای تعارض در چنین حالتی، مقدّم داشتن روایت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا آنان یکی از دو وزنه «ثقلین» می‌باشند؛ پس در این هنگام، دیدگاه قوی‌تر و استواتر، جایز نبودن گفتن آمین و ظاهراً، باطل بودن آن نماز است. و فراوانی راویان از پیامبر ﷺ هنگامی که یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام با نقل آن، مخالفت ورزد، اعتبار و ارزشی ندارد، تا چه رسد به آن که تمامی ائمه علیهم السلام بر آن نظر، متفق‌القول باشند؛ زیرا عصمت و صیانت نقل و روایت آنان، بر تمامی راویان و بر تمامی مسائلی که در چارچوب درایت مطرح است، چیرگی دارد؛ کما این که در حدیث متواتر ثقلین، بر آن تأکید شده است.

دیگر آن که، روایات متواتری که از طریق شیعه و سنی وارد شده و به قرائت سوره حمد در هر دو رکعت نماز، فرمان داده است؛ بیان‌گر آن است که، آمین، بخشی از این سوره نمی‌باشد؛ زیرا سوره حمد براساس تواتر قرآن، تهی از واژه آمین است؛ در این هنگام، واژه آمین، سخنی است که از قلمرو نمازهای واجب و مستحب، بیرون بوده و با گفتن آن، نماز باطل شده و حرام می‌باشد.

دیگر این که گفته شده است که دعای هدایت‌طلبی در قلب سبع المثانی «سوره حمد» قرار دارد و سوره حمد، قلب نماز است؛ و این دعا، بهترین درخواست‌ها می‌باشد؛ و آمین گویی بعد از دعا سنت است و بدان عمل می‌شود؛ پس در این جا، گفتن آن سزاوارتر است؛ و ما فرمان یافته‌ایم که در نماز، دعا کنیم و آمین، دعایی است بعد از دعایی دیگر؛ پس لااقل در این هنگام، اگر گفتن آمین، مستحب نباشد، جایز و روا است!

در این جا پاسخ می‌دهیم اولاً آمین دعایی نازل شده در سوره حمد نیست.

و در ثانی گفتن آمین مورد تعارض دو گونه روایت است و بر حسب روایاتی از ائمه اهل بیت علیهم السلام اگر آمین گفته شود حرام و بدعت و موجب ابطال نماز است.

و شایسته است که ما در این جا، قاعده‌ای فراگیر و گسترده طیف را بیان کنیم؛ هرگاه دو

کنندگان از ائمه علیهم السلام را آورده است که تمامی امامان علیهم السلام فرموده‌اند: کسی که آمین بگوید، نمازش باطل بوده و می‌بایست دوباره نمازش را بخواند، زیرا این کلمه نزد آنان کلمه‌ای است سریانی که معنایش به عربی این می‌شود: انجام بده همچون راه کسی که دعایی را می‌خواند و بدان دعوت می‌کند. پس در پایان آن گوید: خدایا انجام بده. آن گاه یاورانش از او پیروی کرده و گفتند که پیامبر ﷺ با صدای بلند این سخن را همواره می‌گفت. و روایات آن در این باب، دروغین و دست ساخته است. و اهل بیت علیهم السلام این گونه روایت راه انکار کرده‌اند. و در روایت دیگری آورده‌اند که: «و بر عهده آن کس که پشت او قرار دارد، می‌باشد که استحباباً بگوید: «الحمد لله رب العالمین» که جمیل و فضیل از ابی عبدالله علیه السلام آن را روایت کرده‌اند.

روایت متعارض از پیامبر ﷺ نقل گردد: هر دوی آنها در مرحله نخستین بر کتاب خدا و سپس به سنت پیامبر ﷺ عرضه می‌گردد. و خاندان پیامبر ﷺ نیز حاملان و رسانندگان سنت‌اند؛ هنگامی که روایتی از پیامبر ﷺ بر آنان ثابت گشته و قطعیت یافت، چه این که آنان، آن روایت را به پیامبر ﷺ نسبت داده و منسوب کردند و یا نسبت نمی‌دادند، آنان در هر حال، تنها حاملان سنت پیامبر ﷺ می‌باشند، و نه بر سنت او چیزی می‌افزایند و نه از آن چیزی می‌کاهند؛ آن گونه که پیامبر ﷺ نیز عمل می‌نمود، که نه بر وحی خدا چیزی می‌افزود و نه از آن، ذره‌ای می‌کاست.

این ترجمه‌ای از تفسیر سی جلدی «الفرقان» بود که تنها سوره حمد را در برداشت. به امید این که توفیق ترجمه بخش‌های دیگر این تفسیر ارجمند و بی‌نظیر حاصل آید. سوره حمد به اضافه حدود یکصد و پنجاه آیه دیگر و تعدادی بیشتر روایت در پرتو آیات در این مختصر، تفسیر شده که در حقیقت تفسیر قرآن به قرآن است. چنان که روش مؤلف در تفسیر قرآن بر مبنای مذکور استوار است و در تفسیر یک جلدی «البلاغ» هم چندین مرتبه قرآن به عنوان تفسیر آیاتش تکرار شده و هرگز کلمه‌ای غیر قرآنی در آن مورد استدلال نیست.

«و الحمد لله رب العالمین»

پایان

تأليفات عربي حضرت آية الله العظمى دكتور صادقى تهرانى (ره)

❖ «الفرقان» في تفسير القرآن بالقرآن و السنّة «٣٠ مجلداً»؛

تفسير مقارن علمياً و كتابياً يستغرق كافة الحبوث العلمية على ضوء القرآن و السنة

❖ التفسير الموضوعى بين الكتاب و السنّة « ٣٠ مجلداً »؛

(جلد ٢١) : الله، بين الكتاب و السنّة و سائر الكتب السماوية / (جلد ٣ و ٤) : البرزخ و المعاد / (جلد ٥ و ٦) : محمد / (جلد ٧ و ٨) : خلفاء الرسول / (جلد ٩) : السياسة الاسلامية / (جلد ١٠) : اصول الاستنباط / (جلد ١١) : الفقه المقارن بين الكتاب و السنّة، الصوم - الحج / (جلد ١٢) : الفقه المقارن بين الكتاب و السنّة حكومة قرآنية عالمية الحكومة - العلم و الفن - التكليف الاجتهاد و التقليد و الشورى / (جلد ١٣) : الفقه المقارن بين الكتاب و السنّة، النكاح - الطلاق / (جلد ١٤) : الحياة الدنيا بين المنافقين و الكافرين و الشياطين / (جلد ١٥) : الدعوة الى الله، الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر / (جلد ١٦) : الصيد، الذبابة، الوصية الميراث، الشهادات، القصاص، الحدود و الديات / (جلد ١٧) : الاقتصاديات الاسلامية - بين الكتاب و السنّة و سائر الكتب السماوية / (جلد ١٨) : ماء الارض و السماء فى آيات / (جلد ١٩) : الأخلاق / (جلد ٢٠) : العلوم التجريبية / (جلد ٢١) : الادعيه و ابتهالات ربانيه / (جلد ٢٢) : العرفان / (جلد ٢٣) : آدم و نوح عليهما السلام / (جلد ٢٤) : ابراهيم عليه السلام و اوصياؤه / (جلد ٢٥) : موسى عليه السلام / (جلد ٢٦) : موسى عليه السلام و رسل معه و بعده / (جلد ٢٧) : عيسى عليه السلام / (جلد ٢٨) : الانسان، الدنيا و الشيطان، الكافرون و المنافقون / (جلد ٢٩) : اولياء الامور بعد الرسول الاعظم / (جلد ٣٠) : سورة الملك و سيرة الملوك العادلة على ضوء الايات البينات.

❖ «البلاغ» في تفسير القرآن بالقرآن

❖ دليل الفرقان فى تفسير القرآن

❖ عقائدنا

(بحوث مقارنة بصورة الحوار بين القرآن و التوراة و الانجيل تشمل التحقيق المقارن عند التوحيد و النبوة و المعاد على ضوء ما جاء فى الديانات السماوية الثلاث ...)

❖ «حوار» بين الالهيين و الماديين؛

(دروس مقارنة من كافة الفسلفات القديمة و الحديثة بصورة التساؤل و المناظرة تضم الاجابة عن جميع الأسئلة حول وجود الله و توحيده : ما قيل أو يمكن أن يقال- بصورة حديثة رائعة كما تناسب الأفكار اليوم- متحللة عن الصلاحات المعقدة الفلسفية.)

✽ المناظرات بين الإلهيين و الماديين

✽ حوار بين اهل الجنة و النار

✽ الفقهاء بين الكتاب و السنة

✽ فتياتنا

✽ أين «الكراسة»

✽ مقارنات فقهية

✽ تاريخ الفكر و الحضارة

✽ المقارنات العلمية و الكتابية بين الكتب السماوية؛

مقارنات في حوار بين الكتب السماوية الثلاث : القرآن و التوراة و الإنجيل . في بيئاتها الكتابية . وفي أصول من الدين و فروع منه و النبوات و الأنبياء . تثبت تحرف العهدين ، و صيانة القرآن عن التحريف .

✽ رسول الإسلام في الكتب السماوية

✽ عليّ و الحاكمون = الخلفاء بين الكتاب و السنة

✽ علي شاطيء الجمعة

✽ لماذا نصليّ و متى نقصر من الصلاة؟

✽ لماذا انتصرت اسرائيل و متى تنهزم؟

✽ تبصرة الفقهاء بين الكتاب و السنة

✽ تبصرة الوسيلة بين الكتاب و السنة

✽ غوص في البحار بين الكتاب و السنة

✽ شذرات الوسائل و الوافي «مخطوط

✽ حق الفرقان رداً على الفرقان الحق

✽ المسافرون

تألیفات فارسی حضرت آیه‌الله العظمی دکتر صادقی‌تهرانی (ره)

- * ترجمان وحی (ترجمه و تفسیر فارسی مختصر قرآن)
- * ترجمان فرقان (تفسیر فارسی مختصر قرآن کریم - پنج جلدی)
- * رساله توضیح المسائل نوین
- * بشارات عهدين
- * نقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر؛
- نقدی قرآنی بر دانش هرمنوتیک و پلورالیسم دینی و قبض و بسط تئوریک شریعت
- * ستارگان از دیدگاه قرآن
- * اسرار، مناسک و ادله حجّ
- * فقه گویا (فقه سنتی، فقه بویا و فقه بشری - نگرشی مختصر در سراسر فقه اسلامی)
- * آفریدگار و آفریده؛
- گفت و گوی خدایپرستان با مادی گرایان پیرامون آفریدگار و آفریده
- * نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام
- * ماتریالیسم و متافیزیک
- (برخورد دو جهان‌بینی)، گفتمان خدایپرستان با مادی‌گرایان درباره اصل توحید
- * آیات رحمانی (در پاسخ به کتاب آیات شیطانی)
- * حکومت قرآن و جلوه آن در میان کتب آسمانی
- * حکومت صالحان یا ولایت فقیهان
- * حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه
- * دعاهاى قرآنى
- * گفت‌وگویی در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله
- * مسیح صلی الله علیه و آله از نظر قرآن و انجیل
- * قرآن، تورات، انجیل و خاتم پیمبران

- * سپاه نگهبانان اسلام : امر به معروف و نهی از منکر
- * مفت خواران از دیدگاه کتاب و سنت
- * علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت
- * نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت
- * نماز جمعه
- * نماز مسافر با وسایل امروزی
- * نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافران
- بحث بی نظیر فقهی پیرامون حرمت کاستن از نماز و ترک روزه در سفر
- * پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی
- * این؟ شرح و تفسیر فرازهای مهمی از دعای ندبه
- * پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟
- * تفسیر سورة حمد (ترجمه فارسی الفرقان)
- * علم اصول در ترازوی نقد
- * قرآن و نظام آموزشی حوزه
- * مفسدین فی الارض
- * پاسخ به اتهامات مکتوب

تازه‌های نشر آثار

- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نجم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یونس)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نوح)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره حجرات)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره واقعه)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره ابراهیم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره مریم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یاسین)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره لقمان)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یوسف)
- * وصیت و ارث از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طهارت و نجاست (۱)، از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طهارت (۲)، وضو، غسل و تیمم از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * اقتصاد و تجارت از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * اجتهاد و تقلید از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * ازدواج و زناشویی از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * گناهان کبیره و صغیره از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * حج، احکام نذر، عهد و قسم و مسایل مستحدثه از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * مالیات‌های اسلامی از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * نماز و نیایش از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * روزه از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طلاق از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ

.....
نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷
جامعه علوم القرآن، تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۳۴۴۲۵
.....

انتشارات شکرانه
مرکز نشر آثار آیت العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی
تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۲۵۴۹۹ / نمابر: ۰۲۵۱-۲۹۲۴۸۶۷
.....

www.forghan.ir